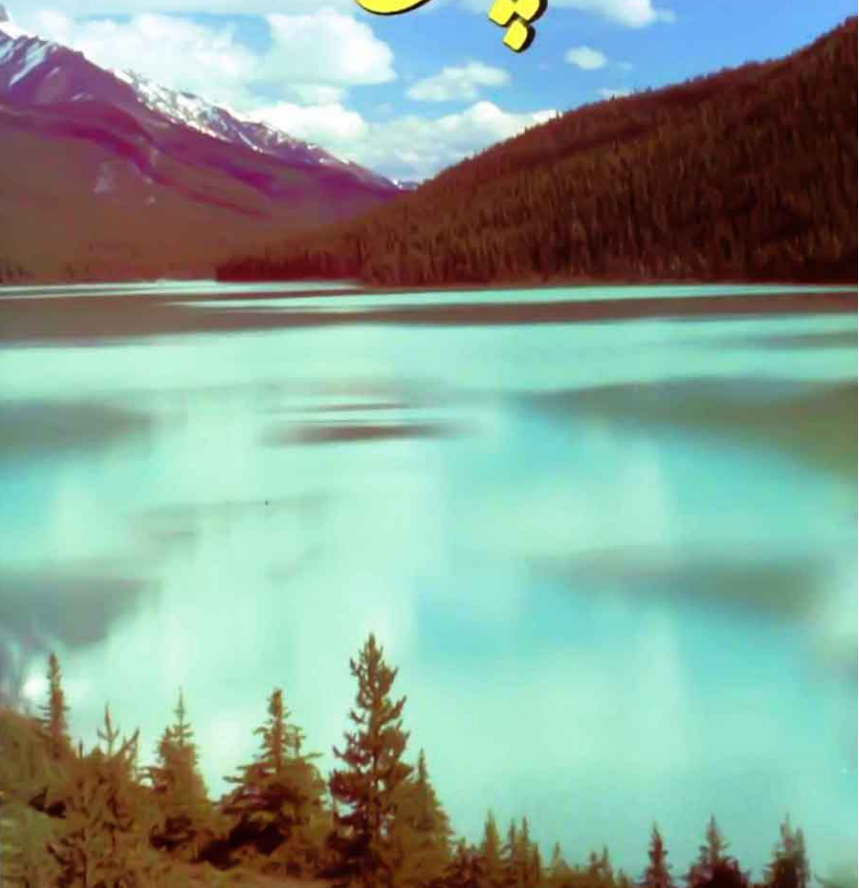


سید حسن الطحی

پاسخنا



پاسخ ما

نوشتہ:

سید حسن ابطحی

نام کتاب:..... پاسخ ما

مؤلف:..... سید حسن ابطحی

ناشر:..... انتشارات بطحاء

نوبت چاپ:..... هفدهم

تاریخ انتشار:..... زمستان ۱۳۷۵

قطع:.....رقعی

تعداد:..... ۵۰۰۰

تعداد صفحات:..... ۳۸۴

مرکز پخش:..... ۰۹۱۲۱۱۹۰۹۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْمَلِكُ الْحَمْدُ لَكَ الْمُنْتَظَرُ الْمُهَذَّبُ



فهرست

موضوع	صفحه
«مقدمهٔ چاپ دهم».....	۱۰
پیشگفتار.....	۱۱
پاسخ سؤالات بخش اول.....	۱۴
چه لزومی دارد که ما خدا را بشناسیم؟.....	۱۵
۱- نگرانی و اضطراب.....	۱۶
۲- علم بهتر از جهل.....	۱۸
۳- عصر جدید.....	۱۹
۴- دفع ضرر محتمل.....	۲۰
۵- اثرات ایمان به خدا در جسم و روان انسان.....	۲۱
۶- مرگ زودرس.....	۲۲
۷- رفع امراض جسمی.....	۲۵
از چه راهی بهتر می توان خدا را شناخت.....	۳۱
۱- راه فلسفه و فلاسفه.....	۳۱
۲- راه تصوّف و عرفان.....	۳۳
۳- راه انبیاء و حکمت الهی.....	۳۴
اصل و منشأ جهان.....	۳۵
خداپرستی از نظر دانشمندان بزرگ جهان.....	۳۸
اعتقاد به خدا، فطری بشر است.....	۴۷
چگونه مادّیها متوجّه خدا می شوند.....	۴۸
دانشمندان بزرگ هم معترفند.....	۵۰



- تاریخ بشر هم گواه است..... ۵۲
- اعتراض نشود..... ۵۳
- اشتباه نشود..... ۵۴
- اسلام اشتباه نکرده است..... ۵۵
- علل انحراف از فطرت..... ۵۷
- چند آیه از کتاب مقدس..... ۵۸
- سقراط و اریستودیم..... ۶۵
- اتم و سلول..... ۷۲
- تشریح اتم..... ۷۴
- نتایج توحیدی..... ۷۶
- سلولها پیام می فرستند..... ۷۸
- تعریف سلول..... ۷۸
- تشریح سلول..... ۷۹
- اثبات وجود خدا..... ۸۴
- پروفسور هانرموندور..... ۸۸
- گربه چگونه خود را معالجه می کند!..... ۹۰
- روباه و معالجه «مار» زدگی..... ۹۱
- آهو، پزشک و متخصص روماتیسم..... ۹۲
- گوزنها و پیشگیری گریپ..... ۹۲
- شیر و دل درد..... ۹۳
- چرا رجال برجسته علم تکفیر شده اند؟!..... ۹۶
- خیام کیست؟..... ۱۰۱
- بیوگرافی عمر خیام..... ۱۰۱
- نمونه ای از اشعار خیام..... ۱۰۴



- ۱۰۵ جواب شبهه جبر خيام.
- ۱۰۷ ابو علی سینا.
- ۱۰۸ تکفیر بوعلی سینا.
- ۱۱۰ ابو حامد غزالی و بوعلی.
- ۱۱۲ تفسیر آیه ای از قرآن.
- ۱۱۵ به نام خدا.
- ۱۱۸ جواب سؤال اوّل:.
- ۱۲۱ پاسخ سؤال دوّم:.
- ۱۲۲ دلیل نظم:.
- ۱۲۲ نظم خورشید:.
- ۱۲۳ نظم ماه:.
- ۱۲۶ نظم زمین:.
- ۱۲۷ قطر زمین:.
- ۱۲۸ گاه‌های نگهبان.
- ۱۲۹ فاصله زمین تا خورشید.
- ۱۲۹ نرمی زمین.
- ۱۳۳ پاسخ سؤال سوّم:.
- ۱۴۴ استقلال روح.
- ۱۴۵ ۱ - تغییر سلولها.
- ۱۴۹ نتیجه گفتار:.
- ۱۵۰ ۲ - تمرکز فکر.
- ۱۵۱ حدود خاطرات مغزی ما.
- ۱۵۴ حجم مغز.
- ۱۵۶ خلاصه نظریه اسلام:.



- ۱۵۸ ارتباط چشم با روح.
- ۱۶۲ احضار روح.
- ۱۶۳ سؤال اول:.....
- ۱۶۵ سؤال دوم:.....
- ۱۶۵ سؤال سوم:.....
- ۱۶۸ سؤال چهارم:.....
- ۱۶۹ سؤال پنجم:.....
- ۱۷۰ سرگذشت عجیب.....
- ۱۷۲ ۵- پیش بینیا.....
- ۱۷۴ مزایای قرآن.....
- ۱۷۷ فصاحت و بلاغت قرآن.....
- ۱۷۹ پیغمبر امّی.....
- ۱۸۴ تحدّی قرآن.....
- ۱۸۷ یادگاری از خطّ «پیغمبر».....
- ۱۸۸ ضدّ و نقیض.....
- ۱۸۸ عصمت انبیاء.....
- ۱۹۱ معصیت انبیاء!.....
- ۱۹۲ حضرت آدم.....
- ۱۹۳ سرگذشت آدم و اخراج او از بهشت.....
- ۱۹۴ تورات می گوید:.....
- ۱۹۸ یک مقایسه دقیق.....
- ۱۹۸ گناه آدم از نظر قرآن.....
- ۲۰۰ گناه آدم از نظر تورات.....
- ۲۰۱ ۱- تناقض.....



- ۲- جسمانیّت خدا..... ۲۰۱
- ۳- جهل و نادانی خدا..... ۲۰۱
- ۴- تناقض دیگر..... ۲۰۲
- ۵- چند خدا داریم؟..... ۲۰۲
- ۶- آدم خدا می شود..... ۲۰۲
- نبوّت حضرت نوح (علیه السّلام)..... ۲۰۳
- معصیت نوح (علیه السّلام)..... ۲۰۴
- نوح مرد الکلی نبوده است..... ۲۰۵
- آیا علّت تحریم زینت طلا برای..... ۲۲۷
- مردان چیست؟..... ۲۲۷
- میکروبهای بی آزار..... ۲۴۰
- میکروبهای مضر..... ۲۴۱
- قدرت خدا را ببینید..... ۲۴۲
- فوائد موریانه..... ۲۴۸
- آیا دین برای بشر چه فایده و لزومی دارد؟..... ۲۵۰
- دین چیست؟..... ۲۵۰
- قانون و حیوانات..... ۲۵۱
- محکمۀ قضائی حیوانات..... ۲۵۲
- علم و تجربه:..... ۲۵۴
- اما انسانها..... ۲۵۵
- قوانین بشری کافی نیست..... ۲۵۶
- نتیجه بحث:..... ۲۵۸
- صفات خدا..... ۲۵۹
- شهر آکره..... ۲۶۲



۲۶۴	تاج محل.....
۲۶۷	«آیا ما می توانیم خدا را به هر نامی یاد کنیم؟».....
۲۷۵	وحدت وجود.....
۲۸۶	چگونه خدا دیده می شود.....
۳۰۴	سرگذشتی که مؤید ما است.....
۳۱۵	دانا به علوم کتاب کیست؟.....
۳۱۸	کتاب چیست؟.....
۳۱۹	شهادت قولی.....
۳۱۹	شهادت اول از تورات.....
۳۲۰	شهادت سوم از وحی کودک.....
۳۲۰	شهادت چهارم از انجیل برنابا.....
۳۲۱	شهادت پنجم.....
۳۲۳	شهادت فعلی و عملی خدا به رسالت «پیغمبر اسلام» (ص).....
۳۲۴	داستان.....
۳۳۲	چند جمله از کتاب مقدس.....
۳۳۵	یک تناقض از انجیل.....
۳۳۶	شهادت «علی» (علیه السلام).....
۳۳۷	شهادت تاریخ.....
۳۴۷	چگونه یک جوان مسیحی مسلمان شد.....
۳۴۹	نام «علی» (علیه السلام) به کنایه برده شده.....
۳۵۲	گوشه ای از قضیه سلیمان و بلقیس.....
۳۵۵	نتیجه سرگذشت.....
۳۶۱	خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه.....

«مقدمه چاپ دهم»

سالها بود که تجدید طبع این کتاب به خاطر بی توفیقی‌هائی که دیگران برای ما بوجود آورده بودند به تأخیر می‌افتاد تا آنکه درخواست‌کنندگان این کتاب تقاضای خود را به اوج رسانده و ضمناً موانع چاپ این کتاب هم کم‌کم رفع شد.

لذا در شب میلاد مسعود حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) یعنی شب اول ماه ذی‌قعدة الحرام ۱۴۱۳ هجری قمری مطابق با ۱۳۷۲ هجری شمسی به تجدید طبع این کتاب پرداختیم و امیدواریم خدای تعالی ما را در انجام وظائف دینی خود موفق بفرماید.

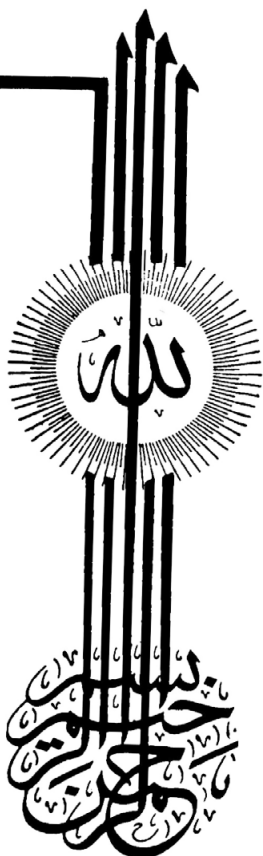
«آمین»

پیشگفتار

ما معتقدیم که اگر مشکلات دینی جوانان حل شود، آنان می‌توانند با غریزهٔ حقیقت‌جوئی (که در عموم افراد بشر به ودیعت گذاشته شده) فایده و لزوم دین را برای تأمین سعادت و خوشبختی خود درک کنند.

ما تردیدی نداریم که: اگر حقیقت‌قوانین عالیۀ دینی برای مردم جهان کشف گردد و در نتیجه آنها را به کار ببندند و موبمو اجرا نمایند، ممالکی آباد و اجتماعی منظم بوجود خواهد آمد و همگان از نعمت امنیت و سلامت حقیقی برخوردار خواهند بود.

بنابراین ما که جز سعادت و خوشبختی برای همنوعان خود چیزی انتظار نداریم،



تصمیم گرفتیم که در این کتاب قدم به قدم در موضوعاتی که مورد نیاز عموم روشنفکران است گام برداریم و به یک یک مشکلاتی که مکاتیب مختلف انحراف دهنده، بین نسل جوان به وجود آورده‌اند پاسخ دهیم.

چنانکه در گذشته به وسیله جلسات خصوصی و عمومی «**کانون بحث و انتقاد دینی**» این مسائل به طور تفصیل جواب داده شده و جمع کثیری از انحرافات عقیده‌ای نجات یافته و در اطراف خود محیطی سالم بوجود آورده‌اند. **خوانندگان محترم** در این کتاب سه فصل (به ترتیبی که طبعاً پیش می‌آید) نظر شما را جلب خواهد کرد.

۱ - جلسات و مناظرات خصوصی که در «**دفتر کانون بحث و انتقاد دینی**» با طرفداران ادیان مختلف جهان تشکیل شده که اکثر آنها به دین اسلام مشرف گردیده‌اند.

۲ - جلسات عمومی که در روزهای جمعه از ساعت ۹ تا ۱۱ تشکیل می‌گردد و عموم طبقات می‌توانند سؤالات خود را در ورقه‌هایی که بین آنان تقسیم شده بنویسند و پاسخ خود را به طور شفاهی دریافت دارند.

۳ - مطالبی که دانشمندان مسلمان و یا غیر مسلمان در اوقات حضورشان به جلسه «**کانون بحث و انتقاد دینی**» اظهار کرده‌اند و ما آن را



ترجمه نموده و در اختیار خوانندگان قرار داده ایم.

این سه قسمت در این کتاب به مناسبت مطالب مورد بحث درج می شود، ولی چون اختیار مطالب در دست سؤالاتی که در جلسه کانون پیش آمده، می باشد، ممکن است در فصلها، نامنظمی کمی وجود داشته باشد که از خوانندگان محترم امید اغماض داریم.



پاسخ سوالات



چه لزومی دارد که ما خدا را بشناسیم؟

یکی از سؤالات و مشکلات جوانان، که مکرّر از «کانون بحث و انتقاد دینی» پرسش نموده و درخواست جواب کرده‌اند، پاسخ همین سؤال است.

جناب آقای «م. حسینی»، دانشجوی ایرانی از هامبورگ آلمان می‌نویسد:

«چه لزومی دارد که ما خدا را بشناسیم؟ زیرا اگر خود را به زحمت خداشناسی نیندازیم همیشه راحت خواهیم بود و دیگر زحمت عبادات و ترس از جهنّم را نخواهیم داشت».



پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال ناگزیریم به چند دلیل در لزوم و اهمیت تحقیق از مسأله «خداشناسی» از نظر عقل اشاره کنیم.

۱- نگرانی و اضطراب

طبق آماری که مؤسسه «کالوپ» انگلستان تهیه کرده، هفتاد و هشت درصد مردم جهان، بوجود خدا معتقدند و شانزده درصد مردم، در این مسأله مردّد و شش درصد افراد، نظر منفی داشته‌اند. (در پرانتز معلوم باشد که این اقلیت شش درصدی را هم باید به افراد مردّد ملحق کرد؛ زیرا آنها هیچ دلیلی بر عدم وجود خدا ندارند).

بنابراین تنها دو دسته از مردم جهان خاطری آسوده و خیالی راحت از آتیه خود دارند؛ یکی آن اکثریت ۷۸ درصد معتقدین به خدا، دوم اقلیت ۶ درصد منکرین ذات اقدس حق، (اگر تصوّری داشته باشد). زیرا این دو دسته از هر طریقی که بوده (صحیح و یا ناصحیح) خود را (به صورت ظاهر) از تاریکی جهل نجات داده و آینده مجهولی را به خیال خود روشن ساخته‌اند.

«فروید» دانشمند معروف می‌گوید:

«بزرگترین خوشبختی‌ها این است که انسان از آینده و سرنوشت خود مطلع باشد».

بنابراین انسان هر قدر از تاریکی جهل بیشتر نجات پیدا کند، به



همان مقدار از ناراحتی و نگرانی و ضررهای گوناگون خلاص شده است. و لذا دو دسته از افراد بشر از جهل نجات یافته و خیالی آسوده دارند.

اوّل: خداشناسان چون دارای معرفتند و می‌توانند بوسیله اطاعت خدا رضایت کامل پروردگار را جلب کنند، تا در نتیجه، نیروی بی‌نهایت خدائی پشتیبان آنها گردد و از کلیه نگرانیها و تشویش خاطره‌ها راحت باشند.

دوّم: منکرین خدا (اگر چه در اقلیت‌اند و حتّی اگر پنبه تعصّب و جهل را از گوش درآورند لااقل به افراد مردّد ملحق می‌گردند) باز به طور موقت، فکری راحت و خیالی آسوده خواهند داشت. زیرا می‌دانند خدائی در عالم هستی وجود ندارد و کسی نیست که اعمال آنها را مورد مؤاخذه قرار دهد.

در این بین تنها جمعیتی که در تشویش و نگرانی کامل بسر می‌برند و زندگی در ذائقه آنها تلخ و دائماً ناراحتی روحی آنها را رنج می‌دهد، اقلیت شانزده درصدی است که درباره وجود خدا در تردید می‌باشند.

گاهی با خود فکر می‌کنند: «اگر در عالم هستی خدائی باشد، که این همه وسائل راحتی را برای بشر آفریده است و ما او را نشناخته‌ایم، باید اقرار کنیم که بسیار جاهلیم».

گاهی می‌گویند: «اگر خدا وجود داشته باشد، ما که از معرفت او دوریم و در پی شناسائی او نرفته‌ایم به مقام مقدّسش بزرگترین اهانت را نموده‌ایم».



گاهی فکر می‌کنند که: «اگر خدائی باشد، قوانینی خواهد داشت و ما چون آنها را عمل نکرده‌ایم، پس مسلماً مورد مؤاخذه او قرار خواهیم گرفت». و خلاصه نتیجه شک و تردید، نگرانی پی در پی در وجود یک شخص عاقل و انسان با وجدان خواهد بود.

بگذریم از آن دسته مردمی که روحشان مرده و این گونه احساسات حیاتی ندارند. آنها را در حقیقت نمی‌توان در شمار افراد بشر قرار داد، ولی مردمان با وجدان هیچگاه نمی‌توانند دربارهٔ مسألهٔ خداشناسی شک و تردید داشته باشند و در عین حال با استراحت و آسایش کامل زندگی کنند.

بنابراین عقل و وجدان، بشر را وادار می‌کند که هر چه زودتر خود را از این افکار پریشان و این گونه ناراحتیها و نگرانیهای درونی نجات داده و به زندگی خود سر و سامانی بخشد.

۲ - علم بهتر از جهل

واضح‌ترین مطلبی که تمام افراد بشر با غریزهٔ ذاتی متوجه آن می‌باشند، این است که دانائی بهتر از جهل و نادانی است یا به گفتهٔ معروف «علم هر چیز بهتر از جهل اوست». و خلاصه تردیدی نیست که اگر کسی از جهل و تردید دربارهٔ وجود خدا، نجات پیدا کند، چه معتقد به او بشود و یا علم به عدم وجود خدا پیدا کند (اگر قابل تصور باشد) بر کسی که در این مسأله مردّد است ترجیح دارد.



بلکه باید گفت: «هر قدر اهمیت علمی از نظر احتیاجات فردی و یا اجتماعی بیشتر باشد لزوم تحصیلش از نظر عقل بیشتر است بنابراین مسأله خدشناسی با نقش عجیبی که در زندگی بشر دارد لازم‌ترین علمی است که باید تحصیل شود».

بر این اساس باز هم عقل و وجدان به انسان دستور می‌دهد که بر هر شخص عاقلی لازم است راه کمال را پیمايد و خود را از جهل تا جایی که ممکن است نجات دهد؛ بخصوص در این مسأله که اصل و ریشه بسیاری از علوم معنوی و بعضی از علوم مادی است، کاملاً تحقیق کند.

۳- عصر جدید

دانشمندان می‌گویند: «در یک چنین شرایط و عصری که مطالعات و تجسّسات علمی درباره حقایق، این همه ارزش و اهمیت پیدا کرده، چگونه ممکن است، حقیقتی را که آثار وجود و قدرت و عظمت او سرتاسر موجودات جهان هستی را فرا گرفته، مورد نیان و فراموشی واقع شود؟».

امروز دامنه علوم و مطالعات علمی بشر به قدری توسعه یافته که حتی برای درک و مطالعه چگونگی زندگی «مورچه» و «زنبور عسل» نیز دانشمندان، از خود ابراز علاقه می‌کنند. و هستند کسانی که در یک چنین مطالب جزئی بیست سال از عمر خود را وقف مطالعه آن نموده‌اند. آیا با این وصف می‌توان ارزش و اهمیت بحثها و مطالعاتی که



دربارهٔ اسرار آفرینش به منظور شناختن سرچشمهٔ این اسرار و حقایق و موجودات بی‌شمار، انجام می‌گیرد نادیده گرفت؟ در دنیائی که برای درک زندگی مورچه بیست سال عمر، صرف مطالعه می‌شود، آیا سزاوار نیست ما قسمتی از وقت خود را صرف مطالعه دربارهٔ شناختن آفریدگار جهان کنیم؟

«اولیفر و ندال هولمز» می‌گویند: «وقتی انسان به چیزی ایمان نداشته باشد و در راه آن چیز محبت و علاقه و حرارتی به خرج ندهد، دیگر زندگی او ارزشی ندارد».

بنابراین بر اهمیت‌ترین چیزی که باید مورد علاقه و محبت بشر واقع شود شناسائی کامل آفریدگار جهان است.

۴ - دفع ضرر محتمل

مردمانی که احتمال می‌دهند در عالم هستی خدائی باشد، ولی یقین ندارند؛ مسلم در مقابل، هم احتمال خواهند داد که گفتار پیامبران نیز صحیح بوده و در نتیجه عالم پس از مرگ حقیقت داشته باشد. و چون او، خداشناس نشده ممکن است تمام آن عذاب‌هایی که از مسلمانیات ادیان زنده جهان است در انتظار او باشد. و یا در اثر نداشتن معرفت به مقام منیع آفریدگار جهان قوانینی را که لازم بوده برای تأمین سعادت و نجات از شقاوت و عذاب انجام دهد، ترک نموده است.

بنابراین، عقل و خرد به ما می‌گویند: «برای دفع این ضرر بزرگ



احتمالی، لازم است که در پی خداشناسی برویم و آن عذابهای ابدی را از خود دفع کنیم و یا اگر سعادت در انتظار ما است به این وسیله به چنگ آوریم».

۵- اثرات ایمان به خدا در جسم و روان انسان

بدون تردید انسان در دنیا، طالب آسایش و رفع نگرانی و تشویش است. خلاصه می‌خواهد به هر وسیله‌ای که شده بر کلیه ناراحتیها و بلاهای دنیائی غلبه کند، ولی نمی‌داند با چه نیروئی بر آنها می‌تواند فائق گردد. امروزه دانشمندان علوم روانی در کتابهای «معرفة النفس» یا «پسیکولوژی» می‌نویسند:

«مؤثرترین نیرو و داروی شفابخش برای غلبه بر نگرانیها، فقط و فقط اتکاء به پروردگار متعال است». و اینک متن سخنان آنان:

۱- «ویلیام جمیز» استاد دانشگاه «هاروارد» می‌گوید: «مؤثرترین داروی شفابخش نگرانی، همانا ایمان و اعتقاد به خدا است».

۲- «مانوئل کانت» فیلسوف معروف آلمانی می‌گوید: «ایمان به خداوند پیداکنید، زیرا به چنین عقیده‌ای نیازمندید».

۳- دکتر «الکسیس کارل» می‌گوید: «در حرفه پزشکی خود، مردانی را دیده‌ام که پس از آنکه تمام معالجات در حال آنان مؤثر واقع نشده بود، تنها بوسیله نیروی ایمان و دعا، خود را معالجه کردند».



۴ - «دیل کارنگی» روانشناس آمریکائی می‌گوید: «ایمان مذهبی به طور قطع، عالی‌ترین وسیلهٔ معالجهٔ غم و نگرانی است».

«کسی که پابند به مذهبی باشد، هرگز رنگ امراض عصبی را نخواهد دید».

۵ - «پل نیسن» در کتاب «خندان و گشاده‌رو باشید» می‌نویسد: «ایمان به خدا، به خودی خود نیرو و ثروت عظیمی است، که انسان را از نگرانی نجات می‌دهد».

۶ - «هلن کار» می‌گوید: «خوشا به حال کسانی که ثروت ایمان به خدا را در اختیار دارند و به این وسیله خود را از نگرانی و ناراحتی نجات می‌دهند».

۷ - دکتر «کارل جونگ» معروفترین پزشک روانشناس می‌گوید: «عقیدهٔ دینی و اعتماد به آفریدگار جهان بزرگترین نیروئی است که انسان می‌تواند بوسیلهٔ آن بر لشگر تشویش، اضطراب و حتی امراض جسمی پیروز گردد».

۶ - مرگ زودرس

چندی قبل دکتر «هرمان فیفل» در کنگرهٔ انجمن روانشناسان آمریکائی نطقی ایراد کرد و ضمن آن به طور آشکار پیرامون یک مسألهٔ اساسی و تشویش‌آور، که بشر را به خود مشغول می‌سازد بحث نمود.

دکتر «هرمان» گفت: این مسأله «مرگ»



نام دارد و اشخاص سالم، غالباً هنگامی که درباره آن بحث می شود سعی می کنند فوراً از آن بگذرند.^(۱)

اما کسانی که ایمان به خدا و معتقد به عالم پس از مرگ هستند؛ گاهی با یاد مرگ خود را از نگرانیهای دنیا نجات می دهند، زیرا معتقدند که پس از مرگ به ملاقات خدا می رسند.

بنابراین اگر انسان بخواهد از نگرانیها نجات یابد. باید از مسأله «خداشناسی» تحقیق کند و خود را معتقد به آن نیروی لایزال نماید. در تمام دوران زندگی بزرگترین همّت بشر این بوده است که خود را از ناراحتیهای جسمی و روانی نجات دهد.

از طفل خردسال ممیز گرفته، تا پیرمردی که پایش لب گور است، همه و همه دائماً به فکر تعقیب این هدف بوده اند.

از بزرگترین شخصیت‌های مختلف جهان گرفته، تا ضعیف ترین افراد بشر، همه می خواسته اند بر ناراحتیهای دنیا به طور کلی فائق آیند، ولی اکثر آنها راه تفوّق بر این ایده ذاتی را ندانسته و در نتیجه تلاشهای آنها بی اثر مانده است.

زیرا جمعی گمان می کنند که پول و مال دنیا و عده ای تصوّر نموده اند که جمعیت و قدرت و بعضی به خیال آن که صحت و سلامتی و نیروی بدنی، آنها را از ناراحتیهای دنیا نجات می دهد. ولی چون تمام اینها

۱ - سرویس مخصوص آسوشیتدپرس.



زوال‌پذیر است اتکاء به آنها نادرست و غیرقابل اعتماد است.
 اما ایمان به خدا و اعتقاد به مبدأ اعلاً کاملاً اطمینان‌بخش است که
 قرآن کتاب آسمانی مسلمانان در یک سوره اختصاصی صریحاً اعلام
 می‌کند.^(۱)

قسم به عصر که:

مردم جهان دو دسته‌اند، یک عده نه تنها
 از سرمایه عمر استفاده نکرده‌اند، بلکه در هر
 آن و در هر ساعت ضررهای هنگفتی نصیب
 آنان می‌شود، اینان در اثر بی‌ایمانی و عدم
 اتکاء به قدرت خدائی همیشه باکمال نگرانی
 که از آینده مجهول خود دارند، در عصبانیت
 فوق‌العاده و غم و اندوه بسر می‌برند و نمی‌دانند
 که در عالم پس از مرگ حال آنها چگونه
 خواهد بود.

دسته دوم در اثر ایمان به خدا دارای
 اطمینان کامل و آرامش خاطر می‌باشند. و خود
 را متکی به قدرت و نیروی پروردگار می‌دانند و
 همیشه صاحب سه اصل مسلم انسانیت یعنی
 پندار نیک (ایمان) و کردار نیک (عمل صالح)
 و گفتار نیک (امر به معروف و نهی از منکر)
 می‌باشند. بدون تردید اینان به سرچشمه

۱ - «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا

بِالصَّبْرِ» (سوره عصر آیه ۱ - ۳).



سعادت رسیده و محصول کامل تمام تلاشهای افراد بشر را دریافته‌اند.

این دسته از مردم علاوه بر آنکه خود از زندگی دنیا بوسیله پندار نیک و کردار نیک کمال استفاده را کرده‌اند، دیگران نیز از دریای سرریز علم و دانششان بهره‌های فراوانی برده و همیشه بوسیله گفتار نیکشان مردم را به سوی سعادت رهبری نموده‌اند.

و نیز قرآن می‌گوید:

مردم جهان بدانند تنها با ایمان و یاد خدا
قلب و فکر انسان به نجات از ناراحتیها و
نگرانیها اطمینان و آسایش پیدا خواهد کرد.^(۱)

۷- رفع امراض جسمی

هفته پیش یک مجله علمی پزشکی به دستم رسید، در آن عکسی از انسان در حالات مختلف دیدم؛ در حال شادی، امید، ترس و خشم با حالاتی که در معده آن شخص بوجود می‌آید.

در این عکس نشان داده شده بود که هنگام عصبانیت و خشم و ناراحتیها میزان ترشح معده انسان به یک دهم (۱/۱۰) کاهش می‌یابد و به همین دلیل آدمی در هنگام عصبانیت و خشم، تندخویی یا غم، در ناراحتیهای روحی و نگرانیها، میل به غذا ندارد. و یا اگر به زور غذائی

۱- «لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد آیه ۲۸).



بخورد چون قدرت هضمش کاهش یافته «ترش» می‌کند و ناراحت می‌شود و بیماریش افزایش می‌یابد.^(۱)

امروز دانشمندان بزرگ جهان پس از آزمایشاتی که به عمل آورده‌اند معتقدند که «استرس» بیماری و ابتلاء به فشار خون و زخم معده و امراض قلبی اکثراً مربوط به بی‌ایمانی است.

زیرا بی‌ایمانی روی فکر اثر می‌گذارد و در نتیجه نگرانی بوجود می‌آورد و میزان ترشح معده انسان کاهش می‌یابد و رفته رفته سلامتی خود را از دست می‌دهد. و خلاصه دانشمندان روانی معتقدند که: «اثرات ایمان به خدا در روح و جسم انسانی به قدری زیاد است که اگر انسان میلیاردها «دلار» صرف کند تا این نیرو را در خود ایجاد نماید ضرر نکرده است. زیرا هشتاد درصد امراض قلبی و معدی و ضعف اعصاب در اثر بی‌ایمانی است».

بنابراین اگر انسان تنها به خاطر رفع این دسته از امراض جسمی هم که شده از وجود خدا تحقیق کند عمل شایسته‌ای انجام داده و بلکه عقل، این عمل را برای او لازم می‌داند، ایمان به خدا نه تنها موجب رفع نگرانیها و تشویش خاطره‌ها و رفع امراض جسمی است، بلکه از نظر روانشناسی اخیر، نیروی مخفی ایمانی چنان انسان را به وظائف وجدانی و نظم، وادار می‌کند که هیچ عاملی نمی‌تواند بشر سرکش را مانند ایمان کنترل کند.^(۲)

۱ - مجله دانشمند، شماره ۸، سال سوم.

۲ - ما در کتاب «سیرالی‌الله» به نظم در امور اشاره کرده‌ایم و اثرات آن را در کمالات روحی و



مثلاً یکی از چیزهائی که تمام ادیان و بلکه عقل و وجدان بشر بدون هیچ وقفه‌ای درباره آن قضاوت می‌کند، موضوع مهرورزی و اصل محبت به هم‌نوع است.

زیرا «زرتشتیان» یا به اصطلاح «نیاکان ایرانیان» بزرگترین شعارشان سه جمله «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» بوده است.

«یهودیان» در کتاب توراتشان چنین تظاهر می‌کنند که موضوع محبت به نوع بشر را بسیار پر اهمیت دانسته و معتقدند که موضوع محبت یکی از اصیل‌ترین قوانین دینی آنها است.

«مسیحیت» در کتاب انجیل یوحنا از «عیسی مسیح» (علیه السلام) نقل می‌کند که او گفته:

«به شما حکم تازه‌ای می‌دهم که یکدیگر را محبت نمایند چنانکه من شما را محبت نمودم، تا شما یکدیگر را محبت نمایید».^(۱)

«دین اسلام هم به موضوع محبت بسیار اهمیت داده و مکرر می‌گوید:

«به مقداری که به خود علاقمندید به دیگران هم علاقمند باشید و آنچه را که برای خود می‌خواهید برای دیگران هم خواسته باشید».

دانشمندان روانشناس و بشر دوست هم در کتابهای «آئین دوست‌یابی»،



«آئین زندگی»، «راز موفقیت»، «اتحاد و دوستی» و سائر کتابهای روانی در این باره داد سخن داده و اهمیت اتحاد و دوستی را کاملاً واضح نموده‌اند. خواجه نصیرالدین طوسی معتقد است که:

«اگر اصل محبت در میان بشر به طور کلی عملی شود دیگر احتیاجی به دادگستری و دادستانی و حتی به عدل و داد نخواهد بود، زیرا عدل و داد و دادگستریها در صورتی مورد نیاز بشر است که گذشتههای دوستانه و محبت کامل در بین افراد بشر وجود نداشته باشد».

خلاصه اگر دقتی در گفتار و کلمات گذشتگان بنمائیم و یا تاریخ زندگی بشر را ورق بزیم متوجه خواهیم شد که عموم جمعیت‌های جهان (دینی و غیر دینی) بر سر اهمیت این تئوری برای رفاه و آسایش بشر متفقند.

مطلبی که در اینجا باقی می‌ماند این است که: «آیا به چه وسیله می‌توان این تئوری وجدانی را عملی نمود؟».

اکثر دانشمندان و روانشناسان معتقدند که: «اگر کسی ایمان به خدای جهان پیدا کرد قطعاً نمی‌تواند از اصل محبت به نوع بشر بلکه به عموم جانداران جهان صرف نظر کند. زیرا یک نفر معتقد به خدا تمام موجودات را مخلوق معبود و خدای خود می‌داند و از نظر علاقه به خالق عالم تمام مخلوقات او را هم دوست خواهد داشت».



«عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است»^(۱)

«قاموس کتاب مقدس» در صفحه ۷۸۵ از انجیل یوحنا نقل می‌کند که:

«محبّت دلیل عظیمی است برای ایمان و اطاعت».

«قرآن» کتاب آسمانی مسلمانان هم می‌گوید:

«مردان با ایمان و زنان با ایمان

بعضی‌شان دوست و یار و مددکار بعضی

دیگرند، آنان اگر نقصی و یا گناهی در دیگری

دیدند او را از آن نقص و یا گناه مانع می‌شوند و

همیشه یکدیگر را به کارهای خوب وادار

می‌نمایند».^(۲)

و همچنین مردان با ایمان اگر پابند به مذهبی باشند در تمام دستورات

دینی و وجدانی با عموم متدینین به آن دین هماهنگی عجیبی در خلوت و

جلوت داشته و همیشه در مقابل دستورات دین و وجدان خود تسلیم

خواهند بود.

چنانکه مسیحیان در کتاب «قاموس کتاب مقدس» می‌گویند: «ایمان

بر مسیح ما را قادر می‌گرداند که بر اقوال و افعال او تمسک جوئیم».

۱ - ناگفته پیدا است که موضوع بی‌زاری و ابراز دشمنی در مقابل جنایتکاران و خائنان بشری

خود یک قسمت اصیل محبّت بشر را تشکیل می‌دهد و مسلم نوع دوستان جهان نمی‌توانند از این

گونه ابراز دشمنیها خارج باشند.

۲ - «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

عَنِ الْمُنْكَرِ...» (سوره توبه، آیه ۷۰).



و قرآن کتاب آسمانی مسلمانان بیشتر از صد مورد، عمل صالح را فرآوردهٔ ایمان به خدا دانسته و مکرر در ردیف ایمان به خدا عمل صالح را یادآور شده است.

بنابراین اگر بین جمعی ایمان به خدا وجود داشته باشد، نظم و امنیت نیز بر سر آن جمعیت سایه افکننده و تمام آنها را به وظائف وجدانی خود وادار می‌نماید.

طبق این اصل یکی دیگر از پر اهمیت‌ترین اثرات ایمان به خدا عمل صالح و محبت و مهرورزی نسبت به نوع بشر بوده و مسلماً با این مهر و محبت نظم و امنیت خودبخود بوجود خواهد آمد.

بنابر مطالب فوق باید اعتراف کرد که: «تحقیق از وجود خدا و انتخاب دین یکی از بزرگترین واجبات عقلی و رمز موفقیت و خوشبختی است».



از چه راهی بهتر می‌توان خدا را شناخت

مکرّر از ما سؤال کرده‌اند که: «از چه راهی بهتر می‌توان خدا را شناخت؟» ما در گذشته پاسخ این سؤال را در نشریات قبل داده‌ایم و اینک با توضیح بیشتر پاسخ این سؤال را در این کتاب می‌نویسیم.

۱- راه فلسفه و فلاسفه

اولین راهی را که افراد بشر برای خداشناسی و بلکه به طور کلی شناخت حقائق اشیاء پیموده‌اند، راه فلسفه قدیم است.

بدون تردید پیمودن این راه نه تنها برای همه کس میسر نیست، بلکه علم روز استدلالات آنان را باطل کرده و در بازار علم و دانش رونقی برای آنها باقی نگذاشته است. علاوه طریق فلاسفه برای خداشناسی به قدری پر پیچ و خم است که حتی فلاسفه بزرگ، یا دچار اشتباهات زیادی شده‌اند و



یا در حال تردید باقی مانده و یا با یکدیگر اختلافات شدید داشته‌اند؛ بنابراین به تصدیق اکثر دانشمندان روز، از طریق فلسفه کسی نمی‌تواند خداشناس واقعی گردد.

مرحوم استاد «علامه طباطبائی» در جلسات خصوصی مکرر می‌فرمودند: فلسفه برای رسیدن به خدا و حقائق جهان هستی و کمالات روحی، حجاب است.

مرحوم علامه بزرگ، فیلسوف عالی مقام، آیه‌الله آقای حاج «شیخ مجتبی قزوینی» می‌نویسند: «اولین جنایتی که برای از بین بردن راه خداشناسی در اسلام اتفاق افتاده، ترجمه کتب فلاسفه یونان در زمان خلفای عباسی بود؛ که بخصوص «هارون» و «مأمون الرشید» برای ترغیب و تأیید مردم پول زیادی خرج کردند تا در خانه علوم «انبیاء» (علیهم السلام) را ببندند.^(۱)

و دانشمندانی مانند «آیتی» در کتاب «تاریخ فلسفه» و «سید عبدالله افندی» در «تاریخ فلسفه» و «چهاردهی و احمد فریدرفاعی» در کتاب «عصر مأمون» نام هیجده کتاب از کتب فلاسفه یونان را ذکر کرده‌اند که بوسیله هشت نفر از دانشمندان در زمان «مأمون الرشید» از یونانی به عربی ترجمه

۱ - ما در کتاب «سیرالی‌الله» و کتاب «مصلح آخرالزمان» ثابت کرده‌ایم که موضوع فلسفه شناختن حقائق اشیاء است به اتکاء افکار بشری که قطعاً اشتباه پذیر است ولی «حکمت» شناختن حقائق اشیاء است به اتکاء وحی که قطعاً مصون از اشتباه است.



شده است.

نقل می‌کنند: «وقتی «اسحق بن حنین» و «حنین بن اسحق» و «یحیی بن عدی» و جمعی از این مترجمین برای اجازه ترجمه کتب فلسفه به علماء فلاسفه یونان مراجعه کردند، آنها در جلسه مشورتی خود رأی مثبت دادند و منطقشان این بود که این کتب و مطالب آن به هر مذهبی که قدم گذاشته آن مذهب را از مسیر خود خارج نموده است».

دانشمندان بزرگ اسلامی حتی معتقدند که: «فلسفه جدید هم نمی‌تواند در راه اثبات وجود خدا برای همه کس اطمینان ایجاد کند، زیرا اثبات وجود خدا برای کسانی که به اعماق و اصول مطالب فلسفه احاطه ندارند فوق‌العاده دشوار و بلکه محال است».

۲- راه تصوّف و عرفان

دوّمین راهی که جمعی برای شناسائی پروردگار در نظر گرفته‌اند، راه عرفا و تصوّف است. آنها می‌گویند: انسان باید با ریاضت و تزکیه نفس دل خود را جلا دهد و قلب خود را آئینه جمال الهی قرار دهد تا جلوات حضرت حق در دلش متجلی گردد. این راه اگر حقیقتی داشته باشد، نه تنها برای همه کس میسر نیست، بلکه برای رونندگان این راه، جز حیرت و سرگردانی چیز دیگری نداشته است (و ما در اواخر همین کتاب بحث مفصّلی درباره اساس و ریشه تصوّف خواهیم داشت لذا برای اطلاع بیشتر برای اطلاع بیشتر به آنجا مراجعه فرمائید).



۳- راه انبیاء و حکمت الهی

این طریق برای وصول به شناسائی و معرفت خدا بسیار سهل و ساده می باشد زیرا از اثر پی به مؤثر و از نظم پی به ناظم و با دلیل نظم خدائی را اجمالاً ثابت نمودن و سپس اوصاف الهی را از لسان وحی اتخاذ کردن است.

از خصوصیات این راه این است که آرامش بیشتر و سکون فکر و اطمینان دل به انسان می بخشد و طرفداران این راه که اکثراً رهبران ادیان و دانشمندان عصر جدیدند معتقدند که این طریق از هر جهت سریع انسان را به مقصد می رساند و حتی فلاسفه و متصوفه هم منکر صحیح بودن این راه برای شروع در سیر و سلوک نبوده و بلکه معتقدند که باید سالک الی الله ابتداء از همین راه بسوی شناسائی حقایق و معرفت حق حرکت نماید تا آمادگی کامل برای ریاضت و کشف و شهود و یا مباحث پر پیچ و خم فلسفه پیدا کند.

(و ما در اینجا کتابهای «دومقاله» و «سیرالی الله» را که در همین موضوع نوشته شده توصیه می کنیم).



اصل و منشأ جهان

سؤال شده که: یکی از دلائل فلسفی اثبات وجود خدا را شرح دهید؟

پاسخ ما:

درباره اصل و منشأ جهان، چند راه حل را می توان انتخاب کرد.

اوّل: آنکه جهان را خواب و خیالی بیش ندانیم.

دوّم: اینکه خودبخود از عدم برخاسته باشد.

سوّم: آنکه جهان آغازی نداشته و از ازل بوده است.

چهارم: آنکه جهان آفریده شده است.

فرض اوّل مستلزم قبول این مطلب است که: بگوئیم مسأله ای برای

حل کردن وجود ندارد، جز مسأله ضمیر و باطن انسان که آن خود نیز در



این حالت، خواب و خیالی بیش نخواهد بود. بنا به این گفته، ممکن است کسی بگوید که: قطارهای راه آهن خیالی، ظاهراً پر از مسافران وهمی، بر فراز پلهای غیر مادی، ساخته شده از مفاهیم ذهنی، از روی رودخانه‌های بی واقعیت عبور می‌کنند.

برای فرض دوّم باید قبول کنیم که هر پدیده‌ای را پدیدآورنده‌ای است، پس عدم باید این جهان را بوجود آورده باشد. یعنی برای نیستی، ارزش هستی و نیرو در نظر گرفته باشیم، در صورتی که عدم و نیستی هیچ نیرو ندارد که بتواند جهان را پدید آورد؛ بعلاوه پدید آوردن کوچکترین و ناچیزترین موجود نیازمند به نیرو است تا چه رسد به این جهان پهناور و بیکران با این همه چهره‌ها و نشانه‌های بهت‌انگیز.

سوّم، آنکه جهان ماده آغازی نداشته و از ازل بوده است.

برای بررسی این مطلب باید حالت کَلّی زیر را در نظر بگیریم و در ضمن آن، فرض چهارم را اثبات نمائیم برای این منظور مطلب را از اینجا شروع می‌کنیم:

اول: ثابت می‌کنیم که در جهان هستی ازلیتی وجود دارد، زیرا اگر فرض کنیم ازلیتی در جهان هستی وجود نداشته باشد نتیجه آن را هم باید بپذیریم، که تمام جهان هستی سابقه نیستی و عدم داشته و مطلب بر می‌گردد به دو فرض سابق، پس بدون تردید ازلیتی، اجمالاً وجود دارد و از طرفی هم علم فیزیک ثابت کرده که دنیا رو به زوال است، چنانکه



دانشمند و نویسنده و طبیعی دان آمریکائی «اولیور وندل هوملمز» می گوید:
«علم نجوم ثابت می کند که جهان ابتدائی
داشته و علم فیزیک فنای عالم را پیش بینی
می کند».

«فرانک آلن» استاد فیزیک زیستی، دانشگاه «مانیتونا» کانادا می گوید:
«قانون ترمودینامیک (حرارت) ثابت
کرده است که جهان پیوسته رو به وضعی روان
است که در آن تمام اجسام به درجه حرارت
پست مشابهی می رسد. و دیگر انرژی قابل
مصرفی وجود نخواهد داشت در آن حالت
دیگر زندگی غیرممکن خواهد بود».

بنابراین آن چنانکه این دانشمندان نظریه داده اند، یعنی دنیا رو به
نیستی می رود و این موضوع صددرصد ثابت و صحیح است، خدا ثابت
است، زیرا باید حتماً معتقد شد که موجودی ازلی که دور از ماده است عالم
را بوجود آورده و نام او «خدا» است.



خداپرستی از نظر دانشمندان بزرگ جهان

کراراً از ما سؤال می‌شود که: آیا
خداپرستی و اعتقاد به مذهب از نظر دانشمندان
بزرگ جهان مورد قبول است؟

پاسخ ما:

«کانون بحث و انتقاد دینی» که به منظور روشن شدن افکار جوانان
حقیقت جو تشکیل شده، ناگزیر است که به پاره‌ای از بیوگرافی و سخنان
دانشمندان و مکتشفین بزرگ جهان در این خصوص اشاره نماید و به این
وسیله به سؤال فوق پاسخ مثبت دهد.



۱ - «اکسینوفان»^(۱) که در سال ۶۵۰ قبل از میلاد مسیح متولد شده و در جنوب ایتالیا سکونت داشته و از فلاسفه بزرگ بوده، از کلمات معروف او این جمله است:

«برای عالم، الهی است واحد از هرگونه توصیفات و تعریفات بشری دور است و با تمامی ذات خود هر دیدنی را می بیند و با تمامی ذات خود هر شنیدنی را می شنود و با تمامی ذاتش ادراک می کند و آن وجود عالی در تمامی حالات ثابت و دور از حرکت می باشد و خود به وحدانیت و تنها با قوه ادراکی خود تمام عالم وجود را ادراک می کند. انسان خیال می کند خداوند هم مانند انسان به توسط آلات احساس می کند و می زاید و می میرد بلی تمامی حیوانات خداوند را طبق شؤون خود تصور می کنند».^(۲)

۲ - «سقراط»^(۳) که از بزرگترین فلاسفه یونان بوده و در سال ۴۷۰ قبل از میلاد متولد شده، الهی بوده و اعتقاد به مبدأ داشته است. و مباحثه او با «ارستودیم» راجع به مسأله خداشناسی و سخنان او در اثبات وجود خدا

۲ - ارتباط انسان و جهان.

۱ - Xendoanes

۳ - Soclstes



معروف است.

(و ما با خواست خدا در آینده متن سخنان او را با «اریستودیم» نقل خواهیم کرد).

۳ - «افلاطون»^(۱) که از شاگردان مکتب سقراط و از زعمای فلاسفه است و دانشمندان روز مانند «امرسون» معتقدند که «اوگوستین» و «کوپرنیک» نیوتن، سویدنبرگ و گوته» همگی مدیون «افلاطون» اند. این مرد با این اهمیت و افکار جاوید، الهی و معتقد به مبدأ بوده است. و از کلمات معروف او این است که می‌گوید:

«از برای این عالم پدید آورنده و صانعی است که همیشه بوده و خواهد بود».^(۲)

۴ - «ارسطو طالیس»^(۳) متولد ۳۸۴ قبل از میلاد مسیح است، او از شاگردان افلاطون بوده. دانشمندان روز همان را درباره او می‌گویند که درباره افلاطون گفته‌اند. او نیز از فلاسفه الهیین بوده که از جمله سخنان او در این باره این است که می‌گوید:

«هرگاه انسانی خود را از همه شواغل و علائق خالی کند و دست از اغیار کوتاه سازد بدون تأمل میل می‌کند به کسی که او خالق و

۱ - Plalon

- ارتباط انسان و جهان.

۳ - arlsloil

۲ - کتاب ارتباط انسان و جهان.



صانع او است».^(۱)

۵ - «کپلر»^(۲) منجم مشهور آلمانی کاشف قوانین حرکت سیارات منظومه شمسی به دور خورشید و از منقلب کنندگان هیئت «بطلمیوس» و از مؤسّسین هیئت جدید، معتقد به خدا بوده و مناجات مفصلی به پیشگاه پروردگار تقدیم می دارد که چند جمله از آن مناجات این است:

«ای تو که به وسیله روشنیهای والائی که روی تمام طبیعت افشانده ای، امیال ما را بسوی نور خدائی ابدی عزّت بالا می بری.

ای مولا و خالق، من شکر تو را می گویم که این همه خوشحالی و لذتی که در مواقع حیرت و بی خودی که از تماشای صنعت تو به من دست می داد نصیبم فرمودی».

۶ - «رنی دکارت»^(۳) فرانسوی (متولّد ۱۵۹۶ و متوفای ۱۶۵۰) که موجب افتخار تمامی فلاسفه و دانشمندان فرانسه است، از الهیّین عالم بشمار می رود و «برهان وجود» که در کتاب «تأملات» با سه بیان تقریر کرده و از ادله متّقنه و ساده اثبات صانع است، از او است.

۷ - «سیراسحق نیوتن»^(۴) انگلیسی (متولّد ۲۵ دسامبر سال ۱۶۴۲ م. و متوفای ۲۰ مارس ۱۷۲۷) که صاحب اکتشافات زیادی است، منجمله انکسار اشعه نور و خواص رنگهای آن و کاشف جاذبه عمومی و ترتیب

۱ - کتاب دائرة المعارف فرید وجدی.

۲ - Ioabnn Kpler

۳ - Nioton

۴ - Rene Descartes



قوانین سه گانه، کلمات مفصّلی دربارهٔ خداشناسی دارد و از آن جمله می‌گوید:

«ما با مطالعهٔ گوش می‌فهمیم که سازندهٔ آن، قوانین مربوط به صوت را کاملاً می‌دانسته و سازندهٔ چشم قوانین پیچیدهٔ مربوط به نور و رؤیت را می‌دانسته و از مطالعهٔ نظم افلاک پی به آن حقیقت بزرگی که آنها را طبق نظم مخصوص اداره می‌کند می‌بریم».

و نیز گفته: «اگر کوچکترین انحرافی از نظم و حسابی که برای این مخلوقات در کتاب خلقت مقدر گردیده است رخ دهد، مسلماً اصطکاک و تصادم عجیبی در میان آنها پدید آمده و یکباره این دستگاه عظیم متلاشی خواهد شد».^(۱)

و باز دانشمند نامبرده پس از اثبات نظام عجیب عالم و جاذبهٔ خورشید و زمین می‌گوید:

«این مخلوقات با این نظم و اشکال مختلفهٔ زیبا و کامل جز این نیست که دلیل واضحی است بر وجود خالق و خدائی که منزّه از جسمانیت است و همیشه زنده و دانا است و در همه جا هست و حقیقت همه چیز را می‌بیند و کاملاً به احتیاجات آنان رسیدگی می‌کند».^(۲)



۸- «ولتر»^(۱) پاریسی (متولد ۱۶۹۴ و متوفای ۱۷۷۸) از نویسندگان معروف است و از شاهکارهای او در فلسفه، جوابی است که به شبه‌ شرور و آلام می‌دهد و می‌گوید:

«این خدا شناسان می‌گویند: اگر به قصر عالی و مجللی وارد شدید که آثار تدبیر و صنعت در او هویدا است و لیکن در موقع ورود در دهلیز آن عمارت خون و کثافت ببینید، دیگر سؤال از صانع آن عمارت لغو است چه حماقت بزرگی، زیرا سؤال از مهندس عمارت غیر از سؤال از انتظامات آن است».^(۲)

۹- «لایته» یکی از طبیعی دانهای معروف، که در موضوع ساختمان نباتات کشفیات و تحقیقات قابل توجهی دارد، می‌گوید:

«خدای جاویدانی ازلی و بزرگ، خداوند با خبر از آشکار و پنهان، قادر متعال از مقابل چشمان من عبور کرده من نتوانستم او را در مقابل خود ببینم، ولی پرتو عظمت و قدرت او در روی صفحه روح تابید و منعکس گردید و در نتیجه این انعکاس روح مرا در بهت و تعجب و حیرت انداخته؛ من اثر او را در تمام مخلوقات و موجودات مشاهده نمودم و در تمام این موجودات و مخلوقات حتی در کوچکترین آنها در آن موجوداتی که ابداً به چشم دیده نمی‌شوند چه قدرت و قوتی بکار رفته، چه



عقلی، چه کمال غیرقابل وصفی در آنها دیده می‌شود».^(۱)

۱۰ - «داروین شارلز روبرت» انگلیسی^(۲) (متولد ۱۸۰۹ و متوفای ۱۸۸۲)

از فلاسفه الهیّین بوده که «بخنو» درباره او می‌گوید:

در بعضی از نامه‌هایی که به دانشمندان آلمان نوشت، این مضمون را

در آنجا درج کرد:

«محال است بر عقل رشید با دیدن این نظام و هماهنگی عجیب عالم بگوید، که دنیا مبدأ ندارد ... سپس در اواخر کلماتش می‌گوید: بلی فهمیدن اینکه چگونه استقلال از علت دارد برای افکار ما دشوار است».^(۳)

۱۱ - «لوئی پاستور»^(۴) فرانسوی (متولد ۱۸۲۲ و متوفای ۱۸۹۵)

کشف‌کننده میکرب امراض، از معروفترین کلمات او پس از کشف، این است که وقتی از او سؤال شد که: در اصول دیانت چه عقیده داری؟ گفت: «عقیده من بر دیانت از حال قبلی افزونتر شده است».^(۵)

۱۲ - «آلبرت انیشتن»^(۶) آلمانی (متولد ۱۸۷۹ و متوفای ۱۹۵۴) از

نامی‌ترین فیزیکدانان و ریاضی‌دانان قرن اخیر است، این مرد آن قدر معروف است که احتیاجی به معرفی ندارد در این باره می‌گوید:

۲ - Darwin

۱ - خدا در طبیعت.

۴ - Pastour

۳ - اصل الانواع، صفحه ۱۶.

۶ - A.E

۵ - ارتباط انسان و جهان.



«در عالم مجهول نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود او است».^(۱)
و نیز می‌گوید: «حس دینی جهانی قویترین و شریفترین سرچشمه تحقیقات علمی است. دیانت من عبارت از ستایش ناقابل نسبت به روح خالق لاحدی است که خود را ظاهر می‌سازد تا بتوانیم با مشاعر ضعیف خود درک کنیم آن ایمان عمیق درونی و وجود یک چنین قدرت شاعر فائق که خود را در جهان غیر قابل درک ظاهر کرده اعتقادات من را نسبت به خدا تشکیل می‌دهد».^(۲)

۱۳ - «ویلیام جمیز»^(۳) پدر روانشناسی جدید و استاد فلسفه در دانشگاه «هاروارد» می‌گوید:

«هر چه بیشتر از سالهای عمرم می‌گذرد کمتر می‌توانم بدون اعتقاد به خداوند زندگی کنم».^(۴)

۱۴ - دکتر «الکسیس کارل»^(۵) نویسنده معروف صاحب کتاب «انسان موجود ناشناخته» و برنده بزرگترین افتخار علمی «جایزه نوبل» مقالات فراوانی درباره خداشناسی نوشته که یکی از جملاتش این است:
«انسان عاقل و متوجه نمی‌تواند بدون

۲ - جهان از نظر من.

۱ - اثبات انسان و جهان.

۴ - آئین دوست‌یابی.

۳ - WJames

۵ - Dr Alixis csrril



اعتقاد به خدا زندگی کند و حتماً او را عقل و دانش بسوی مبدأ راهنمائی خواهد کرد».

۱۵ - «دیل کارنگی»^(۱) که به اعتقاد اروپائیان، بزرگترین استاد روانشناس است، به قدری در کتابهای خود در خصوص ایمان به خدا و نیایش به درگاه او سخن گفته که اگر بخواهیم آنها را نقل کنیم به طول می انجامد.

۱۶ - «فیلیس»^(۲) دانشمند معروف می گوید:

«دنیا همه آفریده او «خدا» است و آثار قدرت لایزال وی از بدو آفرینش در همه مخلوقات ظاهر و متجلی است».

و صدها جمله در این باره از دانشمندان و روشنفکران جهان در کتب نقل شده که یک نمونه آن کتاب «اثبات وجود خدا» است. طالبین می توانند برای اطلاع بیشتر به «کانون بحث و انتقاد دینی» مراجعه فرمایند.



اعتقاد به خدا، فطری بشر است

آقای «حسین دادگر» سؤال کرده اند که:
«آیا معنی این که می گویند اعتقاد به خدا
فطری بشر است چیست؟».

پاسخ ما:

فطرت در لغت به معنی سرشت؛ طبیعت و خلقت است.^(۱)
هر بشری که به وجود می آید بسیاری از صفات و خصوصیات
جسمی و روحی هم با او ایجاد می شود. مثلاً یکی سفید پوست و دیگری
سیاه پوست است، بعضی ذاتاً تندخو و متکبر و جمعی فطرتاً خوش خلق و

۱ - در کتاب «عالم عجیب ارواح» و کتاب «در محضر استاد» به حقیقت این صفات و غرائز که
از کجا پیدا شده مفصلاً اشاره کرده ایم.



متواضعند، این غرائز و صفات غالباً با طبیعت و خمیرهٔ بشر آمیخته است. شخصی که بداخلاق است هر قدر بخواهد خود را خوش خلق معرفی کند باز در بعضی اوقات فطرت اولیّه‌اش ظاهر می‌شود و بداخلاق می‌کند (هر چند ممکن است که با زحمت زیاد و تربیت صحیح این گونه صفات خلقی و غریزی را از بین ببرد).

همچنین وجدان و تجربه ثابت کرده است اگر انسان را به حال خود واگذارند و افکار او را با مطالب فلسفی و علمی آشنا نسازند، گفته‌های خداپرستان و مادیها را به او نگویند و خلاصه تحت تأثیر هیچ یک از عوامل خارجی قرار نگیرد، قهراً متوجه خدای بزرگ و نیروی دانا و توانائی می‌گردد.

شاید برای همه کس در دوران زندگی اتفاق افتاده باشد که در آخرین لحظات احساس خطر، قلبش متوجه خدا می‌شود و به آن قدرت پناه می‌برد.

این خود نشانهٔ همان معنائی است که در بالا ذکر شد.

چگونه مادیها متوجه خدا می‌شوند

دوستی می‌گفت که: در یکی از کشتیهای اقیانوس پیما، سوار بودم و از قاره‌ای به قاره‌ای می‌رفتم، قریب دو هزار مسافر در این کشتی سوار بودند، انواع وسائل تفریح از قبیل سینما، تئاتر، استخر شنا، مغازه‌های



متعدد و انواع بازیها و قمارها در آنجا وجود داشت و مردم همه سرگرم بودند برای تشریفات کلیسای کوچکی هم در کشتی ساخته بودند و من چند بار که به آنجا سرکشی کردم دیدم در فضای کوچک آنجا جز دو سه پیرمرد و پیرزن دیده نمی شوند، ناگهان در بولتن «گزارشنامه چاپی» که در کشتی طبع و منتشر می شد، خبر دادند که اطلاع رسیده که چند کوه یخ مواج در مسیر کشتی وجود دارد، چون حضار کم و بیش از سرنوشت کشتی «تی تانیک» و برخورد آن با کوه یخ اطلاع داشتند و می دانستند که متجاوز از ۱۵۰۰ نفر نفوس در آن حادثه از بین رفتند دچار رعب و ترس فوق العاده ای در اینجا شدند و همه آنها دست به دعا و تضرع و زاری برداشتند و به اتاق کوچک کلیسا هجوم کردند و ازدحام مردم در آن محل چنان شد که اگر سوزن می افتاد به زمین نمی رسید و تازه جمعیت کشیری پشت درِ دالان نزدیک کلیسا اجتماع کرده و سعی داشتند خود را به آنجا برسانند.

نکته جالب در اینجا بود که در بین کسانی که به طرف معبد هجوم می کردند چند نفر مادی و طبیعی وجود داشت که اتفاقاً چند ساعت قبل آنها را مشغول بحث و جدال با عده ای دیدم و می خواستند با هر زبانی که شده ثابت کنند که بشر متکی به خود است و هیچ مبدأ و منشی که بدان ملتجی شود برایش وجود ندارد و حقیقتی جز آنچه محسوس است نیست، اما همین اشخاص بی دین را مشاهده کردم که در آخرین لحظات احساس



خطر ناچار شده‌اند که رو به خدا آورند و با همه، هم صدا شوند، شنیدم که یکی از آنها به کسی که کنارش ایستاده بود می‌گفت: ما با شما هم عقیده شدیم بایستی پناهگاهی برای موقع بیچارگی باشد.

دانشمندان بزرگ هم معترفند

دانشمندان بزرگی که طرفدار این عقیده‌اند می‌گویند: «اعتقاد به خدا و اصولاً هرگونه حس دینی، یک شعور و احساس فطری و غریزی است».

«دکارت»^(۱) دانشمند معروف می‌گوید:

«من در حالی که به نقص ذات خود شعور دارم که باید یک ذات کامل و واجبی در کار باشد، من خود را به این اعتقاد ناچار می‌بینم که این شعور را خود آن ذات کامل آراسته و با جمیع صفات کمال در من سرشته است، من از این اعتقاد ناگزیرم».

و نیز می‌گوید: «در نهاد من شعور به وجود ذات کاملی هست و این شعور از نظر وضوح و صراحت با شعور به اینکه مجموع زوایای مثلث برابر دو زاویه قائمه است ذره‌ای فرق ندارد پس حتماً خدا وجود دارد».

«لکنت دونوی» می‌گوید:

«همیشه در جهان روح مذهب و میل به



اعتقاد به پرستش و میل به فروتنی در عبادت کامل و میل به تعالی نفس برای نزدیک شدن به کمال مطلوب که قابل تصوّر و وصول نیست وجود داشته است؛ این میل مبدأ الهی دارد، زیرا جهان‌گیر و در تمام مردم یکسان است».

«پاسکال پلیر»^(۱) (متولد ۱۶۲۳ و متوفی ۱۶۶۲ م) فرانسوی که از ریاضی‌دانان معروف است از مشهورترین کلمات او این است که می‌گوید: «به وجود خدا دل‌گواهی می‌دهد نه عقل و ایمان از این راه به دست می‌آید».

«ژان ژاک روسو»^(۲) (متولد ۱۷۱۲ و متوفای ۱۷۷۲ م) می‌گوید: «راه خداشناسی منحصر به عقل و شکوک و توهمات او نیست، بلکه شعور فطری بهترین راه برای این موضوع است».

«مونتسکیو»^(۳) فرانسوی (متولد ۱۶۸۹ و متوفای ۱۷۵۰ م) می‌گوید: «قانونی که در ذهن ما فکر یک خالق را نقش می‌کند و ما را بسوی او می‌کشاند از حیث اهمیت اولین قانون طبیعی و فطری است».

«جون لوك» انگلیسی (متوفای - ۱۷۰۴ م) می‌گوید: «از آنجا که دین مربوط به وجدان انسانی است حکومت نباید در این امر دخالت

۲ - Jesn Jacreu cscoussegu.

۱ - Plais Pascal.

۳ - مونتسکیو فرانسوی از قانونگذاران فرانسه است، صاحب کتاب پر اهمیت «روح

القوانین» و از دانشمندان معروف است.



ورزد».^(۱)

اسلام هم این حقیقت را در چهارده قرن قبل بیان کرده و می‌گوید:
«هر فرزندی که از مادر متولد می‌شود بر

فطرت و سرشت اعتقاد به خداوند عالم و دین
مقدس اسلام خلق شده است، مگر آنکه بعدها
پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی کنند.»^(۲)

قرآن کتاب آسمانی مسلمین می‌گوید:

«(فطرت خداشناسی) غریزه و سرشتی
است که خداوند جهان مردم را بر آن داشته و
تبدیلی در آفریده الهی نیست.»^(۳)

تاریخ بشر هم گواه است

از روزی که بشر در این جهان پهناور به وجود آمده همیشه از این
قانون فطری «خداپرستی» پیروی کرده و بر خود لازم می‌دانسته است که
خدائی را عبادت کند.

ادیان زنده جهان معتقدند که: اولین انسان «آدم ابوالبشر» خداپرست
بوده و در همه زمانها فرزندان او (اکثراً) معتقدین به خدا بوده‌اند.

و همچنین تاریخ نویسان جهان در داستان بشر معترفند که از روز
پیدایش انسان واضحترین و رایج‌ترین مسأله زنده عالم همان اعتقاد به

۱ - ارتباط انسان و جهان.

۲ - «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ إِلَّا أَنْ يَهُودَانِهِ أَوْ نَصْرَانِهِ».

۳ - «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» سورة روم آیه ۳۰.



خدا و پیروی او از فطرت است.

استاد دانشگاه «فینا» تحقیقاتی دربارهٔ قبائل هندو اروپائی به عمل آورده و به این نتیجه رسیده که در میان اروپائیه‌ها افکار و عقائد مربوط به خدای جهان از دیرترین زمانها همواره وجود داشته است.

دکتر «کرویر» اثبات نموده که قبیله‌های «هندو کالیفرنیا» قدیمی‌ترین قبائل آمریکای شمالی بوده‌اند و اینان معتقدین به خدای بزرگ می‌باشند. «شمت» دانشمند نژادشناس ثابت کرده است که وحشیان آفریقائی که قدیمی‌ترین نژاد بشری هستند، به وجود خدای بزرگ معتقد بوده‌اند.

و نیز همین دانشمند پی برده که در میان قسمت مهمی از قبائل زنجی و قبائل استرالیای جنوب شرقی و قبائل هندوی آمریکای شمالی علاوه بر اصل اعتقاد به خدا حتی مسألهٔ یکتاپرستی و توحید هم رواج داشته است.^(۱)

اعتراض نشود

ممکن است بعضی بگویند که: در اکثر زمانها، انسانها خدای واقعی را نمی‌پرستیده و بلکه بت پرست و یا خورشید و ماه پرست بوده‌اند و این گونه اعتقادات خرافی با بی‌اعتقادی به خدا برابر است.

ما در جواب می‌گوئیم: درست است که پرستیدن غیر خدا ارزشی ندارد و در حقیقت آفریدگار جهان شناخته نشده، ولی جای تردید نیست که این عمل خود دلیل قاطعی است که انسان دارای غریزه و فطرت



خدا جوئی و خداپرستی است ولی در تعیین موضوع اشتباه می‌کند؛ روی همین اصل، مسلم است که می‌گویند صفات خدا توقیفی است و در شناسائی کامل پروردگار باید بشر پیرو انبیاء عظام باشد.

اشتباه نشود

بعضی از دانشمندان گمان کرده‌اند که «توحید و خداشناسی فطری» همان اعتقادی است که انسان از راه تفکر در خلقت و نظم عجیب عالم بدست می‌آورد.

چنانکه «عفیف عبدالفتاح طباره» در کتاب «روح الدین الاسلامی» مقاله‌ای در موضوع این که اعتقاد به خدا فطری بشر است نوشته و می‌گوید: معروفترین دانشمندانی که طرفداران شعور فطری بوده «لانگ اسکاتلندی» است؛ ولی وقتی در نظرات و سخنان این دانشمند درباره راه خداشناسی دقت شود به خوبی واضح می‌گردد که استدلال «لانگ» داخل در توحید فطری نبوده و بلکه باید نام آن را توحید استدلالی گذارد و همچنین بعضی از دانشمندان مسلمان هم دچار این اشتباه شده‌اند.

ولی باید دانست که خداشناسی و اعتقاد به مبدأ منحصر به دلائل عقلی و راهنمائیهای او نیست، بلکه هر چه انسان فکرش را از توهمات و خیالات پاکتر کند و بدون آنکه به ادله عقلی توجّهی داشته باشد این شعور و فطرت ذاتی در او ظاهرتر می‌گردد. و او را به مبدأ متعال نزدیکتر می‌نماید.



اسلام اشتباه نکرده است

دین مقدّس اسلام در چهارده قرن قبل مردم رابه این نکته توجّه داده و برای این راه خداشناسی امتیاز قائل شده است؛ قرآن مجید در مقام معرفی این شعور فطری می‌گوید:

«وقتی سوار کشتی شوند و خود را در خطر ببینند خدا رابا نیتی پاک و اعتقاد خالصی به دین می‌خوانند».^(۱)

«پیغمبر اسلام» (صلی اللّٰه علیه و آله) فرمود:
«کودک در دوران طفولیت موّحد و خداپرست و متدین به دین مقدس اسلام است، ولی همین که توانست شکوک و توهّمات مادیگری و یا یهودیت و نصرانیت را فراگیرد ممکن است مادی یا یهودی و نصرانی گردد».

روزی یکی از مسلمانان ضعیف الایمان که مورد حملهٔ مادیین واقع شده بود نزد «امام صادق» (علیه السلام) پیشوای ششم مسلمانان آمد و گفت:
پسر پیغمبر مرا بسوی معرفت خدا راهنمایی کن که عده‌ای از مردمان بی اعتقاد مرا دربارهٔ وجود خدا به تردید انداخته‌اند.
«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: آیا هیچگاه سوار کشتی شده‌ای؟
عرض کرد آری.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: آیا شده در وسط دریا کشتیت بشکند و راه و چاره‌ای در

۱ - «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» سورة عنكبوت آیه ۶۵.



نظر نداشته باشی؟
عرض کرد آری.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: آیا در آن
موقع قلبت متوجه نیروی توانا و دانائی که تو را
از آن مهلکه نجات دهد گردیده است؟
عرض کرد آری.

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود: همان نیروی
دانا و توانا خدا است که بشر روی فطرت اوّلیه و
غریزه ذاتی متوجه او می‌گردد و به او پناهنده
می‌شود.

پر واضح است که اگر راه خداشناسی منحصر به ادله عقلی بود روی
قاعده اوّلیه باید انسان هر چه فراغت و راحتی و کمال عقلش بیشتر شود
بهتر بتواند خدا را بشناسد نه آنکه در موقع احساس خطر و یا در ایام
کودکی این غریزه در او ظاهرتر گردد و گاهی بهتر بتواند معتقد به خدا
باشد.

بنابراین معنی این که می‌گویند: «اعتقاد به خدا فطری بشر است»، این
است که در همه افراد این غریزه ذاتی وجود دارد و بعد از رشد و
آلودگیهای مادی و یا جهات دیگر این فطرت در انسان پنهان می‌شود و
گاهی هم در اثر بعضی از پیش آمدها و گرفتاریهای ناگوار همین غریزه
خودنمایی کرده و انسان را از مهالک نجات می‌دهد.

علل انحراف از فطرت

آقای «محمد کاظمی» پرسیده‌اند:

«که اگر اعتقاد به خدا فطری بشر است، چرا عدّه زیادی از مردم از این غریزه و فطرت سرپیچی کرده و منکر خدای یکتا گردیده‌اند؟».

پاسخ ما:

شکّی نیست که پس از اثبات فطری بودن اعتقاد به خدا باید در پی کشف علل این انحراف برخواست و تحقیق نمود که سرپیچی از این قانون طبیعی و فطری از کجا منشاء گرفته است.

برخی از دانشمندان بزرگ پس از تحقیق و مطالعات زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که بشر در اثر تحت تأثیر قرار گرفتن محیط و یا تربیت



خانوادگی و یا وضع جغرافیائی معتاد به رسوم و عاداتی می‌گردد. و گاهی آن چنان این عادت در بعضی از افراد خودنمایی می‌کند که غرائز ذاتی خود را فراموش می‌نمایند و به اصطلاح «طبع ثانوی» در آنان به وجود می‌آید و در نتیجه طبع اولیه خود را از یاد می‌برند. فقط فرق عادت و فطرت از اینجا معلوم می‌شود که عادت متغیر و ناپایدار است ولی فطرت اگر هم چند صباحی فراموش شود و جای خود را به طبع ثانوی «عادت» بدهد باز در باطن ثابت و پایدار خواهد بود و گاه گاهی هم در اثر عواملی خودنمایی کرده و ظاهر می‌شود.

بنابراین مادیین در اثر تحت تأثیر قرار گرفتن محیط و اوضاع جغرافیائی و یا سنجش همه چیز را با علوم مادی و یا عوض کردن اسم خدا را، به طبیعت در آنان طبع ثانوی بوجود آمده و به ظاهر نام خود را مادی گذاشته و از فطرت اولیه خود دست کشیده‌اند.

مثلاً اکثر دانشمندان مادی را می‌بینیم که در دامن کلیسا تربیت شده و دین مسیحیت، خدای محدود کودکانه‌ای را به آنان معرفی کرده است، این افراد در نتیجه معرفی ناقص و غلط از فطرت خود دست کشیده و یک باره منکر وجود خدا گردیده‌اند.

چند آیه از کتاب مقدس

مثلاً در آیه بیست و چهارم از باب سی و دوم سفر پیدایش تورات می‌خوانیم:



«و یعقوب تنها ماند و با مردی تا طلوع فجر کشتی می گرفت و چون او دید بر وی غلبه نمی یابد کف ران یعقوب را لمس کرد و بر کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد پس گفت: مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد، گفت: تا مرا برکت ندهی، رها نکنم.

به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت یعقوب. گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه «اسرائیل»، زیرا که با خدا و انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی و یعقوب از او سؤال کردی گفت: مرا از نام خود آگاه ساز؟ گفت: چرا اسم مرا می پرسی؟ و او را از آنجا برکت داد. و یعقوب آن محل را «فیئل» نامیده و گفت: زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد».

و در آیه هشتم باب سیم «پیدایش» تورات چنین می خوانیم:

«و آواز خداوند را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند در میان درختان باغ پنهان کردند! و خدا، آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟».

از شما سؤال می کنم خدائی که از سر شب تا صبح کشتی بگیرد و نتواند مخلوق خود «یعقوب» را از پا درآورد و عاقبت با التماس از چنگال



او خود را نجات دهد!.

آیا خدای نادانی که از حال بندگان خود خبر ندارد و نمی‌داند آدم در کجای بهشت مخفی شده، لیاقت آن را دارد که دانشمندان بشر او را پرستش کنند؟ مسلماً جواب منفی است.

بنابراین باید گفت که اگر این عده از دانشمندان در دامن اسلام تربیت شده بودند و بیانات پیشوایان این مذهب را می‌شنیدند و فطرت ذاتی خود را به وسیله راهنمایی اسلام تقویت می‌کردند از این انحرافات نجات می‌یافتند. و در نتیجه خود را از صفوف مادّیین جدا می‌نمودند.

علّت دیگر این انحراف غرور و خودخواهی بعضی از افراد سبک مغز است، آنان گمان کرده‌اند که هر چه را با عقل ناقص خود درک نمی‌کنند دیگر محال است که وجود داشته باشد مثلاً می‌گویند: اگر خدائی وجود دارد پس چرا او را نمی‌بینیم؛ یا ما که همه اسرار عالم را کشف کرده‌ایم پس چرا به حقیقت خدا پی نبرده‌ایم. این فکر ناصحیح بخصوص در بعضی از جوانان ما بسیار دیده می‌شود غافل از آنکه اگر میلیونها برابر بر دانش این دسته افراد اضافه شود، باز قطره‌ای از دریاها اسرار و رموز عالم را درک نکرده‌اند.

«فیلیستی دی لانه» دانشمند بزرگ فرانسوی (متوفای ۱۸۵۴

میلادی) می‌گوید:

چه احمق است آن منکر مبدأی که می‌گوید: چون حقیقتش را نمی‌فهمم پس



نیست اگر او بتواند یک دانه «شن» را تعریف کند من خدا را در اختیار او می‌گذارم. آری مردم خامی که غرور علمی آنان را از رسیدن به معارف معنوی باز داشته و نمی‌گذارد قدمی به طرف حقیقت بردارند، هیچگاه برایشان ممکن نیست که بتوانند از خداشناسی و خداپرستی بهره‌مند گردند و بلکه همان معرفت فطری خود را هم فراموش می‌کنند.

در تاریخ می‌بینیم دانشمندانی که فقط فلسفه حسی بر افکارشان سایه افکنده مقیاس سنجش همه حقایق عالم را از دریچه مادیات و علوم مادی می‌نگرند.

«فرانسیس بیکن» فیلسوف و سیاستمدار مشهور انگلیسی می‌گوید:
«اطلاع ساده و سطحی از فلسفه، شخص را به انکار وجود خالق سوق می‌دهد».

مثلاً «ژرژ پولیستر» در کتاب اصول مقدماتی فلسفه خود می‌نویسد:
«نفوذ چیزی که زمان و مکان را اشغال نکند و از تغییر مصون بماند عملاً غیر ممکن است».

بنابراین دسته دومی که از دایره خداشناسان خارج می‌شوند افرادی هستند که می‌خواهند همه حقایق عالم را با علوم مادی و فلسفه حسی درک کنند.



ناگفته پیدا است خدائی که آفریدگار جهان است و همه موجودات را از عدم بوجود آورده و این نظم عجیب عالم را ایجاد کرده مادی نبوده و ممکن نیست که او را با مغز آلوده درک نمایند.

موضوع سوّمی که بشر را از دایره خداشناسان خارج می‌کند گناه است. دانشمندان بزرگ معترفند که امتیاز انسان به عقل و خرد او است، بنابراین هر چه رشد عقلی انسان بیشتر شود، عظمت و بزرگی او بیشتر و راهنمایی عقلی او کاملتر می‌گردد. مثلاً از امتیازات بشر این است که قبح ظلم و حُسن مهربانی را به خودی خود درک می‌کند می‌داند دروغ زشت است ولی صداقت و راستگوئی عمل پسندیده‌ای است.

شکّی نیست که اگر کسی به راهنماییهای عقل توجه نماید، ظلم و دروغ را ترک کند، مهربانی و راستگوئی را پیشه خود نماید، عقل او مانند سلطان مطاعی پیشرفت بیشتری کرده و مسلّم بهتر می‌تواند تابعین خود را به مصالحشان راهنمایی کند. و اگر بعکس کسی که از هدایت عقل سرپیچی کرد اعمالی را که او نهی کرده انجام داد، دستوراتی را که او فرمان داده ترک نمود، عقل و قوه ممیزه او عیناً مانند سلطان شکست خورده، از کار برکنار خواهد شد و از بین می‌رود. بنابراین اگر عقل و خرد، انسان را به پیروی از فطرت و طینت راهنمایی نماید؛ خداشناسی و خداپرستی را به او بیاموزد و او را از فرو رفتن در مادیات نهی کند، ولی بشر سرکش از او اطاعت نکند و به دستورات او گوش ندهد، رفته رفته عقل از کار می‌افتد و



دیگر راهنمائیهای خود را از او دریغ می‌کند فطرت جای خود را به عادت تحویل داده و در نتیجه انسان از دایرهٔ خداشناسان خارج می‌شود.

قرآن این حقیقت را تأیید کرده و می‌گوید:

سرانجام کسانی که اعمال ناشایسته انجام می‌دهند این است که نشانه‌های خدا را تکذیب می‌کنند و آنها را مسخره می‌نمایند.^(۱)

موضوع چهارمی که افراد بشر را در صفوف مادّیین وارد می‌کند کوتاه فکری عده‌ای از نادانان است که در حقیقت روی فطرت اولّیه خداپرستند؛ ولی برای آنکه خود را مشخص کنند نام خدا را به طبیعت مبدّل کرده و تمام آثار قدرت پروردگار را مربوط به طبیعت می‌دانند. بسیار دیده شده که این عده وقتی به یک امر شگفت‌انگیز و با نظمی از عالم خلقت برخورد می‌کنند می‌گویند: طبیعت این عمل را انجام داده و یا طبیعت این نظم را به وجود آورده است، ما به این دسته از افراد همان پاسخی را که «امام صادق» (علیه السلام) به آن مرد طبیعی داده، می‌دهیم و می‌گوییم: که اگر طبیعت می‌تواند نظمی در عالم خلقت بوجود آورد، عقل و شعور بیافریند و خلاصه اگر طبیعت دانا و توانا است، او همان خدائی است که ما به آن معتقدیم، و اگر از او این اعمال ساخته نیست دانائی و

۱ - «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السَّوْءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» سوره روم،



توانائی ندارد، چگونه می تواند نظمی برای این جهان پهناور بوجود آورد و یا اعمالی انجام دهد که انسان با شعور در کیفیت ایجاد او در شگفت باشد.

پس بنابر آنچه دانشمندان معترفند، عقل و وجدان گواهی می دهد، قرآن و اسلام ثابت کرده است سرپیچی این دسته از افراد بشر از فطرت خدا پرستی و اعتقاد به خدا عللی دارد که اگر این علل بوجود نمی آمد همه انسانها خداشناس و مسلمان می بودند.



سقراط و اریستودیم

آقای «رامهریزی» در نامه‌ای درخواست کرده اند که: «خلاصه‌ای از مناظرهٔ «سقراط» و «اریستودیم» را بنویسید»؟

پاسخ ما:

«اکسونوفون» یونانی می‌گوید: روزی بین «سقراط» و «اریستودیم» در مسألهٔ خداشناسی بحثی شد.

قبلاً «سقراط» می‌دانست که «اریستودیم» خدا را پرستش نمی‌کند و بلکه خداپرستان را هم مسخره کرده و آنان را به باد استهزاء می‌گیرد. روزی «سقراط» به «اریستودیم» گفت: اریستودیم، آیا هیچ شده که یکی



از صنایع و کارهای شگفت‌انگیز فردی را ببینی و جلب توجه تو را بنماید و از استادی و مهارت مبتکر آن تعجب کنی و برای او عظمت قائل شوی؟

«ارistودیم»: (به اشاره سر و زیر لب) گفت آری.

«سقراط» گفت: می‌شود برای نمونه این گونه افراد را نام ببری؟

«ارistودیم» (با قدری تأمل) گفت: در سرودن اشعار تاریخی از

دانائی و توانائی «یهومیر» در شگفتم!

«سقراط» گفت: دیگر چه؟

«ارistودیم» گفت: «میلدیتید» هم حماسه‌سرای عجیبی است!

«سقراط» گفت: باز هم از این افراد در نظر داری؟

«ارistودیم» گفت: راستی مراثنی «سفوکل» زیاد مرا تحت تأثیر قرار

می‌دهد. «بوتیکلت» در فنّ مجسمه‌سازی و مهارت فوق‌العاده‌ای که در این

صنعت دارد بی‌نظیر است. برای «ویکس» در صنعت نقاشی عظمت

بیشتری قائلم.

«سقراط» گفت: رفیق عزیزم آیا افرادی که مجسمه‌های بی‌جان و

صورت‌های بی‌روح را می‌سازند بزرگترند یا آن‌کسی که سازنده آن صنایع

را با آن عقل و شعور آفریده؛ حیات و روح را در میلیارد‌ها میلیارد بشر

ایجاد کرده و بلکه یک جهان اسرار و حقایق را در او به ودیعه گذاشته

است؟



«ارستودیم»: در حالتی که سر انگشت به پیشانی گذارده چند دقیقه تأمل کرد، سپس این جملات را گفت: اگر تصادف این جهان را به وجود آورده باشد دیگر این جمله معنی ندارد ... البته اگر عالم با این مظاهر حیات خالق داشته باشد که او جهان را بوجود آورده باشد دارای عظمت بیشتری خواهد بود و اثبات وجود خالق برای این عالم بسیار مشکل است.

«سقراط» گفت: اگر دو صنعتگر را ببینید که یکی کاملاً ساده و بی‌فایده و دیگری رموز و اسرار و فوائد بی‌حدی داشته باشد، کدام یک از این دو را نتیجه عقل و حکمت می‌دانید؟ آیا مهارت کدام یک از این دو صنعتگر بیشتر بوده است؟

«ارستودیم» گفت: مسلماً دومی، چون در هر چیزی که رموز و اسرار بیشتری نهفته باشد اهمیتش بیشتر و ایجادکننده آن حکیم‌تر بوده است.

«سقراط» گفت: بسیار خوب آیا آن کسی که انسان را با این صورت زیبا بوجود آورده، هر عضوی از اعضای بدن او را برای انجام عملی مخصوص خلق کرده و در او قوایی به ودیعه گذاشته که حقایق عالم را درک کند، دو چشم بینا به او داده که بوسیله آن زیباییها را ببیند، دو گوش به او عنایت کرده که شنیدنیها را بشنود و صدها اعضاء دیگر که هر یک آنها فوائد زیادی دارد بیشتر در خور اهمیت است یا کسی که هیچ یک از این امور را نمی‌تواند انجام دهد؟



عجبا، شما برای «ویکس» که در صنعت مجسمه سازی مهارت کاملی دارد عظمت زیادی قائلید و او را با عقل و شعور می دانید ولی برای کسی که همین مجسمه را با جان و روح و بلکه با میلیاردها مزایا و اسرار دیگر آفریده است اهمیتی قائل نمی شوید؟

(در این موقع «اریستودیم» در فکر عمیقی فرو رفته بود و نمی دانست چه بگوید).

«سقراط» گفت: «اریستودیم» آیا اگر ما بینی نمی داشتیم چگونه عطر لطیف گلها و ریاحین را استشمام می کردیم و چگونه می توانستیم از این لذائد استفاده کنیم؟!

رفیق ... آیا می دانی که اگر ما زبان نمی داشتیم، طعمها را درک نمی کردیم، از خوردنیها استفاده کامل نمی نمودیم، سخن گفتن که بزرگترین وسیله بیان حقایق و پخش علوم است برایمان ممکن نبود.

هیچ می دانی که (پلکهای چشم) برای چه دو طرف چشم را احاطه کرده اند؟ مأموریتی دارند مأموریت آنها محافظت حدقه چشم است. آیا هیچ قدرتی جز قدرت پروردگار عالم می تواند آنها را به وظیفه خود وادار کند؟ پلکهای چشم به امر خدا مأموریت خود را با نهایت دقت در حفظ حدقه چشم انجام می دهند مانع از گرد و غباری که به چشم می خواهد وارد شود می شوند، در موقع خواب خود را سپر بلا ساخته و با نهایت احتیاط وظیفه پاسبانی خود را انجام می دهند.



ارستودیم! ارستودیم! سرت را بالا کن و به چشمهای من نگاه کن ...
 حکمتی که در انتخاب (جای چشم) بکار برده شده بسی شگفت‌انگیز
 است. چشمها در محلّی قرار گرفته که از آسیب محفوظ بماند حتی بادهای
 تند آنها را آزار ندهد. (ابروها در بالای چشم) قرار داده شده که از ریختن
 عرق پیشانی در میان چشم جلوگیری کند. (ساختمان گوش) به حدّی
 اسرارآمیز است که هیچ‌گاه گوشها از شنیدن خسته و ملول نمی‌شوند و از
 درک صداهای مختلف عاجز نمی‌گردند. (نظم عجیب دندانها) را تأمل کن
 که چگونه دندانهای تیز و پاره‌کننده در جلو قرار گرفته و دندانهای
 نرم‌کننده برای جویدن دو طرف دهان واقع شده است.

آیا این نظم عجیب حکایت از یک قدرت فوق‌العاده‌ای نمی‌کند؟
 لابد می‌دانی دهانی که باید بوسیله آن غذاهای تمیز به داخل بدن
 وارد شود برای چه نزدیک به چشم قرار گرفته است، برای این است که
 اگر چشم از دهان دور می‌بود نمی‌توانست رسیدگی کامل در تمیزی و
 تشخیص غذاها بنماید ولی مخرج بول و غایط را از اعضائی که باید تمیز
 باشد دور برده که مبادا آنها آلودگی پیداکنند.

رفیق! با تذکر این رموز و اسرار باز هم درباره آفریدگار جهان یعنی
 نیروی دانائی و توانائی که این نظم فوق‌العاده را به وجود آورده مردّدی و
 می‌گوئی ممکن است این نظم عجیب عالم را دست تصادف درست کرده
 باشد؟

در این موقع رنگ صورت «ارستودیم» تغییر کرد، آهسته می‌گفت:



آری کوچکترین دقت در یکی از موجودات زنده جهان ما را به یک مبدأ علم و قدرت راهنمایی می‌کند.

آری ... این موضوع را شخص عاقل نمی‌تواند انکار کند.

«سقراط» گفت: پروردگار قادر مهربان در همه موجودات قدرت تولید مثل را برای حفظ نظام و بقاء نوع به ودیعه گذارده و مهر و محبت فوق‌العاده‌ای در قلوب مادران نسبت به فرزندان قرار داده که در راه نگهداری آنان از هیچ‌گونه زحمت و مشقت دریغ ننمایند؛ غذاهای مطابق میل آنان را به هر وسیله که شده برایشان فراهم کنند و آنان را به رشد طبیعی خودشان برسانند.

رفیق عزیز! عشق به زندگی و فرار از مرگ که حتی در وجود نوزادان دیده می‌شود، خدای تعالی برای حفظ نظام و بقاء نوع قرار داده است. این مطالب را برگفته‌های سابق بیفزای تا برای تو حقیقت بیشتری جلوه‌گر شود. «ارستودیم» گفت: شکی نیست تمام این مطالبی را که فرمودید صحیح است و مسلم دست حکیم نیرومندی در کار است که می‌تواند این همه شرایط را در روی زمین برای حفظ موجودات زنده فراهم آورد.

«سقراط» گفت: آیا گمان می‌کنی تنها توئی که از نعمت عقل و علم برخوردار شده‌ای، با اینکه تو در مقابل این جهان پهناور قطعه‌ناچیزی هستی، آیا تنها وجود تو با تدبیر و عقل به وجود آمده و این عالم پر عظمت بدون تدبیر و نقش حکیمانه بر پا ایستاده است.

«ارستودیم» در اینجا آخرین عقیده خود را با این جملات اظهار



می‌کند: پس من چرا خالق عالم را با چشم خود نمی‌بینم.

«سقراط» گفت: تو روان و روح خودت را هم نمی‌بینی، آیا ممکن است بگوئی کارهای تو بدون فکر و تدبیر از تو صادر می‌شود و دست تصادف این اعمال را ایجاد می‌کند؟ خدای جهان در بین همه مخلوقاتش انسان را «مستوی القامة» آفریده تا به سهولت دور و نزدیک را ببیند و هم آسمان و زمین را به آسانی تماشا کند و از راز آفرینش بهره کافی بردارد «دست» به ما داده تا بتوانیم احتیاجاتمان را بوسیله آن رفع کنیم «زبان‌گویا» به ما لطف فرموده که بتوانیم منویات خود را به خوبی اظهار نمائیم.

رفیق عزیز! عنایات خدا منحصر به امور بدنی نیست بلکه روحی در بشر آفریده شده که بوسیله آن انسان به کمالات زیادی نائل می‌گردد بسیار پراهمیت است. آیا می‌توانی حیوانی را پیدا کنی که مانند انسان برای جلوگیری از ناراحتیهای دنیا قدم مؤثری بردارد و دارای نیروی حافظه قوی باشد که مطالب گذشته را در خزانه ذهنش حفظ کند و در وقت احتیاج آن را به یاد آورد؟ آیا با آنچه گفته شد پروردگار راه هدایت را پیش پای تو نگذاشته است؟ (در اینجا بود که «ارستودیم» در مقابل «سقراط» ساکت ماند و تصدیق کرد که برای عالم هستی خالق دانا و توانا است که همه موجودات جهان را با قدرت کامل خود بوجود آورده است).^(۱)

اتم و سلول

آقای «گرمرو دیان»: سؤال کرده‌اند که: «آیا می‌شود از تجزیه و تشریح اتم و سلول وجود خدا را ثابت کرد»؟

پاسخ ما:

ما به منظور آنکه پاسخ این سؤال بهترین وسیله پیشرفت بشر در راه خداشناسی و اعتقاد به مبدأ است به تشریح این سؤال می‌پردازیم و پاسخ مطلب فوق که مربوط به دلیل نظم است را می‌دهیم.

«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ذات اقدس حق وحی فرو فرستاده که اگر مردم تأمل و تفکر در عجائب مخلوقات من و طرز ساختمان آنها می‌کردند غیر مرا عبادت نمی‌نمودند و اگر در ریزه کاریها و لطائف اعمال



نیک من دقت می نمودند با دیگری مانوس
نمی شدند.^(۱)

اتم

چون در سؤال نام «اتم» و «سلول» برده شده معلوم است که توجه سؤال کننده فقط به این دو موضوع بوده است.

بسیار خوب ما هم از اتم ریزترین موجودات عالم خلقت شروع می کنیم و در شگفت انگیزترین و ریزترین موجودات زنده جهان «سلول» بحث خود را ختم می نمائیم و این دو کشف اخیر را نمونه برای مدّعی خود محسوب می داریم و ابتدا آنچه را دانشمندان اتم شناس درباره نظم فوق العاده «اتم» نوشته اند از نظر سؤال کننده محترم می گذرانیم.

«اتم» ریزترین جزء جسم مفرد است که سابق دانشمندان بزرگ آن را غیر قابل تجزیه می دانستند؛ ولی در قرن اخیر آن را شکافته و از آن استفاده زیادی نموده اند. (ناگفته نماند که اسلام همه موجودات مادی را تو خالی دانسته و فقط در مقام معرفی پروردگار می گوید: «اللّٰه الصمد» «خدا مجوف نیست» و تنها او را از این صفت مبری می داند).

۱ - اقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال الله ولوان الخلائق نظروا الی عجائب صنعی ما

عبدوا غیری ولوانهم نظروا الی لطائف بری ما اشتغلوا الی شیء سواى.



تشریح اتم

اگر هر جسمی را به قسمتهای کوچک و کوچکتر تقسیم کرده و این قسمت بندی را ادامه دهید بالاخره به یک عنصر اولیه که کوچکتر از آن نمی توان تصوّر کرد خواهید رسید و این عنصر عبارت است از «اتم» این جزء آن قدر کوچک است که اگر یک میلیون آن را کنار هم بگذارند فقط یک نقطه ای را بیشتر تشکیل نمی دهد میکروسکوپیهای قوی که تا ده الی بیست هزار بار اشیاء را بزرگ می کنند نتوانسته اند تشکیلات اتم را نشان بدهند ولی اخیراً:

«دکتر رابرت پیکار» مدیر تحقیقات سنکو، طرح بزرگترین میکروسکوپیهای دنیا را که توسط «مولر فیلدیون» اختراع شده مورد آزمایش قرار داده و توانسته با دو میلیون مرتبه بزرگتر نمودن اشیاء اتمهای انفرادی را ببیند.

«دون فر» اولین کسی هست که هسته اتم را خرد کرده و معلوم شد که این موجود با این کوچکی و حقارت دارای اهمیّت فوق العاده ای است. اولاً: اتم از چند جزء تشکیل می شود که عمده آن سه جزء است. یک: «پروتون» که دارای بار الکتریکی مثبت است. دو: «نوترون» که فاقد هرگونه الکتریسته است.

سه: «الکترون نگاتون» که دارای الکتریسته ای منفی بوده و با سرعت سرسام آوری به دور هسته، که مرکب از همان «پروتون» و «نوترون» است می چرخد سرعت حرکت الکترونها به دور هسته به قدری زیاد است که



در هر ثانیه ۵۰۰ فرسخ راه را می‌پیماید بین الکترونها و هسته اتم فاصله زیادی است که اگر فضای خالی اتمهای کره زمین را حذف کنند کوچک کره زمین به قدر یک نارنج بیشتر نمی‌شود در عین آنکه از سنگینی او هیچ کاسته نشده است.

«ژولیو» دانشمند معروف می‌گوید: اگر فضای خالی میان اتمهای بدن یک انسان را از بین ببرند، یعنی اتمهای آن، آنقدر فشرده شود که الکترونها به هسته مرکزی برسند بدن انسان آنقدر لاغر و کوچک می‌شود که به زحمت با میکروسکوپ دیده خواهد شد. و عجیب تر آنکه وزن بدن انسان در عین حال همان است که بوده و ابداً سبک نمی‌شود یعنی آن بدن به صورت یک ذره نامرئی بیرون می‌آید که ۶۰ کیلوگرم یا بیشتر وزن دارد زیرا وجود این فضای خالی در وزن اتم که ناشی از وزن هسته است دخالتی ندارد.

دانشمندان اتم شناس می‌گویند: تمام اجسام عالم از حیث ترکیب هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند؛ فقط به واسطه مقدار پروتون آنها با قوه الکتریکی هسته اتمی است و خلاصه امتیاز هر جسمی از دیگری به تعداد الکترونهاست که اطراف هسته می‌چرخند می‌باشد.

مثلاً: اتم ئیدرژن که هسته آن جز یک پروتون ندارد به غیر از یک الکترون نیز ندارد.

اتم اکسیژن ۸ الکترون - اتم سدیم ۱۱ الکترون - اتم آلومینیوم ۱۳ الکترون - اتم مس ۲۹ الکترون - اتم طلا ۷۹ الکترون - اتم جیوه ۸۰



الکترون - اتم سرب ۸۲ الکترون... الی آخر دارند، به این معنی که هسته‌های اتمی این اجسام هر کدام هشت - یازده - سیزده - بیست و نه - هفتاد و نه - هشتاد - هشتاد و دو، واحد قوای مثبت دارند.

نتایج توحیدی

تعجب اینجا است که منظومه اتمی در عالم بی‌نهایت کوچک عیناً مانند منظومه شمسی در عالم بی‌نهایت بزرگ است.

هسته اتم «مانند خورشید» الکترون‌ها را «مانند ستارگان» مجذوب خود ساخته و به دور خود می‌چرخاند نیروی گریز از مرکز نمی‌گذارد الکترون‌ها زیاد نزدیک به هسته شوند و فاصله آنها به هسته از بین برود.

شگفت‌انگیزتر آنکه الکترون‌ها که در بعضی اتم‌ها متعدّد است در یک مدار حرکت نمی‌کنند، بلکه هر کدام مدار مختلفی دارند و هر کدام با نظم عجیبی به مدار خود با آن سرعت سرسام‌آور بدون برخورد با یکدیگر به حرکت خود ادامه می‌دهند. فقط فرقی که درباره اتم‌های اجسام مختلف رعایت شده این است که خورشید (ئیدرژن) یک زمین دارد، ولی خورشید (جیوه) هشتاد زمین دارد. اینها فرضیه نیست، بلکه عین حقیقت است که به عمل رسیده و حتی عکسبرداری هم از آن کرده‌اند. آنچه مقصود ما از نقل مطالب فوق بود این است که می‌خواهیم بگوئیم هر عاقلی این نقش واحد و هماهنگی عجیبی که در این عالم بکار رفته از ریزترین موجودات عالم هستی تا بزرگترین کرات همه به یک طرز در حرکتند



ببیند، بی‌درنگ معتقد می‌شود که این نظم دارای ناظم واحدی بوده است. عجباً! گاهی می‌شود که یک نقاش با دقت کامل و صرف وقت زیاد هر چه می‌خواهد دو عکس را نظیر یک پیکر بکشد برایش ممکن نمی‌شود. چگونه یک مشت افراد نادان گمان می‌کنند که این نظم عجیب و هماهنگی فوق‌العاده و شگفت‌انگیز به حسب تصادف بوجود آمده است. «کورسی مورین» این دانشمند آمریکائی در کتاب «راز آفرینش انسان» می‌گوید:

«تصادف، طبیعتاً غیر منتظر و دور از هرگونه حساب و شمارش به نظر می‌آید، اما جای تعجب نیست اگر بگوئیم خود تصادف تابع قوانین ثابت و لایتنغیر است.

فرض کنید کیسه‌ای به دست شما داده‌اند که در آن صد عدد مهره ریخته شده و نود و نه تایی آنها سیاه و فقط یکی سفید است کیسه را خوب تکان بدهید و یکی از مهره‌ها را درآورید، احتمال آنکه این مهره اولی همان مهره سفید باشد از صد احتمال درست یک احتمال است. مهره‌ها را دوباره به کیسه بریزید و از نو شروع کنید، احتمال آن که دفعه دوم هم مهره سفید اول در آید، یک در ده هزار است (صد مرتبه ضرب در صد). برای بار سوم همین عمل را تکرار کنید. احتمال آن که باز مهره سفید اول در آید، یک در یک میلیون



است (یعنی صد مرتبه ضرب در ده هزار بار).
 بار سوّم و چهارم شماره احتمالات از حساب ما
 خارج می شود و وارد اعداد نجومی می گردد).
 قوانین مربوط به تصادف و احتمالات به
 قدری ثابت و مسلّم است که نتیجه ضرب دو در
 دو است که می شود چهار، بنابراین اگر بگوئیم
 از یک اتم میلیونها دلیل بر اثبات وجود خدا
 داریم بیهوده سخن نگفته ایم.^(۱)

سلولها پیام می فرستند

یکی از کشفیاتی که از روز پیدایش چشم مسلّح بوجود آمده و دلیل
 کاملی بر توحید و خداشناسی می گردد سلول است.

تعریف سلول

سلول موجود زنده و حسّاس و متحرّکی است که عنصر اصلی بدن
 موجودات زنده (حیوانات و گیاهان) از آن تشکیل می شود و برخی از
 اجتماع سلولهای بی شمار تشکیل شده اند و در فارسی نام سلول را «یاخته»
 می گویند.

۱ - راز آفرینش انسان صفحه ۱۱۲.



تشریح سلول

سلولها با یکدیگر تفاوت دارند ولی در بین آنها کم و بیش شباهت وجود دارد، مثلاً در اینکه سلولها از سه قسمت تشکیل شده‌اند، همه آنها شبیه به یکدیگرند.

اوّل: پوست روئی به نام «غشاء» (مانند پوست تخم مرغ).

دوّم: «سیتوپلاسم» که ماده‌ای بی‌رنگ، لزج، شفاف و غیر محلول در آب است، (مانند سفیده تخم مرغ).

سوّم: «هسته» که معمولاً به شکل جسم کروی در داخل سیتوپلاسم قرار دارد (مانند زرده تخم مرغ).

و خلاصه سلول بمانند تخم مرغ که دارای پوست و سفیده و زرده است می‌باشد.

البته بعضی از سلولها مانند گلبولهای قرمز خون انسان فاقد هسته‌اند و بعکس سلولهای کبدی دو هسته و سلولهای ماهیچه دارای هسته‌های متعدّدی است. اگر قسمتی از پوشش داخلی دهان را (در ناحیه‌گونه‌ها جدا کرده در زیر میکروسکوپ قرار دهیم تعداد زیادی صفحات پهن و مختلف الشّکل می‌بینیم که هر یک سلولی از پوشش داخلی دهان می‌باشد که هر سلول شامل سه بخش سیتوپلاسم، هسته و غشا است. مجموع سیتوپلاسم و هسته را «پروتوپلاسم» می‌گویند و بالاخره در کتابهای علوم طبیعی خصوصیات دربارۀ سلولها گفته شده که در اینجا شرح آنها را مناسب نمی‌بینیم ولی مطالعه و تحقیق دربارۀ سلول فوق‌العاده



شگفت‌انگیز است.

«راسل چارلز آرتیست»، زیست‌شناس و گیاه‌شناس شهیر در اوّل مقاله مفصّل خود که در توحید و خداشناسی نوشته است می‌گوید:

«مطالعه سلول زنده یکی از تجارب شگفت‌آور عالم خلقت است». و در پایان مقاله چنین نتیجه گرفته که می‌گوید: «من ادّعا می‌کنم که هر کدام از این سلولها (که پی بردن به ماهیت آنها برای ما مقدور نیست) و همچنین تریلیونها سلول دیگر دلیل بر وجود عقل و حکمت عالیه‌ای است که ما آن را خدا می‌نامیم، علوم، قبول این حقیقت را مجاز می‌داند و می‌پذیرد». سپس می‌گوید:

«من بوجود خدا ایمان راسخ دارم». ^(۱)

از شما خوانندگان محترم سؤال می‌کنم: آیا کسی می‌تواند ادّعا کند که تمام این شگفتیهای عالم خلقت بحسب تصادف بوجود آمده و یک نیروی عالم و قادری در ایجاد آنها مؤثر نبوده است؟ دانشمندان بزرگ از همین راه خدا را شناخته و می‌گویند: «آیا پس از مشاهده اتم و سلول و نظم عجیبی که در آنها رعایت شده می‌توان خدا را فراموش نمود؟».

«کرسی موریسن» در کتاب راز آفرینش انسان می‌گوید:

«هگل» گفته است:



«هوا و آب و مواد شیمیائی و زمان به من بدهید تا من با آن انسان خلق کنم». اما هگل فراموش کرده است که برای این کار نطفه و جرثومه حیات نیز لازم است؛ ایشان پس از آنکه ذرات نامرئی را جمع کردند و برای خلقت انسان آنها را با نظم و ترتیبی پهلوی هم چیدند. تازه باید به قالب آن جان بدهند به فرض آن که به انجام همه این امور خارق العاده توفیق یافت از بین میلیونها احتمال فقط به یک احتمال ممکن است جانوری بوجود آید که چشم روزگار غریب تر از آن چیزی ندیده باشد و خوشمزه تر آن که پس از کامیابی در این امر تازه خود «هگل» نخواهد گفت این موجود عجیب بر حسب اتفاق و تصادف بوجود آمده و بلکه می گوید: «هوش و نبوغ من آن را خلق کرده است».

راستی که خداوند برای ایجاد شگفتیهای خلقت اسباب و وسائل اسرارآمیزی بکار می برد که فهم آن از نظر تعقل خارج است.^(۱)

گمان می کنم که در پاسخ این سؤال باید به همین اندازه اکتفا کنیم و معترف باشیم که هیچگاه نمی توانیم درباره نظم کوچکترین موجودات عالم (اتم) خلقت و یا ریزترین موجودات زنده عالم خلقت (سلول) سخن بگوئیم، آنقدر خدای قادر دانا در هر یک از موجودات جهان از خود نشانه



باقی گذاشته است که اگر تمام مردم عالم گرد یکدیگر جمع شوند نمی توانند یکی از حقیرترین مخلوقات خدا را کاملاً بشناسند و یا آن را بدون وسائل بوجود آورند قرآن فریاد می زند.

بگو ای «پیامبر» (صلی الله علیه و آله)، اگر دریاها مرکب شود برای نوشتن کلمات خدایم تمام آن دریاها قبل از آن که نوشتن کلمات پروردگارم پایان یابد خشک می گردد و بلکه اگر مانند آن باز دریاها را دیگر برای کمک بیاید آنها نیز تمام می شود»^(۱) و نیز می فرماید: مردم، مثالی زده شده است گوش فرا دارید کسانی که معبودی جز پروردگار عالم ستایش می کنند هرگز مگسی نتوانند آفرید اگر چه دسته جمعی در ایجاد آن شرکت کنند و اگر مگسی چیزی از اینان برباید از آن نتوانند باز گرفت ایشان و خدایا نشان ناتوانند و خدای عالمیان را آنچنان که باید نشناخته اند و هم حق گذاری او را ننموده اند پروردگار نیرومند و عزیز است.^(۲)

۱ - «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» سورة كهف، آیه ۱۰۹.

۲ - «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» سورة حج، آیه ۷۲.



اثبات وجود خدا

در یکی از شبهای زمستانی که انتظار می‌رفت مناظره ما بیشتر به طول انجامد مجلس ما تقریباً در مدت یک ساعت و نیم خاتمه یافت، زیرا تشکیل دهندگان این میزگرد عبارت بودند از دو جوان روشنفکری که یکی از آنها مدّتی شکارچی بوده و خاطرات زیادی از جنگل و عملیات شگفت‌انگیز حیوانات در نظر داشت و دیگری مطالعاتی در اطراف جهان کرده و اگر چه با اشکالات زیادی روبرو شده بود ولی یقین می‌دانست که اسلام اهمیتش از سایر ادیان بیشتر است.

جوان شکارچی که نامش «عبدالعظیم» بود گفت: دانشمندان بزرگ عالم می‌گویند با علم و دانش نمی‌توان وجود خدا را ثابت کرد این گفته از نظر شما صحیح است یا خیر؟



من در پاسخ آن جوان گفتم: اتفاقاً «جان کلوند کوثرن»^(۱) ریاضی دان و شیمی دان و دکتر در فلسفه می گوید: از «لرد کلون» که بزرگترین علماء فیزیک جهان است این جمله به یادگار مانده که:

«اگر نیک بیندیشید علم شما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشید» و من باید اظهار کنم که با این گفته کمال موافقت را دارم.^(۲)

این جمله ای که شما فرمودید: «دانشمندان بزرگ عالم می گویند خدا را با علم و دانش نمی توان ثابت کرد» مسلماً از نظر تمام دانشمندان صحیح نیست و بلکه اکثر آنها از «سقراط» و «ارسطو» و «افلاطون» گرفته تا دانشمندان معروف قرن اخیر مانند «نیوتن» و «انیشتن» (A.N) همه معتقد به خدا بوده و بلکه هر یک دلائل علمی هم بر اثبات وجود خدا اقامه کرده اند.

ولی آنچه از نظر عقل مسلم است این است که درباره شناسائی پروردگار و بلکه تمام مطالب اعتقادی نباید چشم و گوش بسته، از دیگران تقلید کرد زیرا اصول اعتقادی تا بوسیله وجدان و خرد درک نشود اطمینان بخش نخواهد بود بنابراین بهتر است که شما هم مسموعات خود را فراموش کرده و ما هم گفتار دانشمندان را ذکر ننمائیم و تنها با عقل و



وجدان خود این مسأله را مورد بررسی کامل قرار دهیم.

آقای «عبدالعظیم» گفتند: بسیار خوب ...
بنده هم حرفی ندارم ولی خواهش می‌کنم که
شما هم از قرآن و روایات برای بنده استدلال
نفرمائید.

من گفتم: مانعی ندارد و گمان می‌کنم احتیاجی هم به سفارش نداشته
باشد زیرا همین الان خود بنده عرض کردم که: باید در اصول اعتقادی تنها
به عقل و خرد تکیه کرد و نمی‌توان در مقابل بزرگترین شخصیت‌های علمی
جهان تعبد نمود مگر آنکه در ضمن آیات قرآن و کلمات پیشوایان دین
و یا گفتار دانشمندان بزرگ دلیل عقلی وجود داشته باشد که بتوانیم به آن
وسیله بهتر استدلال کنیم.

آقای «عبدالعظیم» گفتند: صحیح است.

من گفتم: دوست محترم، آیا شما یقین دارید که خدائی در عالم
وجود ندارد؟!

گفت: خیر دلیلی بر هیچ طرف مسأله
ندارم و بلکه وقتی می‌بینم اکثریت مردم دنیا
معتقد به خدائی هستند احتمال بیشتری می‌دهم
که خدائی در عالم وجود داشته باشد.

گفتم: بسیار خوب آیا هیچ شده در ضمن شکار یک موضوع پر
اهمیتی از زندگی حیوانات فکر شما را به خود جلب کند.

گفت: آری، اگر اجازه بفرمائید سرگذشت
فوق‌العاده عجیبی از یک مرغ ماهیخوار که در



نظر دارم به عرضتان برسانم.

من گفتم: خواهش می‌کنم بفهمائید.

گفت: تقریباً چند سال قبل با یکی از استادان عالیقدر و پروفیسور حیوان شناس و زیست شناس کنار دریاچه‌ای رفته بودم مرغ ماهیخواری را دیدم یکی از پاهایش را گچ گرفته و در گوشه‌ای نشسته است نزدیک رفتم که با دقت وضع حال او را ببینم و در احوالش مطالعه کنم فرار کرد ولی دوباره در فاصله بیست متری با زحمت زیاد به روی زمین نشست دوباره خواستم به طرف او بروم پروفیسور گفت: این حیوان پایش شکسته و برای بهبودی خود آن را گچ گرفته است.

گفتم: چه فرمودید؟ پروفیسور دوباره همان جمله اول را تکرار کرد. گفتم: برویم و آن را بگیریم و این موضوع شگفت‌انگیز را از نزدیک مطالعه کنیم.

پروفیسور گفت: مانعی ندارد.

لذا دو نفری آن حیوان را محاصره کردیم و چون پای او گچ گرفته بود و سنگینی می‌کرد و درست نمی‌توانست پرواز کند او را با سهولت گرفتیم وقتی گچ محکم پای او را باز کردیم دیدم همان گونه که پروفیسور گفته بود پای آن حیوان شکسته و هنوز هم ورم دارد.



من از پروفیسور سؤال کردم: چه کسی
برای پای شکسته این حیوان دلش سوخته و آن
را شکسته بندی کرده و گچ گرفته است.

پروفیسور خودش سپس اضافه کرد و
گفت: قبل از آنکه دانشمندان بزرگ به خواص
گچ گیری متوجّه شوند این حیوان فوائد گچ
گیری را می دانست و آن را برای شکسته بندی
بکار می برد و لذا آنها در این موضوع استادان
بشردند.

پروفیسور هانرموندور

که یکی از حیوان شناسان و زیست شناسان معروف جهان است در
رساله ای که درباره عشق و زندگی حیوانات و پرندگان نوشته، می گوید:

«بعضی از حیوانات هستند که استعداد
خارق العاده برای معالجه بیماریهای خویش
دارند که پاره ای از کشفیات پزشکی نیز از روی
معالجات آنها اقتباس شده است.

مثلاً نوعی مرغ ماهیخوار است که به سبب
پاهای بلندی که دارد اکثراً هنگام پرواز دسته
جمعی با نشستن روی زمین پاهایش آسیب
می بیند.

این مرغ ماهیخوار کاملاً به خواص
گچ گیری و معالجه شکستگی آشنائی دارد و در



ساحل دریا و نقاط باتلاقی که گِل آن آلوده به گچهای مخصوص گچ‌گیری است می‌رود و پاهایش را در گچهای تر فرو می‌برد بعد در آفتاب می‌نشیند تا گل و گچ خشک شود مدّتی پاهایش را در همین بسته‌بندی گچ مراقبت می‌کند تا محلّ شکستگی کاملاً جوش بخورد از روی همین خاصیت، شکسته‌بندهای سابق پی به اهمیت گچ‌گیری بردند و اتفاقاً گچهایی را که در بیمارستان بکار می‌برند و سابقاً نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت از نوع همین گل گچی است که مرغ ماهیخوار برای معالجه خود بکار می‌برد چون بسیار چسبنده و گیرنده است».

این سرگذشتی بود که بنده به چشم خود دیدم و کاملاً توجّه مرا به خود جلب کرد.

من گفتم: جای تعجب است که با دیدن این جریان باز هم درباره وجود خدا شک دارید!

از شما سؤال می‌کنم: آیا کدام دانشمند به این مرغ ماهیخوار شکسته‌بندی را تعلیم داده است؟!

معلم این مرغ ماهیخوار می‌دانید کیست؟ همان کسی است که وقتی «موسی» و برادرش «هارون» در مقابل «فرعون» که ادّعای خدائی می‌کرد قرار گرفتند و او را به پرستش خدای یکتا دعوت کردند «فرعون» از آنها سؤال کرد: که خدای شما کیست؟ «موسی» در پاسخ گفت: خدای ما کسی



است که هر موجودی را با آنچه مورد احتیاج او است خلق می‌کند و سپس او را بسوی احتیاجاتش راهنمایی می‌نماید.^(۱)

(در اینجا بود که آقای «عبدالعظیم» سر را به زیر انداخت و مشغول فکر کردن شد) سپس من گفتم: شما یک حکایت از یک حیوان نقل فرمودید آیا اجازه می‌فرمائید من هم مطالبی که از زندگی حیوانات در نظر دارم و از مدارک صحیح بدست آورده‌ام به عرضتان برسانم.

گفت: تقاضا می‌کنم بفرمائید، شاید ما هم به این وسیله با آفریدگار جهان آشنا شده و بتوانیم در پرتو ایمان زندگی بهتری را آغاز کنیم.

گره چگونه خود را معالجه می‌کند!

من گفتم: پروفیسور «هانری موندور» می‌گوید:

«گره اگر مبتلا به سردرد شود فوراً به معالجه گیاهی مشغول می‌شود اگر گیاههای مخصوصی که کمک به معالجه سردرد او می‌کند در دسترس باشد فوراً از آنها می‌خورد تا معالجه شود و اگر در دسترس او نباشد استراحت می‌کند تا خوب شود، گره از این رژیم برای سرماخوردگی نیز استفاده می‌کند و مدتی در جای گرم می‌خوابد تا معالجه شود تقریباً می‌توان گفت که گره‌ها بهترین راه

۱ - «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» سورة طه، آیه ۵۰.



معالجه را برای سرماخوردگی که استراحت و خواب باشد پیدا کرده اند».

آیا واقعاً گربه خودش راه معالجه سرماخوردگی را کشف کرده یا آنکه باید معتقد شد که خدای عالم به او تعلیم داده است؟!

روباه و معالجه «مار» زدگی

باز دانشمند نامبرده می گوید:

«روباه که در جنگل و بیشه زندگی می کند اکثراً به آنها دشمن حيله گری که مارها باشند روبرو می شوند البته روباه دشمنان فراوانی دارد ... ولی مار علاقه عجیبی به گزیدن روباه دارد و روباه نیز راه معالجه گزیدگی مار را پیدا کرده است.

در جنگل گیاهی وجود دارد که از نوع «کوکونوس» می باشد و عصاره آن ترپاق مؤثری برای مارگزیدها است روباه از آن استفاده می کند و خود را از هلاکت نجات می دهد.

پروفسور نامبرده با علامت گذاری، روباهی را در معرض مار می گذارد که او را نیش بزند و او را در جنگل رها می کند تا می بیند که آن روباه مقداری از گیاه مذکور را خورد و بعداً محلّ مارگزیدگی را به شدت به گیاه مالید تا از مهلکه مارگزیدگی نجات یافت».



آهو، پزشک و متخصص روماتیسم

پروفسور مذکور که تخصص فوق العاده و تجربیات عجیبی در موضوع حیوان شناسی دارد می گوید:

«آهوها به سبب علاقه ای که به جنگل دارند معمولاً در محیط مرطوب زندگی می کنند و هم به سبب جهش و دویدن فراوان مقداری اسید اوریک^(۱) در مفاصل و عضلاتشان جمع می شود و تنها کسالتی که آنها را رنج می دهد مبتلا شدن به روماتیسم است آهوها و گوزنها که از بیماری روماتیسم رنج می برند راه معالجه را نیز پیدا کرده اند آهوها و گوزنها در این موقع به آبهای معدنی هجوم می آوردند و بسیار دیده شده که آهوها مدت چند ساعت در آبهای معدنی ایستاده اند تا روماتیسم خود را معالجه کنند».

آیا این راهنمائیهای شگفت انگیز را ممکن است طبیعت بی شعور و یا تصادفی که در این موارد مفهوم ندارد به این حیوانات آموخته باشد؟

گوزنها و پیشگیری گریپ

باز پروفسور مذکور می گوید:

«گوزنها در پیشگیری زکام کارهای جالبی انجام می دهند که از آن جمله خشک کردن بدنشان می باشد چون گوزنها بیشتر در نقاط معتدل زندگی می کنند و زمستانها برای پیدا



کردن علف مهاجرت می نمایند بسیار اتفاق افتاده که گذرگاه آنان رودخانه های یخ زده است گوزنها به محض اینکه از آبهای یخ زده خارج شوند فوراً خود را خشک می کنند حتی اگر گیاه و علف در برابرشان ریخته باشد هرگز لب به آنها نمی زنند تا کاملاً خشک شوند زیرا اگر خود را خشک نکنند مبتلا به زکام و برنشیت خواهند شد».

شیر و دل درد

پروفسور «هانری موندور» در یکی از مقالات خود می نویسد:

«یوزپلنگها و شیرها خیلی به درد دل مبتلا می شوند، این بیماری تقریباً حالت اپیدمی^(۱) را در میان این سری از حیوانات دارد، گوشت زیاد می خورند و چه بسا که پس از چند روز گرسنگی کشیدن به طعمه ای می رسند و تا می توانند معده خویش را پر می سازند، واضح است که متعاقب این پر خوریه ها دل درد ایجاد می کند و این حیوانات برای معالجه خویش فوراً به طرف چشمه های آب می روند و قبل از آنکه آب بخورند مقدار زیادی پونه یا نعنای جویده و می خورند تا دل درد آنها خوب

۱ - اپیدمی Epidemie: شیوع مرض، بیماری واگیری که عده زیادی را مبتلا کند.



شود».^(۱)

و صدها مطلب دیگر در نظر دارم که وقت اجازه نمی دهد همه آنها را بیان کنم حال از شما سؤال می کنم.

آیا ممکن است بگوئیم این حیوانات به وسیله تجربه و احتیاج به این نتایج رسیده باشند؟! اگر چنین است پس چرا یک حیوان که از اول زندگی هم نوع خود را ندیده باز در اولین مرحله احتیاج، به همان نتایج متوجه شده و از آن غذا و دارو استفاده می کند!

چرا انسان که هزارها سال بر عمرش می گذرد با آن عقل و هوش فوق العاده در صورتی که همیشه از تجربیات و افکار دیگران هم استفاده می کرده به این نتایج نرسیده است؟

آیا باز هم می توان گفت این موضوعات، اتفاقی بوده و یا به حسب تصادف حیوانات به این مطالب برخورد کرده اند ولی انسان بیچاره از این مطالب علمی محروم شده است؟!

گاهی در ضمن کلمات بعضی از افراد دیده می شود، که می گویند: طبیعت این مطالب علمی را به حیوانات آموخته است.

شگفتا! طبیعت بی شعور! طبیعتی که خودش احتیاج به مدبری دارد؟ آیا در این باره منطقی تر نیست که بگوئیم «تمام این کارها را خدای قادر دانا انجام داده است» تاکی بشر جاهل از خواب گران سر بر نمی دارد و در مقابل عظمت آفریدگار جهان تعظیم نمی کند.



«ادوین فست»^(۱) استاد فیزیک دارای درجهٔ A . B در علوم از دانشگاه فریندس M - CS در آخر مقاله‌ای که تحت عنوان «نظری به ماوراء قوانین طبیعی» در اثبات وجود خدا نوشته و در حالات حیوانات بحث می‌کند، می‌گوید:

چرا نگوئیم صانع این موجودات عجیب
چنین اراده کرده است؟! چرا ما در بحث
پیدایش، از یک کلمهٔ ساده یعنی «خدا» اجتناب
کنیم؟
این کلمه گرچه ساده است ولی شکوه و
عظمت آسمانی دارد.^(۲)

اینجا بود که آقای «عبدالعظیم» سخت در فکر فرو رفته بود و این
جمله را آهسته زیر لب تکرار می‌کرد.
«آری شکوه و عظمت آسمانی دارد و سپس گفت: خواهش می‌کنم
اجازه بفرمائید قدری دربارهٔ این مطالب فکر کنم».
پس از چند دقیقه تأمل و فکر گفت: به قول «نیوتن» محال است که
این نظم عجیب عالم را خالق نباشد.

چرا رجال برجسته علم تکفیر شده‌اند؟!

جوان دیگری که در اطراف ملل و ادیان جهان به قدر خود تحقیقاتی کرده بود و متأسفانه از نام فامیلش تحقیق نکردیم اظهار داشت.

«من به وجود خدا معتقدم و می‌دانم که اگر دینی در عالم برای رهبری اجتماع از طرف خدای جهان وجود داشته باشد دین مقدس اسلام است.

ولی چند اشکال در ضمن مطالعاتی که داشته‌ام راجع به دستورات و قوانین اسلام به نظرم رسیده که اگر اجازه می‌فرمائید آنها را بپرسم».

پاسخ ما:

گفتم: با کمال میل حاضریم سؤالات شما را بشنویم.
او گفت: سؤال اوّل من این است که:

«چرا بعضی از علماء و دانشمندان اسلامی به رجال علم و ادب مانند «حکیم عمر خیّام» و «بوعلی سینا» که افتخار ما ایرانیان هستند، خرده گرفته و مانند کشیشان مسیحی که دانشمندان خود را تکفیر کرده‌اند این رجال با عظمت هم مورد طعن و لعن علمای اسلام واقع شده‌اند. مثلاً: بوعلی سینا را وقتی در زمان خودش تکفیر کردند، آن مرد حقیقت‌گو در ضمن یک رباعی اظهار کرد که:

کفر چومنی گزاف و آسان نبود

محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

پر واضح است که اگر این عمل را مذهب مسیحیت انجام دهد ما نمی‌توانیم به او اعتراض کنیم، زیرا اساس آن مذهب بر انزوا و رهبانیت است و این موضوع با پیشرفت کامل علم و دانش و اظهار عقیده دربارهٔ افلاک و اختراعات منافات دارد؛ علاوه بر این خرافات مسیحیت به قدری زیاد است که دانشمندان بزرگ اگر فی‌الجمله حرّیتی داشته باشند بی‌درنگ به اصول عقاید مسیحیت اعتراض خواهند کرد و البته در این صورت کشیشان مسیحی حق دارند



که آنان را تکفیر کنند چنانچه «جوردانو برنو»
عالم ایتالیائی و «گالیله» به جرم کشفیات علمی
و نبوغ فوق العاده تکفیر شدند.

ولی اسلام که با اکتشافات و اختراعات و
خدمت به خلق و ورود به اجتماع کمال موافقت
را دارد و بلکه آنها را بر افراد مسلمان لازم
دانسته، چرا اجازه می دهد که دانشمندان بزرگ
اسلامی بی رحمانه یک مشت رجال برجسته
علم را تکفیر کنند و آنان را از دایره اسلام
خارج نمایند».

ما در پاسخ او گفتیم: تردیدی نیست که دین مقدس اسلام (چنانکه
شما هم در ضمن کلماتتان اشاره فرمودید) کاملترین ادیان جهان است.
و مسلماً پس از اثبات این که اسلام برای تأمین سعادت بشر از جانب
پروردگار نازل شده، باید در نظر داشت که اسلام در کلیه قوانین و
دستورات، مصالح بشر را منظور داشته و حتی کوچکترین مطلبی که بر
ضرر مردم مسلمان باشد در دین اسلام وجود ندارد، چنانچه پیشوایان
اسلام فرموده اند: «اسلام قوانین ضرری و یا ضرر زننده ندارد».^(۱)

بنابراین باید یک فرد مسلمان و معتقد تنها میزانش برای سنجش
مطالبی که در دوران زندگی به آن برخورد می کند قوانین دین مقدس اسلام
باشد.

حتی اگر جمله ای از بزرگترین فیلسوف و دانشمند جهان که مربوط به



مذهب او است می شنود نباید بدون مراجعه به عقل و شرع اطمینان کامل به صحت آن داشته باشد.

زیرا ما مردم مسلمان درباره پیشوای اسلام معتقدیم که او هیچ گاه در امور دینی سهو و خطائی نداشته و هر چه در این مورد فرموده است به نصّ قرآن، متن قوانینی است که پروردگار متعال به او وحی فرموده است.^(۱) اما راجع به افکار و اندیشه های مردان بزرگ، یک فرد بشر نمی تواند چنین عقیده ای که درباره انبیاء دارد در باره آنها داشته باشد.

زیرا دانشمندان و مخترعین و افرادی که تاریخ به بزرگی آنان گواه است، مصون از خطا و اشتباه نبوده و بلکه اکثراً مبتلا به یک نوع انحرافات اعتقادی و ناراحتیهای روحی هم بوده اند.

حتّی «پاسکال» اصرار داشت ثابت کند که هوش فوق العاده، به جنون فوق العاده خیلی نزدیکتر است! خود پاسکال یک نمونه برجسته ای برای اثبات این نظریه بوده است.^(۲)

در کتاب راز کامیابی تحت عنوان «آیا نبوغ نوعی جنون است؟» می خوانیم که می گوید:

«درک این موضوع که چرا نوابغ غالباً دچار بیماری روحی بوده اند دشوار نیست، زیرا معنی نبوغ داشتن یک دستگاه عصبی فوق العاده حسّاس است. به عبارت دیگر نبوغ

۱ - «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» سورة النجم آیه ۳ - ۵.

۲ - راز کامیابی مردان بزرگ، صفحه ۷.



یعنی داشتن اعصابی که نسبت به کوچکترین تحریکات عادی و اصطکاک‌های که بر اثر تماس با محیط ایجاد می‌شود، تحریک می‌گردد. از این رو وقایع کوچکی که در افراد عادی هیچ‌گونه عکس‌العملی ایجاد نمی‌کند و یا عکس‌العمل مخصوصی ندارد، در نوابغ چنان طوفانهائی بر می‌انگیزد که کنترل آن مشکل می‌شود».

بلی، نوابغی که به طوفانهای جنونی دچار بوده‌اند شده‌اند در عالم زیاد، بوده‌اند.

«دکارت» فیلسوف معروف، پس از انزوا و وحشت فوق‌العاده‌ای که از مردم داشت، عقیده پیدا کرده بود که یک آدم نامرئی او را بر می‌انگیزد. «مالبرانش» همیشه خیال می‌کرد در درون خود صدائی می‌شنود. «گوته» در یکی از نوشته‌های خود اظهار می‌دارد، وی روزی شب خود را دید که به سویش می‌آید.

«نیوتن» مبتلا به سرگیجه بود و از این رو به انحرافات مبتلا بود. «موریس مترلینگ» در اواخر عمر، مبتلا به جنون شد و مطالب کفرآمیزی که نه عقل و نه مذاهب عالم آن را می‌پسندند به زبان جاری کرد. و صدها افراد دیگر از نوابغ به این کسالت‌های روحی و امراض تشنجی مبتلا بوده‌اند.

بنابراین مانعی ندارد که یک دانشمند بزرگ دچار انحرافات اعتقادی گردد و غرور علمی او را وادار کند که با اسلام و قوانین متقن و مستدل آن



مبارزه نماید. و از این جهت علما و دانشمندان اسلامی برای روشن شدن افکار مردم مسلمان، مطالب آنها را مورد انتقاد قرار دهند.

با نگاه کوتاهی به تاریخ و حالات این دانشمندان کاملاً واضح می‌گردد که علماء اسلام اگر کسی را تکفیر می‌کردند، تنها برای انحرافات اعتقادی او بوده، نه آن که مانند کشیشان مسیحی، «گالیله» را برای کشف حرکت زمین تکفیر کنند و یا شورای بین‌المللی کلیساهای مسیحی بگویند: «خدا» خروشچف را بخاطر این جسارت عظیم «که سفینه فضاءنوردی را به فضا فرستاده نخواهد بخشید و او را شدیداً به کیفر این گناه بزرگ خواهد رسانید».

خیّام کیست؟

مثلاً بزرگترین فردی که او را تکفیر کرده‌اند و نظر شما را جلب کرده بود، حکیم «عمر خیّام» است. در اینجا خوب است دربارهٔ بیوگرافی این دانشمند مختصراً تحقیق شود و معلوم گردد که چرا «عمر خیّام» را تکفیر کرده‌اند.

بیوگرافی عمر خیّام

حکیم «عمر خیّام» کنیه‌اش «ابوالفتح» و ملقب به «غیاث‌الدین» بوده است. و چون پدرش خیمه فروش بوده او را «خیّام» نامیده‌اند.

مورّخین دربارهٔ این دانشمند می‌نویسند: به احتمال قوی خیّام



فیلسوف و ریاضی دان معروف جهان که در زمان «ملکشاه سلجوقی» مشغول اصلاح تقویم گردید و کتاب «جبر و مقابله» را نوشته و در فلسفه و علوم مادی از خود آثاری گذاشته صاحب اشعار و رباعیات معروف و منتسب به او نبوده و این اشعار از «خیام» دیگر که در همان زمان زندگی می کرده است می باشد.

زیرا قدیمی ترین کتابی که از «خیام» نامی برده، کتاب «چهار مقاله نظامی عروضی» است که معاصر و شاگرد او بوده مع ذلک از رباعیات «خیام» سخنی نگفته است.^(۱)

و علاوه بر مردی که همیشه مشغول نواختن موسیقی که عامل بزرگ رکود فکر است، شرب خمر که بزرگترین مانع درک مطالب علمی است و عشق بازی که پیشگیر ترقیات روحی است بوده، (چنانچه از این اشعار و رباعیات بدست می آید) چگونه می تواند تا این حد از خود آثار علمی باقی بگذارد.

بنابراین می توان اطمینان کرد که «عمر خیام» کسی که صاحب رساله «جبر و مقابله» است و مدتها در رصدخانه ها وقت خود را گذرانده و منشأ اعمال و آثاری بوده است که دانشمندان دنیا او را از «ولتر» بالاتر می دانند و می گویند او جامع محسنات، «بایران» و «سوپنهور» و «سوئنه بون» می باشد، صاحب این اشعار نبوده و اگر هم چند رباعی در علوم ریاضی و فلسفه از او به یادگار مانده باشد مسلم بقیه آن همه رباعیات از او نیست. و اگر هم به



نام او باشد بعضی از صوفیه و یاکسانی که می خواسته اند بوسیله استفاده از نام او روی اعمال زشت خود، صحّه بگذارند و او را مؤید خود بدانند این اشعار را به او نسبت داده اند.

مؤلف کتاب: دانشمندان نامی اسلام می نویسد:

«قدیمی ترین نسخه ای که از آثار «خیّام» (رباعیات او) مورد توافق خیّام شناسان است، نسخه ای است که دارای ۱۵۸ الی ۱۷۸ رباعی است که در سال ۸۶۵ نوشته شده؛ و هر قدر از عصر زندگی «خیّام» دور می شود بر تعداد رباعیات منسوب به او افزوده می شود که از گویندگان دیگر است، برخی از آنها از آثار شعراء معروف و معلوم بعضی دیگر رباعیاتی است که گوینده آنها مجهول است و باعث انتساب آنها به «خیّام» تنها سهل انگاری و جهالت و یا سود مادی ناشران آن می باشد».^(۱)

در مرحله ثانی بر فرض که «خیّام» فقط یک نفر باشد، باید اول بررسی کرد که آیا علماء و دانشمندان اسلام برای چه او را تکفیر کرده اند؛ آیا برای این است که او دارای علم و دانش بوده و از خود اثر علمی باقی گذاشته است، یا برای انحرافات اعتقادی و اشعار کفرآمیز او بوده است. مسلم پس از فی الجمله دقتی واضح می گردد که تکفیر «خیّام» برای اشعار انحرافی او بوده، نه برای علوم و مطالب ادبی و علمی او.



نمونه‌ای از اشعار خِیّام

مثلاً «خِیّام» با این که در ظاهر مسلمان بوده و به «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) احترام می‌کرده، ولی مکرّر در اشعاری که به او نسبت می‌دهند به آن حضرت اعتراض می‌کند که در ضمن اشعاری می‌گوید:

از من بر «مصطفی» رسانید سلام

وانگاه بگوئید به اعزاز تمام

کای سید هاشمی چرا دوغ ترش

در شرع حلال است و «می» ناب حرام

پر واضح است که در مرحلهٔ اوّل نباید این اندیشه و فکر را به دانشمند ریاضی‌دانی مانند «خِیّام» نسبت داد. و در مرحلهٔ ثانی که بگوئیم حتماً این اشعار را او سروده باید این مورد را هم یکی از موارد انحرافات فکری نوابغ و جنون دانشمندان بزرگ دانست.

زیرا در همهٔ زمانها ثابت بوده است که مشروبات الکلی ضررهای فراوانی دارد.^(۱)

و حتی یکی از امتیازات اسلام که افکار دانشمندان بزرگ عالم را به خود جلب کرده و مورد توجه سازمان بین‌المللی مبارزه با الکل قرار گرفته است، این است که در این دین مقدّس نوشابه‌های الکلی حرام گردیده و در

۱ - برای اطلاعات کافی دربارهٔ مضرات نوشابه‌های الکلی، به «مناظرهٔ دکتر و پیر» صفحه ۳۹۰ - ۳۸۰، چاپ هشتم و کتاب نوشابه‌های الکلی مراجعه فرمائید.



ضمن آیاتی از قرآن شرب خمر تحریم شده است.

جواب شبهه جبر خیتام

خیتام می‌گوید:

من «می» خورم و هر که چو من اهل بود

«می» خوردن من به نزد وی سهل بود

«می» خوردن من حق ز ازل می‌دانست

گر «می» نخورم علم خدا جهل بود

من که نمی‌توانم بگویم «خیتام» همان دانشمند ریاضی‌دان معروف این رباعی را سروده و از یک موضوع وجدانی و فطری که «اختیار» است، سرپیچی کرده و قائل به «جبر» شده باشد.

عجبا چگونه «می» خوردن خود را معلول علم پروردگار بداند و حال آن که عادی‌ترین افراد متوجه‌اند که اگر «زید» نامی مثلاً یقین کرد که «حسین» فردا فلان عمل را انجام خواهد داد.

مسئلاً علم «زید» به عمل «حسین» علت برای انجام آن عمل نمی‌شود، زیرا اگر «حسین» آن کار را نمی‌کرد، «زید» علم به نکردن کار را داشت. پس فعل «حسین» انجام می‌شده که «زید» آن علم را داشته است، نه آنکه چون «زید» علم داشته «حسین» این عمل را نموده است. به عبارت واضحتر علم «زید» تابع عمل «حسین» بوده نه این که عمل «حسین» تابع علم و دانائی «زید» باشد.

پس از ذکر این مثال روشن خواهد شد که خدای تعالی علم به همه



اشیاء دارد ولی گاهی فعل و اراده او برای ایجاد آن معلوم با عملش توأم می‌گردد و جبراً چه مخلوق بخواهند و چه نخواهند آن را ایجاد می‌کند (مانند اکثر تکوینات) و گاهی هم خدای تعالی به عملی علم دارد و می‌داند که مثلاً «خیام» شرب خمر خواهد کرد ولی چون این عمل با اراده و فعل خدا توأم نیست بلکه مربوط به اختیار خود «خیام» است خدا آن را انجام نمی‌دهد و بلکه اگر «خیام» روی اختیار خود در عوض خوردن «می» (شراب)، عبادت می‌کرد. پروردگار عبادت او را در عوض «می» خوردن او می‌دانست.

پس واضح است که اگر «خیام» شرب خمر نکند علم خدا جهل نمی‌شود و بلکه علم خدا از ازل به «می» نخوردن و عبادت کردن «خیام» که روی اختیار خود انتخاب کرده تعلق می‌گرفت و روی این اصل «شبهه جبر خیام» برطرف می‌شد.

پس اگر بگوئیم واقعاً خود «خیام» این اشعار را سروده است ناگزیریم که درباره او همان اعتقادی را که دانشمندان درباره «موريس مترلينگ» اظهار می‌کنند داشته باشیم. یکی از دانشمندان می‌گفت:

«موريس مترلينگ» در اواخر عمر دیوانه شد و کلماتی مانند اشعار «خیام» به زبان جاری کرد و مطالب کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» را در میان مردم پخش کرد».

«موريس مترلينگ» هم در آن حال به پیروی از «خیام» می‌گوید: «از دو حال خارج



نیست یا خدا قبلاً می‌داند که من چه خواهم کرد
و یا نمی‌داند که در این صورت خدا نیست و در
صورتی که می‌داند چگونه انتظار دارد که من
کاری برخلاف دانائی او بکنم و با رعایت این
دو نکته چگونه مرا بعد از مرگ مسؤل نموده و
کیفر خواهد داد».

ابو علی سینا

اما «ابو علی سینا» درست است که او پیرو فلسفه «ارسطو» بوده؛
«ارسطو» هم در فلسفه انحرافاتى دارد که علم روز آن را کاملاً رد کرده
(مانند قول به قدم عالم که قانون «تومودینامیک» آن را مردود می‌داند) ولی
شاید تنها کسی که به تصدیق اکثر مورّخین در مقابل نظرات قدما تعصّب
نداشته و بلکه از کلماتش کاملاً استفاده می‌شود که او بعضی از مطالبی که با
اصول اسلام مخالفت داشته رد کرده و در مقابل دستورات دینی کاملاً
کوچکی می‌نموده «بوعلی سینا» می‌باشد؛ «ابن سینا» برخلاف «ابن رشد
اندلسی» حکمت طبیعی «ارسطو» و فلسفه مثالی او را وحی مُنزل نمی‌داند و
با صراحت می‌گوید:

«تعصّب در علم و فلسفه مانند هر تقبّض
نشانهٔ خامی و بی‌مایگی است و همیشه به ضرر
حقیقت تمام می‌شود و شأن خردمندان
نیست». (۱)



مؤلف کتاب «دانشمندان نامی» می نویسد:
 «این سینا به فلسفه اولی (متافیزیک) علاقه
 داشته معذالک در بعضی آثار، از او روح طغیان
 و مخالفت با عقائد و افکار قدما دیده می شود».

تکفیر بوعلی سینا

«بوعلی سینا» چون به مذهب تشیع علاقه زیادی داشت و با نبوغ
 فوق العاده مخصوص به خودش دانسته بود که تنها سعادت بشر در پیروی
 از «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) و خاندان او است و از طرفی اکثریت مردم اهل
 زمان او سنی بودند و علماء اهل سنت که آداب دیرینه آنها تکفیر شیعیان
 بوده است، «بوعلی سینا» را هم تکفیر کردند ولی او با کمال شهامت اشعار
 زیادی درباره عظمت خاندان عصمت سروده که منجمله این دو رباعی
 است:

تا باده عشق در قدح ریخته اند و ندر پی عشق عاشق انگيخته اند
 با جان و روان بوعلی مهر «علی» (ع) چون شیر و شکر به هم درآمیخته اند
 و نیز از ابتکارات فکری او است این رباعی که می گوید:
 بر صفحه چهره از خط لم یزلی

معکوس نوشته گشته نام دو «علی» (ع)

یک لام و دو عین با دو یای معکوس

از «حاجب» و «عین» و «انف» با خط جلی

از این دو رباعی کاملاً پیدا است که «بوعلی سینا» مرد پر علاقه ای به
 «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) بوده و مسلم احتمال آنکه او از فرقه اسماعیلیه



می‌باشد آن هم تنها به دلیل آنکه پدر و مادرش به این جمعیت متمایل بوده‌اند بسیار نادرست است و هیچ مدرکی که این مطلب را تأیید کند در دست نیست و بلکه نبوغ و مغز بزرگ «بوعلی» به او اجازه نمی‌داد که خود را پابند به خرافات این فرقه نماید.

«بوعلی سینا» به قدری با عظمت و خوش فکر بوده که می‌دانست انسان باید در امور از جزئی و کلی از پروردگار بزرگ استمداد نماید و لذا «ابن خلکان» در بیوگرافی و شرح حالات «بوعلی» می‌نویسد:

وقتی برای «بوعلی سینا» مطلبی چه در مسائل جزئی و چه در مسائل کلی مشکل می‌شد وضو می‌گرفت و به مسجد جامع شهر می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند آنگاه از پروردگار متعال درخواست می‌کرد که فهم آن مسأله را برایش آسان نماید و آن مشکل علمی برای او واضح گردد.

«بوعلی» در سنّ ده سالگی تمام قرآن را حفظ بود و با معارف قرآن کاملاً آشنائی داشت و لذا درباره «بوعلی» نباید گفت که او خدا را عالم به جزئیات نمی‌دانسته و آنچه را که در «اشارات» به عنوان بحث علمی یا نقل فلسفه «ارسطو» بیان کرده، جزء معتقدات او نبوده است.

زیرا قرآن بدون استثنا می‌گوید: «أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».^(۱)

و خود او در همه امور (چنانکه در بالا گفته شد) از پروردگار استمداد می‌جسته و او را عالم و قادر به تمام اشیاء می‌دانسته است.



ابو حامد غزالی و بوعلی

«غزالی» که در بین مردم معروف به «حجة الاسلام» است، از جمله افرادی است که سخت با افکار «بوعلی» مبارزه کرده و او را تکفیر می نمود.

زیرا «غزالی» علاوه بر آنکه سنی متعصبی بوده^(۱) مسلک اهل تصوف را هم برگزیده بود و شدیداً با استدلالات عقلی و فلسفه مشاء مخالفت می کرد.

«ابن رشد اندلسی» می گوید:

مبارزه «غزالی» علیه «بوعلی سینا» برای خدعه و جلب نظر اصحاب دین و مذهب سنت بوده و گرنه «غزالی» شخصاً مردی صاحب نظر بود و پس از آنکه هیچ مذهبی او را قانع نکرد راه انکار پیش گرفت و چون انکار صرف هم او را راضی نکرد لاجرم به زهد و درویشی توسل جست و می خواست بلکه در سماع درویشان گریبان خود را از دست عقل و

۱ - می گویند «غزالی» در اواخر عمر به مقام شامخ اهل بیت عصمت و خاندان پاک «رسول اکرم» (صلی الله علیه وآله) پی برد و مذهب شیعه را انتخاب کرد و کتاب «سوال العالمین» را آنجا تألیف نمود.



استدلال مزاحم خلاص کند.^(۱)

بنابراین «بوعلی سینا» که به اقرار تمام ملل دنیا افتخار علم و دانش است و درباره او می‌گویند: «کسی به حدّ او در میان نوابغ نرسیده است» از بزرگان علماء شیعه بوده و با مطالب انحرافی فلسفه و تصوّف مبارزه می‌کرده و به واسطه آزادی فکر و نبوغ فوق‌العاده، اعتقاد به مذهب تشیع و پیروی از «چهارده معصوم» (علیهم السلام) داشته و لذا حسودهای اهل سنت و جمعیت متصوّفه او را تکفیر کرده‌اند و بنده معتقدم که این دو موضوع هم جزء افتخارات «حجّة الحق ابوعلی سینا» است و مسلماً دانشمندان اسلامی (بخصوص شیعیان) هیچ‌گونه اعتراض مذهبی به این دانشمند بزرگ ندارند و بلکه بوجود او هم افتخار می‌کنند.

آن جوان گفت: از پاسخ قانع‌کننده شما کمال تشکر را دارم و البته از همان کلیاتی که ابتداء بحث بیان فرمودید دانستم که علما و دانشمندان اسلام روی چه اساسی بوده است که بعضی را تکفیر کرده‌اند و مطالبی در ردّ آنان گفته‌اند.

تفسیر آیه‌ای از قرآن

همان جوان فوق‌الذکر گفت: سؤال دیگر بنده این است که معنی آیه شریفه:

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ».^(۱)

چیست؟ و آیا این مطلب از نظر علم و کشفیات روز صحیح است یا خیر؟

ما در پاسخ این سؤال گفتیم: اما ترجمه آیه شریفه؛ پروردگار متعال در مقام تذکر نعمتهای خود می‌فرماید: «دو دریا را گذاشت که به هم برسند ولی میانشان حائلی است که به هم تجاوز نکنند».

لابد سؤال جنابعالی این است که: آیا علم روز به این چنین دریائی پی‌برده است یا خیر؟



او گفت: بلی همین پرسش را دارم.

من گفتم: آنچه را بنده درباره این موضوع می توانم با این وقت کم به عرض برسانم این است که: چندی قبل در شماره ۳۵۴ مجله «الفتح» نوشته بود:

چندی پیش یک هیئت علمی به اتفاق هیئت اکتشافی دانشگاه مصر برای تحقیق در اعماق بحر احمر و اقیانوس هند به جنوب عدن حرکت کردند.

هیئت اعزامی با زحمات زیاد چنین یافتند که آبهای خلیج عقبه از جهت ترکیب طبیعی و شیمیائی از بقیه آبهای بحر احمر تفاوت بسزا دارد و پس از آن بوسیله دستگاه سنجش اعماق، کشف کردند که در آن محل ملاقات نمودن و متصل شدن این دو آب و دریا سد و حائلی در زیر آب وجود دارد که ارتفاع و بلندی آن از هزار متر می گذرد و مرتفع ترین قسمت آن در حدود سیصد متر با سطح دریا فاصله دارد.

و همچنین کشتی «باحث» در اولین سیاحت خود در اقیانوس هند و بحر احمر از وجود این حائل اطلاع یافت و با امتحانهای علمی هیئتی که در آن کشتی بودند ثابت کرد که آبهای اقیانوس هند از جهت خواص طبیعی و شیمیائی با آبهای بحر احمر تفاوت زیاد دارد.

علم اقیانوس گرافی این اختلاف را مربوط به همان حائل می داند که در نقطه مقابل آن دو دریا وجود دارد.

و البته شرح این تحقیقات در دانشگاه مصر و دانشگاه کامبریج ضبط



شده است؛ بنابراین ممکن است که پروردگار متعال دو دریا را که به یکدیگر نزدیک شده و بلکه متصل به هم گردیده‌اند در اثر حائلی (که نظیر آن در بالا از مجله الفتح ذکر شد) دارای خواص شیمیائی با رنگ و طعم مختلفی باشند.

و لذا ذات اقدس پروردگار این نعمت ارزنده را در سوره «الرحمن» یادآوری کرده و به مردم عالم فرموده است:

برای آنکه هر آبی خواص مخصوص به خود را حفظ کند و هر یک نعمتی علیحده در جای خود باشد ما که آفریدگار آنهایم نمی‌گذاریم که با یکدیگر ممزوج شوند و خواص خود را از دست بدهند و حال آن که ممکن است با یکدیگر تلاقی کنند.

و البته این آیه شریفه تفسیر و تأویلاتی هم دارد که ما برای اختصار از درج آنها خودداری می‌کنیم.

«در این موقع این جلسه خاتمه یافت و رفقا با اظهار تشکر از مجلس خارج شدند».

ضمناً در تیرماه ۱۳۴۹ دوست آمریکائی ما آقای «محمدجان» که در «کانون بحث و انتقاد دینی» مسلمان شده بود و از این اشکالات سؤال کرد و ما هم همین جوابها را به جز پاسخ سؤال اخیر به او دادیم و او اقرار به اسلام نمود، اجازه خواست که نظریات خود را درباره اسلام در میان اجتماع مردمی که در مسجد «صاحب الزمان» جنب کانون بحث و انتقاد دینی برای اقامه نماز گرد آمده بودند اظهار کند؛ لذا



پس از اقامه نماز جماعت با مترجم خود جناب آقای «مجایی» پشت مکرفون قرار گرفت و چنین گفت.

به نام خدا

خوشوقتم که امشب خود را مانند یکی از شما مردم پاک و مسلمان دارای مذهبی کامل و آئینی منزّه از خرافات و نواقص می بینم؛ امید است شما هم مرا به برادری خود در راه تکامل و اهداف مقدّسه اسلام بپذیرید. شنوندگان محترم تا این ساعت که چند روز است در آغوش گرم «کانون بحث و انتقاد دینی» به مطالعه قرآن و نهج البلاغه ای که به انگلیسی ترجمه شده بود و جناب آقای «ابطحی» در اختیار من گذارده بودند می پرداختم و آنچه را از اسلام تشخیص داده ام با چند جمله کوتاه برای شما بیان می کنم.

۱- اسلام دین آزادی است که در قرآن می فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^(۱) و از افراد بشر خواسته است که فکر و عقل خود را بکار بیاندازند و مانند حیوانات زندگی نکنند و الاّ از عذاب الهی ایمن نیستند.

۲- اسلام دین کاملی است که در جمیع امور قوانین ممتازی دارد؛ من در این وقت کم، دریافته ام که اسلام در امور معنوی و ارتباط با خدا و در سیاست و مملکت داری و اقتصاد و آزادی و خلاصه در کلیه مایحتاج مادی و معنوی بشر بهترین قوانین را گذرانده و شما مردم مسلمان از



بهترین و کاملترین دین برخوردارید.

۳- گواه زنده ما بر این مطلب که اسلام کاملترین ادیان جهان است تشکیل همین جلسات «کانون بحث و انتقاد دینی» است، زیرا دیروز جناب آقای «ابطحی» در باغ خارج از شهر که از طرف یکی از دوستان پذیرائی می شدیم به من گفتند: سالها است که ما به وسائل مختلف از مردم جهان دعوت کرده ایم (که چون دین مقدس اسلام پاسخگوی کلیه مشکلات بشر است) ما آماده پاسخ گفتن به جمیع مشکلات اصول اعتقاد شما هستیم و تا به حال حدود شانزده هزار سؤال^(۱) پاسخ گفته ایم.

من با شنیدن این مطالب و مقایسه رهبران روحانی اسلام با کشیشان خودمان که حاضر نیستند حتی به یکی از این شانزده هزار سؤال پاسخ بگویند، تا چه رسد که خودشان برای پاسخ به سؤالات از مردم دعوت کنند، دریافتم که دین اسلام کامل ترین ادیان جهان است. امیدوارم بتوانم در آینده نزدیک در راه خدمت به پیشرفت اسلام در آمریکا از سربازان فداکار آن باشم.^(۲)

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱- این آمار مربوط به ۷ سال که از تأسیس «کانون بحث و انتقاد دینی» گذشته بود می باشد و الا تا به حال که ۳۰ سال از عمر با برکتش می گذرد متجاوز از هفتاد هزار سؤال پاسخ داده شده است.

۲- این جوان طبق وعده اش وفا کرد و سالها است که مبلغ خوبی برای اسلام و تشیع در شهرهای مختلف آمریکا بوده است.

آقای «ر-م-ج» از تهران در تاریخ
۱۳۴۲/۸/۱۴ نامه‌ای به «کانون بحث و انتقاد دینی»
نوشته‌اند که خلاصه‌اش این است:

افتتاح «کانون بحث و انتقاد دینی» را به شما
تبریک می‌گوییم و از پروردگار متعال تأیید و
پیشرفت شما را مسئلت می‌نمایم و در ضمن
تقاضا داریم به سؤالات زیر پاسخ دهید.
۱- آیا در ممالک مترقی اروپا خرافات و
تقلید کورکورانه هم حکومت می‌کند؟

۲- بهترین دلیل برای اثبات وجود خدا
چیست؟

۳- آیا معنی آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُجِبُ
الْفَرِحِينَ»^(۱) چیست؟ و آیا با جمله «فَرِحِينَ بِمَا
أَنَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^(۲) منافات ندارد؟

۲- سورة آل عمران آیه ۱۷۰.

۱- سورة قصص آیه ۷۶.



جواب سؤال اول:

البته هر ملت و جمعیتی در دنیا دارای خرافاتی هستند که از عهد جاهلیت آنان، به یادگار مانده و مردم کوتاه فکر از آن تبعیت می کنند؛ ممالک مترقی اروپا که به عقیده عده ای از جوانان، مهد تمدن و مرکز فکر و عقل است آنقدر خرافات عادی و مذهبی در میان آنان حکومت می کند که از عهده حساب خارج است و حتی بعضی از دانشمندان بزرگ آنان هم مبتلا به یک مشت خرافات بی اساس عادی بوده اند.

«دوبرویل» شیمی دان و فیزیکدان بزرگ انگلیسی عادت داشت که همیشه همراه خود «گرد جمجمه انسانی» بردارد تا از خون دماغ محفوظ بماند.

«پاسکال»^(۱) دانشمند و فیلسوف مشهور فرانسوی با دست خود در لباسهایش «تکه پوست آهو» دوخته بود و عقیده داشت که به آن وسیله خود را از نومیدی و شک نجات می دهد.

در قرون وسطی آنقدر موضوع سحر و جادو در ممالک اروپا زیاد شده بود که هر پیرزنی به آن مشغول می شد و در خانه خود «گره سیاه» و «جغد» می پروراند، این موضوع آنقدر بالا گرفت که کشیشان مجبور شدند هر کس که ادعای سحر می کرد او را روی هیمة روشن بسوزانند، آنقدر از ساحران را کشتند و سوزانیدند که لکه ننگ در تاریخ بشریت باقی گذاشتند.



امروز شما اگر به دهات فرانسه بروید اکثر آنان از یک موجودی می ترسند که هیچ یک از آنان آن را ندیده اند و می گویند این موجود موهوم سرگرگ و بدن انسان دارد و نام او «لوگارو» است؛ برای از بین بردن آن، پیرمردان طلسمهایی در میان خانه های خود بکار می برند، این طلسم عبارت از دو چوبه کاه است که به شکل مخصوصی چپ و راست می گذارند و آن را مایه جلودگیری از «لوگارو» می دانند.

در همین زمان، اکثر اروپائیا فاله های نیک و بدی را از زمان توحش و بربریت به یادگار دارند، مثلاً اروپائیان معتقدند که اگر مرغی به سرعت دانه از روی زمین بردارد، یا در بین راه کبوتری ببیند که در سمت راست پرواز می کند و یا زنبور عسل یا مورچه یا صدای عطسه قبل از ظهر بشنوند، یا پلک چشم راستشان خودبخود بپرد آن را حمل به فال نیک می نمایند؛ و به عکس هر وقت گربه یا میمون یا گرگ یا روباه یا مار را ببینند یا پایشان به آستانه درِ اتاق برخورد کند و یا لباسشان به میخ صندلی بند شود یا دانه جلو مرغی بریزند و نخورد آن را به فال بد می گیرند و از این پیشامد سخت ناراحتند.

عدد ۱۳ را نحس می گیرند و هیچگاه سر میز غذا، سیزده نفر نمی نشینند.

اروپائیا هیچگاه از زیر نردبان عبور نمی کنند. نعل اسب را به عنوان طلسم خوشبختی به همراه برمی دارند. از جغد و گربه سیاه می ترسند و همچنین صدها خرافات دیگر که در این نامه مجال ذکر همه آنها نیست،



دارند. متأسفانه بعضی از ایرانیان که همیشه چشم به اعمال اروپائیان دوخته و پیروی از آنان را افتخاری برای خود می‌شمارند این اعمال خرافی را از آنان فرا گرفته تا جایی که دیده می‌شود از عدد ۱۳ به قدری وحشت دارند که آن شماره را ۱۲ بعلاوه ۱ در پلاکهای سردرِ خانه می‌نویسند.

اما اسلام از روز نخست تصمیم از بین بردن این گونه خرافات را داشته و با جمله: «از اَمّت من نُه چیز برداشته شده که منجمله فال بد زدن است»^(۱)

بسیاری از خرافات و فالهای بد را از میان اَمّت اسلامی برداشته است. قرآن با جمله: «آنچه پیغمبر به شما دستور می‌دهد، برنامه زندگی خود قرار دهید. و آنچه را که نهی می‌کند، باید شما از آن خودداری کنید»^(۲) جلوی بیشتر اعمال خودسرانه و بدعتهای جاهلانه را گرفت و چون دین مقدّس اسلام به خلاف ادیان زنده جهان منزّه از خرافات مذهبی است و همه قوانین و دستورات آن با عقل و فطرت مطابقت کاملی دارد، از جمیع خرافات دینی پاک است. (اثبات این مدّعا را «کانون بحث و انتقاد دینی» عهده‌دار است).

ولی مذهب مسیحیت و سائر ادیان جهان پر از خرافات مذهبی است

۱ - «رفع عن اَمّتی تسعة ... الطيرة».

۲ - «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» سوره حشر، آیه



که به هیچ وجه با عقل و منطق مطابقت ندارد، آیا گمان می‌کنید تنها قول به تثلیث موضوع خرافات مذهبی آنان را ترتیب می‌دهد؟ خیر، صدها مطالب دیگر است که منجمله قضیه غار سنگی «لورد» می‌باشد.

در اطراف پاریس محلی است به نام «لورد» زنی از اهل لورد در ۹۰ سال قبل ادعا کرد که من در یک غار سنگی «حضرت مریم» را دیده‌ام، مردم پاریس از شنیدن این جمله به آنجا هجوم آوردند و آن غار را مورد احترام خود قرار دادند و هنوز پس از ۹۰ سال در همان روز معین مردم در آنجا جمع شده و آن محل را سجده می‌کنند. صلیب حضرت «عیسی» را هنوز روی کلیساها و معابد خود نصب می‌کنند و کشیشان آن را به گردن و سینه خود می‌آویزند. اکثر مردم مسیحی مذهب عقیده عجیبی به آویختن مجسمه‌های حیوانات بدست و گردن خود دارند. و به این وسیله عقیده بت پرستان ۳۰ قرن قبل را تعقیب می‌کنند ولی اسلام مردم مسلمان را از مجسمه ساختن و نگه داشتن آن نهی کرده و کاملاً از این اعمال منزجر است.

این بود گوشه‌ای از خرافات عادی و دینی اروپائیان که مورد سؤال شما بود.

پاسخ سؤال دوم:

سؤال دوم شما این بود که: آیا بهترین دلیل برای اثبات وجود خدا چیست؟

این سؤال کراراً از ما پرسش شده، آنچه را که تا به حال در جلسات رسمی «کانون بحث و انتقاد دینی» پاسخ گفته‌ایم این است که بهترین دلیل



قانع‌کننده که برای همهٔ افراد نافع باشد، «برهان نظم» است. و ما در گذشته ثابت کردیم که راه تصوّف و فلسفه علاوه بر آنکه انسان را به خدا نمی‌رساند او را هم از خدا دور می‌کند.

اما برهان نظم که همان ارجاع دادن انسان به عقل او است و این طریقی است که مقصد «انبیاء عظام» (صلوات الله علیهم اجمعین) و ادیان زندهٔ جهان را تعقیب می‌کند و همهٔ افراد خوش استعداد و کُند فهم کوچک و بزرگ، مرد و زن می‌توانند در این راه قدم بردارند و به آسانترین وجه معرفت خدا را دریابند.

(ما برای تنویر افکار و اثبات مدّعی خود به خلاصه‌ای از این برهان و به گوشه‌ای از چگونگی نظم عالم اشاره می‌کنیم).

دلیل نظم:

دانشمندان خداشناس می‌گویند: در عالم خلقت همهٔ موجودات عالم هستی مانند لشگر انبوهی تحت فرماندهی واحدی بسوی هدف و مقصد خود حرکت می‌کنند، این موجودات گوناگون یک نوع هماهنگی عجیبی با یکدیگر دارند که هر عاقلی بدون تأمل متوجّه می‌شود که آنها را آفریدگاری بوجود آورده و بسوی مقصدی راهنمائی می‌کند. توضیح آنکه به گفته شاعر:

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند

تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری

نظم خورشید:

دانشمندان فلک شناس می‌گویند: قطر خورشید یک میلیون و



ششصد هزار برابر زمین است، این موجود با عظمت آنچنان مستخر گردیده که هر صبحدم در دقیقه و ثانیۀ معینی سر از کوهسار مشرق بیرون می‌کند و شب طبق وظیفۀ خود باز ساعت و دقیقه معین در مغرب فرو می‌رود، نه آنقدر با جاذبۀ خود زمین را به طرف بالا می‌کشد که موجودات زنده نتوانند در آن زندگی کنند و نه نیروی گریز از مرکز زمین را از خورشید دور می‌سازد که جانداران آن منجمد گردند؛ این فاصله به قدری روی حکمت تنظیم شده که اگر غیر از این بود همه مخلوقات از بین می‌رفتند و ممکن نبود که تابش آن هر مادۀ قابلی را بتواند به کمال لایق خود برساند و میلیونها سال است که به این وظیفه ادامه می‌دهد.

آخر چگونه «عرش» بدین پایه و شرف

آخر چگونه «مهر» بدین مایه و بهاء

بی «آمری» بسیط جهان را شود محیط

بی «خالقی» فضای زمین را دهد ضیاء

نظم ماه:

باز خورشید ما را در شب هم از نور خود محروم نمی‌کند، از اشعۀ تابناکش به ماه می‌دهد که مانند چراغ، شب خواب «یک هشتصد هزارم» نور خورشید روشنائی مطلوبی برای شب داشته باشیم؛ منافی که دانشمندان فلک شناس برای این نور لطیف قائل شده‌اند بسیار است و ما برای کوتاه کردن گفتار، از نقل آنها صرف نظر می‌کنیم ولی آنچه قابل توجه است نظم مخصوصی است که از میلیونها سال قبل قمر آن را رعایت می‌کند، از اول



ماه تا شب سیزده و چهارده، رو به تکامل می‌گذارد و سپس رو به نقصان می‌رود و به این وسیله همهٔ مردم را از وقت و زمان مطلع می‌سازد، در کارهای بشر نظم و ترتیب برقرار می‌نماید قرآن فرموده: «از تو پرسش می‌کنند از هلالها که در هر شب به یک نحو خاصی جلوه گر است بگو (ای پیامبر) این برای آن است که شما وقت را بشناسید»^(۱) (ونظم و ترتیب جهان هستی را درک کنید) آیا این نظم نشانهٔ کامل عظمت پروردگار نیست؟

دوست عزیز! دانشمندان علم هیئت از ستارگانی که از نظر ما کاملاً بی‌ارزشند سرنوشت آتیۀ ما را خبر می‌دهند، این کرات با عظمت که هر کدام به منظوری که فوق تصوّر ما است ایجاد شده‌اند آنچنان نظمی در حرکت آنها رعایت گردیده که در شب و روز ما را به مطالب شگفت‌انگیزی راهنمایی می‌کنند، من در این نامه نمی‌توانم به اقسام ستارگان و عظمت کهکشانها اشاره کنم ولی از شما سؤال می‌کنم که: آیا ممکن است یک نفر فلک شناس این نظم عجیب ستارگان را ببیند و احتمال دهد که دست تصادف و یا طبیعت بی‌شعور این کرات با عظمت را در عالم، خود به گردش درآورده باشد.

در بیوگرافی «نیوتن» کاشف جاذبهٔ عمومی و دانشمند فلک شناس انگلیسی نوشته‌اند که: روزی در زیر درخت سیبی نشسته بود و انبوه مطالب علم هیئت در ذهنش موج می‌زد که ناگاه افتادن سیبی از درخت توجه او را به خود جلب کرد، در این موقع متوجّه شد که باید در زمین

۱ - «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهِلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ» (سوره بقره آیه ۱۸۹).



قوة‌ای باشد که سیب را به خود می‌کشد و به موجب همین نیرو، تمام اجسام به روی زمین قرار گرفته است. و خلاصه پس از مطالعات و آزمایشهای زیادی به این نتیجه رسید که هر اندازه حجم و جرم جسم شدیدتر می‌گردد تأثیر این نیرو زیادتر می‌شود و هر چه فاصله بیشتر باشد تأثیر این نیرو کمتر می‌شود، بنابراین ماه مجذوب کره زمین و سیارات دیگر همگی مجذوب خورشیدند و منظومه شمسی ما مجذوب ستارگان دیگر است و این موضوع را «قانون جاذبه عمومی» نام گذاشت و سپس متوجه شد که اگر این جاذبه در موجودات باشد باید اجسام بزرگتر اجسام کوچکتر را به جانب خود بکشد، پس ماه باید به زمین و سیارات دیگر به خورشید و کرات آسمان به یکدیگر نزدیک شوند و بالاخره به هم برخورد و تصادف کنند. با خود گفت باید همچنان که آتشگردان را می‌چرخانیم حس می‌کنیم که دست ما را می‌کشد و نیروی گریز از مرکز در آن وجود دارد باید تمام اجسامی که حرکت دورانی دارند از این نیرو بهره‌ای داشته باشند و همین نیرو است که مانع از نزدیک شدن کرات به کرات بزرگ می‌گردد و به وسیله همین نیروی گریز از مرکز آب در سطحی که می‌چرخد به زمین نمی‌ریزد. ولی پس از این کشف، «نیوتن» متوجه شد که باز تنها این دو نیرو نمی‌توانند این تعادل دقیق میلیونها منظومه را که در قلمرو فضای بیکران است حفظ کنند، روی همین اصل، «نیوتن» گفت: تنها قوة جاذبه برای نظام شگفت‌انگیز عالم کافی نیست، بلکه باید یک منبع علم و قدرتی جرم و فاصله و سرعت حرکت همه آنها را بسنجد و آنها را در مدار معینی قرار دهد و او «خدا» است.



«ایرل چنسر دگس» عالم فیزیک و ریاضی مؤلف کتاب «تجزیه بردارها» پس از آنکه در موضوع نظریه «بطلیمیوس» و «کپرنیک» در گردش افلاک و ستارگان و «قانون جاذبه عمومی نیوتن» و «نیروی گریز از مرکز» سخن می گوید تصریح کرده که:

مطالعه دقیق و بی طرفانه پدیده های علمی، مرا به قبول وجود خدائی که جهان را اداره و کنترل می کند متقاعد ساخته است؛ من ایمان دارم که در جهان ما یک کنترل مذهبی وجود دارد و نیروی کنترل کننده نیز همانا «خدای» واحد است.^(۱)

نظم زمین:

«فرانک آلن» فیزیکدان معروف رئیس دانشگاه «مانیتونا» کانادا، طی

مقاله ای می نویسد:

راههای شایستگی زمین برای زندگی به اندازه ای زیاد است که نمی توان پیدایش حیات را بر آن نتیجه تصادف دانست.

همه دانشمندان درباره حرکت زمین معتقدند که:

اولاً: چون زمین کروی است آزادانه می تواند در فضا به حال تعادل حرکت کند اگر کروی نبود تعادل خود را از دست می داد.
ثانیاً: زمین دو حرکت دارد.



یک: حرکت «دورانی» روزانه که شب و روز از آن ایجاد می‌شود.

دو: حرکت «انتقالی» سالانه که فصول سال از آن تنظیم می‌گردد.^(۱)

«امام صادق» (علیه السلام) به «مفضل بن عمر»

فرمود: هر یک از این منظومه‌ها و کواکب دو

حرکت متضاد دارند مانند موری که روی سنگ

آسیا به طرف راست حرکت کند و سنگ به

طرف چپ حرکت نماید.^(۲)

«فلاماریون» فلک شناس مشهور تا چهارده حرکت برای زمین نقل

می‌کند که هر یک به منظور ایجاد لیاقت کامل برای زندگی در زمین انجام

شده است که اگر این حرکتهای نبود شب و روز، زمستان و تابستان تشکیل

نمی‌شد و در نتیجه زمین برای انسان محل سکونت نبود، حیوانات به

تمامی از بین می‌رفتند، دیگر در روی زمین نباتات و میوه‌ها و سایر

موجودات زنده بوجود نمی‌آمدند.

قطر زمین:

دانشمندان بزرگ گفته‌اند: قطر زمین ۱۳۰/۰۰۰ کیلومتر است. اگر

قطر زمین یک چهارم قطر کنونی بود دیگر این جاذبه را از دست می‌داد و

نمی‌توانست آب و هوا را به روی خود نگاه دارد و درجه حرارت زمین به

صورت کشنده‌ای بالا می‌رفت. و بعکس اگر قطر آن دو برابر قطر کنونی

می‌شد نواحی زمستانی بسیار سردتر می‌گردید، جاهای قابل سکونت

تقلیل پیدا می‌کرد. و اگر زمین ما به بزرگی خورشید بود نیروی جاذبه آن



۱۵۰ برابر می‌شد، بخار شدن آب غیر ممکن بود و فشار هوا تقریباً به ۱۵۰ کیلوگرم بر سانتیمتر مربع می‌رسید؛ در نتیجه یک جنس یک کیلوگرمی ۱۵۰ کیلوگرم وزن پیدا می‌کرد.

گازهای نگهبان

بر سطح زمین گازهایی که در اصطلاح آن را «اتمسفر» می‌نامند به ضخامت ۸۰۰ کیلومتر وجود دارد که به منزله زره نگهبانی است که زمین را از حوادث نگاه می‌دارد دانشمندان بزرگ گفته‌اند در روزی بیست میلیون از سنگهای آسمانی (که به تعداد نامحدودی در مسیر یکی از ستارگان دنباله‌دار در حرکتند و احتمال می‌رود این سنگها بقایای خورد شده ستارگان مزبور باشند) با سرعت ۴۰ کیلومتر در ثانیه به طرف زمین پرتاب می‌شوند ولی گازهای نگهبان زمین از ورود آنها جلوگیری می‌کنند معلوم است که اگر این گازها وجود نداشته باشد بشر با این سنگها نمی‌توانست در سطح زمین زندگی کند.

یکی از دانشمندان می‌گوید:

اگر «اتمسفر» زمین نبود این سنگها چنان با کره زمین برخورد می‌کردند که خسارتهای زیادی وارد آورده و زلزله‌هایی بوجود می‌آوردند که دامنه امواج آن در فواصل خیلی بعید منتشر می‌شد و گاهی برای نمونه از این سنگها به روی زمین افتاده است.

«آه‌نی‌گی‌تو» نام یکی از همین سنگهای ساقط شده است که در سال ۱۸۹۸ میلادی در شبه جزیره «گورینلند» کشف گردیده و در موزه



علوم طبیعی نیویورک نگهداری شده است این سنگ ۳۶/۵ تن وزن دارد.

در «مکزیک» سنگی پرتاب شده که پنجاه تن سنگینی دارد از کارهائی که جو زمین انجام می دهد این است که حرارت را در حدود شایسته برای زندگانی نگاه می دارد و آب و بخار آب را از اقیانوسها به خشکیها انتقال می دهد که اگر این عمل انجام نمی شد تمام زمین به صورت کویلر خشک غیر قابل سکونت در می آمد.

فاصله زمین تا خورشید

فاصله زمین از خورشید ۱۵۰ میلیون کیلومتر است اگر فاصله آن از خورشید دو برابر مدار کنونی بود حرارت به ربع حرارت فعلی تنزل می کرد و سرعت حرکت نصف می شد در نتیجه مدت زمستان دو برابر می گردید و همه موجودات زنده یخ می بستند بعکس اگر فاصله زمین تا خورشید نصف می شد درجه حرارت گرما چهار برابر و سرعت مدار دو برابر، در نتیجه زمین به اندازه ای سوزان می شد که جاننداری نمی توانست در آن زندگی کند.

نرمی زمین

«امام صادق» (علیه السلام) فرمود:

اگر نرمی زمین چند برابر نرمی کنونی بود معلوم است که قابل سکونت نبود و همچنین اگر زمین مانند آهن، محکم بود باز زندگی بر سطح



آن کار مشکلی بود اولاً بشر نمی توانست
مسکنی برای خود تهیّه کند آب بر آن جاری
نمی شد مسلماً نباتات بر سطح آن نمی روئید و
صدها اشکالات دیگر بوجود می آمد که هر
یک از آنها مانع زندگی بر روی آن بود.
خدایتعالی در قرآن مجید می فرماید:

ما آب را (از اقیانوسهای بیکران بر روی
زمین خشک) بریختیم، چه ریختنی، آنگاه
زمین را (بطوری نرم و ملایم خلق نمودیم) و
آن را شکافتیم، چه شکافتنی، سپس دانه را در
آن برویانیدیم انگور و سبزی و زیتون و
درخت خرما و باغهای انبوه و میوه و علف را از
آن زمین آفریدیم تا راحتی و عیش و
استراحت شما و حیواناتتان را تأمین کنیم.^(۱)

آری به قول سعدی:

آفرینش همه تنبیه خداوند دلست

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند

نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار

۱ - قال الله: «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ۚ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۚ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۚ وَعَبْنَا وَقَضْبًا ۚ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۚ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ۚ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ۚ مَتَاعًا لَّكُمْ ۚ وَلِإِنْعَامِكُمْ» (سوره عبس آیه ۳۳-۲۵).



که تواند که دهد میوه صد رنگ از چوب

یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار

ارغوان ریخته بر درگه خضرای چمن

نقشه‌هایی که در او خیره بماند ابصار

عقل عاجز شود از خوشه زرّین عنب

فهم حیران شود از حُقه یاقوت انار

گو نظر باز کن و خلقت نارنج بین

ایکه باورنکنی «فی الشجر الاخضر نار»^(۱)

پاک و بی‌عیب خدائی که به تقدیر عزیز

ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار

چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ

انگبین از مگس نحل و دُر از دریا بار

تا قیامت سخن اندر کَرَم و قدرت او

همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

این بود گوشه‌ای از نظم عجیب عالم (و ما با خواست خدا در نشریات

دیگرمان به بعضی دیگر از نظام جهان پهناور اشاره خواهیم کرد).

بنابراین ما به حکم عقل و وجدان می‌دانیم هر دستگاهی که این چنین با

نظم و ترتیب بنا شده باشد سازنده عاقل و دانشمندی دارد، پس دستگاه

عالم و منظومه‌های شمسی که با این عظمت با ترتیب عجیبی در حرکتند

هم آفریننده‌ای قادر و دانا دارند و آن «خدا» است.

ممکن است گفته شود که: این نظم عجیب به حسب تصادف بوجود

۱ - «مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» (سوره یس آیه ۸۰).



آمده است، در پاسخ می‌گوئیم: این کلام مثل گفتن «۲ و ۲ عدد پنج را ترتیب می‌دهد» می‌باشد این ادعا را ما از زبان «کوسی مورین» دانشمند بزرگ آمریکائی صاحب کتاب «راز آفرینش انسان» پاسخ می‌دهیم.

این دانشمند در اوّل کتاب مزبور می‌گوید:

«ده عدد سکه یک شاهی را از شماره یک تا ده علامت بگذارید و آنها را در جیب خود بریزید و بهم بزنید. پس از آن سعی کنید آنها را به ترتیب شماره از یک تا ده درآورید و هر کدام را درآوردید پیش از آنکه سکه دومی را بیرون بیاورید دوباره به جیب خود بیندازید با این ترتیب احتمال آنکه شماره یک بیرون بیاید معادل یک در ده است، احتمال آنکه شماره یک و دو به ترتیب بیرون بیاید یک درصد است، احتمال آنکه شماره یک و دو و سه بیرون بیاید یک در هزار است و به همین منوال احتمال آنکه شماره‌های یک و دو و سه و چهار پشت سر هم بیرون بیاید یک در ده هزار است و به همین منوال احتمال بیرون آمدن شماره‌های از یک تا ده به رقم یک بر ده میلیارد می‌رسد. منظور از ذکر مثلی بدین سادگی آن است که نشان داده شود ارقام در مقابل احتمالات چگونه قوس صعودی می‌نمایند.

برای بوجود آمدن حیات در روی کره زمین آنقدر اوضاع و احوال مساعد لازم است که از حیث امکانات ریاضی محال است تصوّر نمود که این اوضاع و احوال بر سبیل تصادف و اتفاق با یکدیگر جور آمده باشند و به همین جهت باید



ناگزیر معتقد بود که در طبیعت قوه دانا و توانای خارجی وجود دارد که در جریان این امور نظارت می‌کند».

بنابراین بهترین دلیل برای اثبات وجود خدا «برهان نظم» است؛ زیرا همه کس با اندک تأملی که در این برهان بکنند متوجه می‌شوند که خدائی بزرگ این عالم را بوجود آورده و تمام جزئیات آن را محکم کرده است.

پاسخ سؤال سوم:

فرموده بودید: آیا معنی آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» چیست؟
و آیا با جمله «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» منافات دارد؛ یا خیر؟
ما در پاسخ می‌گوئیم:

اولاً آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» در قصه «قارون» ذکر شده و معنی آیه شریفه این است: «قارون» از قوم «موسی» بود و بر قوم موسی غلبه کرد و ستم نمود و ما آنقدر از گنج و ثروت به او دادیم که کلیدهای موجودی او را مردان توانگر و پرزور حمل می‌کردند.

قبیله‌اش به او گفتند: مغرور مشو که خدا افراد (خوشحال و فرحناک) را دوست ندارد.^(۱)

که ملاحظه می‌فرمائید قوم و قبیله قارون گفتند خدا افراد خوشحال را دوست نمی‌دارد.

۱ - «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ». (سوره قصص آیه ۷۶).



ولی آیه شریفه «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» درباره شهداء راه خدا نازل شده که آیه قبلش این است. که می فرماید:

گمان نکنید افرادی که در راه خدا کشته شده اند آنان مرده اند بلکه زندگانشان که در نزد پروردگارشان روزی می خورند و خوشحالند به آنچه پروردگار به آنان از فضل و کرم خود داده است.^(۱)

بنابراین اولاً خوشحالی «قارون» برای مال و ثروت هنگفت و ظلم و غلبه به دیگران بود و چون زخارف دنیا و ظلم به بندگان خدا محبوب پروردگار نمی باشد خوشحالی و فرحی هم که به منظور داشتن اموال فانی دنیا که از راه ظلم و غلبه بر مردم بدست آمده مورد علاقه پروردگار نخواهد بود، پس معنی آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» این است که هر کس برای داشتن مال و ثروت و غلبه و ظلم به دیگران خوشحال شود خدا او را دوست نمی دارد ولی اگر برای نعم پروردگار و لطف و عنایات او خوشحالی ایجاد شود (چنانچه درباره شهداء ملاحظه می کنیم و آیه «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» گواه این مدعا است) خود یک مرحله از قدردانی و شکر نعمت است.

و ثانیاً ممکن است که مراد از کلمه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» خوشحالی

۱ - «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ○ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ

اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». سوره آل عمران آیه ۱۶۹.



مفرط باشد که برای وجود و اعصاب انسان ضرر زیادی دارد زیرا دانشمندان و علماء بزرگ روانشناس معتقدند آنچنان که ناراحتیها و غصّه‌های فوق‌العاده انسان را از پا در می‌آورد و برای او ضرر زیادی دارد همچنین فرح مفرط برای اعصاب کاملاً مضرّ است و انسان را ناراحت می‌کند.

علماء بزرگ روانشناس یا «پسیکولوژها» ثابت کرده‌اند که هر نوع خوشحالی زیاد به مانند غصّه‌ها تأثیر بزرگی در اعصاب انسان می‌گذارند و هر چه شدّت خوشی و خوشحالی بیشتر باشد زیادی تأثیر هم بیشتر است.

هر یک از خوانندگان محترم ما در زندگی خود بارها امتحان کرده‌اند که در اثر دریافت یک خبر خوش و مسرت‌بخش، یا یک مژده بزرگ، چه تغییر حالت عجیبی به آنها دست داده که به کلی وضع مزاجشان را دگرگون ساخته است. اوّل اثری که در خود یافته‌اند این است که اشتهایشان به کلی سد شده و نتوانسته‌اند غذا بخورند، دیگر این است که تمام اعصاب بدنشان به رعشه و حرکت در آمده به طوری که مانع از استراحت آنها شده و در آن حالت میل داشته‌اند دائم راه بروند و تکان بخورند حتّی جست و خیز نمایند.

این حالت است که سبب آن، اصطلاح معروف ادبی شده که می‌گویند: (از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید) حالت مزبور ممکن است



یک ساعت تا یک روز و حتی بیشتر ادامه پیدا کند.

گاهی تغییر وضع مزاجی چنان شدید شده که اتفاق افتاده دریافت خبر خوش ناگهانی، مثل فقری که چند صد میلیون تومان ملک او شود یا مادری که پسرش را مرده می دانسته و یک مرتبه او را مشاهده کند و از این قبیل اتفاقات، سکتۀ ناقص یا کامل به آنها دست داده است؛ و هر کس در زندگی از این نوع پیشامدها دیده یا شنیده است.

همچنین خبرهائی که بواسطۀ خوشحالی زیاد، در انسان اثر می کند علاوه بر اعصاب و اشتها، در خون و رگ او هم مؤثر می شود، چنانکه تا مدتی بعد از خبر، تمام خون بدن متوجّه پوست می شود و مخصوصاً صورت سرخ و متورّم می گردد و درجۀ حرارت انسان بالا می رود و خون با سرعت بیشتری گردش می کند و تب عارض می شود که کم و بیش نسبت به اهمیّت خبر و ظرفیّت اشخاص شدید است؛ همچنین در تمام جهات بدن انسان تأثیر مخرب خود را می بخشد. (این بود آثار فرح زیاد).

اکنون به زیانهای فرح مفرط می پردازیم این زیانها را به دو قسمت می توان طبقه بندی کرد: اوّل زیان جسمانی، دوّم زیان معنوی.

زیان جسمانی: چنانکه در بالا گفتیم دریافت خبر ناگهانی که در نظر انسان خوشحالی بغتتی بزرگ تولید کند؛ احتمال زیاد دارد که سکتۀ کامل یا ناقص بوجود آورد. سکتۀ هم در اثر گردش سریع و غفلتی خون و



عکس العمل دوران دم است که در اثر بی سابقه بودن و سرعت امر، یکی از شرائین پاره شده، خون در بدن می ریزد. فرضاً اگر مرگ هم در اثر فرح مفرط پیش نیاید عیوب مخرب آن در تمام بدن احساس می گردد، اولاً در اثر سرعتی که به حرکت خون و قلب داده و غفلتاً روش عمل آنها را تغییر می دهد در اثر تکرار زیاد، قلب را خراب می کند و جهاز دوران دم هم لطمه می بیند و تکرار این لطمه ها بر سلامت مخرب است و به همین لحاظ کسانی که در زندگی خود خیلی خوش هستند و خبرهای مسرت بخش زیاد و افراطی دریافت می کنند عمرشان ممکن است کوتاه تر شود، شاید عمر اسکندر و ناپلئون و چنگیز و سائر معاريف عالم به همین لحاظ کم شده است.

دیگر این که تأثیر خیلی بدی در اعصاب انسان می بخشد، که اعصاب را کوفته و خسته کرده و بالأخره فرسوده می سازد و انسان را برای امراض عصبی مستعد و آماده می کند.

دیگر این که در دستگاه هاضمه اثر بد می گذارد، روی معده و اسیدهای آن و اسیدهای بزاقی دهان عمل نموده اشتها را از انسان سلب و عمل هضم را مختل می سازد، بنابراین هر چه بدن در حال صرف کردن است یا جذب نشده و یا به شکل مسمومی دفع می گردد و اگر خوشحالی ادامه پیدا کند ممکن است تا مدتی اشتها باز نگیرد، بعلاوه در جهاز تنفس نیز اثر مخرب خود را باقی گذارده عمل ریتین را کند می سازد و حالتی



موسوم به تنگی نفس بوجود می آورد، به این ترتیب تمام اعضاء بدن از کوچک و بزرگ حتی سلولها تحت تأثیر زیان آور مسرت افراطی قرار می گیرند.

زیان معنوی: هر چیزی در جهان عکس العمل دارد خوشی به دنبالش حزن و غصه به دنبالش مسرت می آید، این قانون استثنا بر دار نیست و اگر اینچنین نبود روزگار انسان در این دوران گذران به سختی می گذشت، زیرا مداومت خوشیها دلها را می میراند و مخصوصاً ارزش لذت و خوشی را از بین می برد و زندگی را یکنواخت می کند هر چه خوشی بیشتر باشد عکس العمل آن هم بیشتر است. در نظر کسانی که با دقت بیشتری به امور جهان می نگرند و وقایع را از لحاظ عبرت تماشا می کنند کاملاً واضح شده که هر وقت خوشی برای آنها پیش آمده چیزی نگذشته که عکس العمل آن نیز پیدا شده است، چنان که شعراء ما هم در این زمینه اشعار بسیار گفته اند، چه بسا که روزگار، خوشیها را از دماغها بیرون کشیده، چه بسا که حزن جای خوشی و ماتم جای شادمانی را گرفته است. نکته بزرگی که می خواهم در اینجا برای شما شرح دهم این است که نباید تقصیر این امر را به گردن روزگار و چرخ گذارد، بلکه نفس خوشی چنین عکس العملی را دارد و همان تحریکی که بواسطه خوشی در بدن پیدا شده و تعادل آن را بهم می زند، لازمه اش این است که عکس العملی داشته باشد تا بتواند به حالت تعادل بایستد. یک آونگ را دیده اید مثلاً



لنگر ساعت، یا یک سیبی که به نخ‌ی بیاویزید در حکم آونگی است، اگر شما این آونگ را بدست خود از خط شاقولی خارج کرده به طرف خود بکشید و رها کنید آیا آونگ فوراً به محل قبلی خود خواهد رفت؟ خیر بلکه همان حرکت را به طرف مخالف می‌کند و باز بسوی شما می‌آید و آنقدر آمد و رفت خواهد کرد تا بسر جای خود قرار گرفته و حالت تعادلش برقرار شود.

بسیار خوب بدن شما هم حکم آونگ را دارد هنگامی که در اثر برخورد با لذات شدید تعادل آن از بین می‌رود برای برقرار شدن تعادلش لازم است که به طرف حزن هم برود تا بالأخره به حالت طبیعی برسد. پس ملاحظه کردید که عکس‌العمل خوشی و ناخوشی مربوط به روزگار نیست، بلکه یک امر طبیعی است، به این معنی بدن شما که احتیاج به تعادل دارد پس از رفتن اثر خوشی یک غصّه را از خارج جلب می‌کند تا سالم شود.

بارها دیده‌اید که اشخاص بدون جهت دچار حزن و گرفتگی می‌شوند و اظهار می‌دارند دلم گرفته است و بسیار مشوشم ولی علّت آن را نمی‌دانم اینها متوجّه نیستند که در این حالت زیر عکس‌العمل یک خوشی قبلی واقع شده‌اند و چون بدنشان نتوانسته یک غصّه را از محیط خارج کند همچنان دستخوش حیرت و سرگردانی مانده‌اند. پس به طور مختصر اثر مخرب معنوی خوشیها را که حتماً ناخوشی و حیرت بسوی خود جلب



می‌کند دانستید.

خداوند در چند آیه از قرآن در این باره دستوراتی اُکید صادر فرموده و کسانی را که از خوشحالی زیاد تعادل خود را از دست می‌دهند در ردیف متکبران و سرکشان می‌خواند و آنها را از دوستی خود محروم می‌گرداند چنانکه می‌فرماید:

بر آنچه از دست می‌دهید اندوهگین نشوید زیرا اندوهگین شدن نیز مخرب تعادل و سلامت بدن و مخالف توحید است و به آنچه به شما داده شده زیاد خوشحال نگردید، چرا که خداوند هر متکبر به خود بالنده را دوست ندارد.^(۱)

این آیه چنانکه ملاحظه فرمودید مردمی را که در اثر غصّه‌ها، زیاد اندوهگین و در اثر شادمانیها، زیاد مسرور می‌شوند جزء طبقه خودپسندان و مغروران خوانده و عدم توجه و دوستی خود را نسبت به آنها ذکر فرموده است.

همچنین می‌فرماید:

در روی زمین از خوشحالی، متکبرانه راه مرو، چرا که خداوند متکبر به خود بالنده را دوست نمی‌دارد.^(۲)

در سوره قصص به قارون از قول قومش که بواسطه گنجهای خود

۱ - «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» سوره

حدید، آیه ۲۲.

۲ - «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» سوره لقمان، آیه ۱۸.



بسیار مسرور بود می فرماید:

«زیاد شاد مباش که خداوند شادمانی
کنندگان را دوست نمی دارد».^(۱)

در صورتی که شادی چیز خوبی است، اما پس از دانستن این
توضیحات ما، بهتر می توانند معنی آیه فوق را دریابند.

در اینجا لابد می پرسید حالا که خوشی این طور به انسان ضرر می زند
پس برای مصون ماندن از آن چه باید کرد و چاره جلوگیری از آن
چیست؟ این را باید دانست لطمه خوشی وقتی است که در شخص اثر کند
و تعادل مزاجی او را بهم زند و الا اگر اثری نداشته باشد لطمه جسمی و
معنوی به انسان نمی زند، برای اینکه اثری در وجود انسان نکرده است
و لطمه عکس العملی هم نمی زند، زیرا در صورت ظاهر، حالتی در بدن
پدید نیاورده که جلب ضد را ایجاد نماید و در باطن برای کسی که
خوشیها و غمها در زندگیش اثر زیاد ندارد هیچ وقت غم پیش نمی آید.
خداوند متعال نیز کسانی را که در اثر خوشی تعادل خود را از دست
می دهند در آیات قرآنی مورد خطاب و عتاب قرار داده آنها را به عذاب
وعده می دهد (چه عذابی بدتر از دوری از لطف خدا است) و الا اگر
خوشی در آدمی اثر زیادی نکند و حال طبیعی او را بهم نزند ضرری
ندارد، شخص موحد و خداپرست نه از غصه های روزگار دلتنگ می شود و
نه از خوشیها لبریز می گردد، از غصه ها محزون نیست چرا که دنیا را دار
موقت و گذرگاه ناپایداری می داند و به اتفاقات آن چندان وقعی نمی نهد،

۱ - «لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» سورة قصص، آیه ۷۶.



بعلاوه غصّه وقتی است که انسان عزیزی را از دست بدهد و در نظر موحد عزیزی جز خدا و آنچه خدائی است وجود ندارد. پس هیچ چیزی جز دوری از لطف خدایتعالی وی را دچار اندوه نمی‌سازد، بعلاوه چون به طور یقین می‌داند که مرگی در عالم نیست آنچه مربوط به مرگهای ظاهری است دیگران را سخت اندوهگین می‌دارد ولی در او تأثیر زیادی ندارد.

انسان باید از دریچه چشم موحد دنیا را بنگرد، اتفاقات این عالم سفلی را بازیچه‌ها و گذرگاههایی برای امتحان بداند و مسافرتی بشمارد. همان طور که در مسافرت شما به اتفاق ناگوار و خوشیها در ضمن راه زیاد وقعی نمی‌گذارید و آنها را گذران و موقتی می‌دانید باید امور دنیا را نیز چون شخص موحد بنگرید و آن را سوانح و لذات مسافرتی بدانید و جز توجهی مختصر و گذران به آنها نداشته باشید، آن وقت است که از لطمه‌های حزن بسیار و فرح مفرط مصون مانده و از نظر خداوند و پیغمبران او و پاکان عالم محبوب و رستگار هستید. فایده بزرگ دیگری که تعلیمات قرآنی بما می‌دهد این است که باید بدانیم زندگی معتدل و آرام در دنیا از همه چیز بهتر است، بنابراین نباید هرگز از خداوند امور فوق طاقت خود و خوشیهای را که بر تعادل وجودمان لطمه می‌زند درخواست کنیم، زیرا اینها بجای سود، زیان می‌رسانند، خداوند بهتر مصلحت انسان را می‌داند و خود بهتر آگاه است که در چه درجه راحتی و خوشی در زندگی نصیبش کند تا از لطمه‌های مادی و معنوی مصون ماند حتی در یک آیه می‌فرماید:

اگر خدایتعالی روزی را برای بندگان بسط می‌داد در زمین فساد می‌کردند و لیکن به



اندازه‌ای که می‌خواهد می‌فرستد، چرا که به
بندگان خود دانا و بینا است.^(۱)

بنابراین درخواست خوشیهای بالاتر از حد کمال نادانی است، به
همین ملاحظه، موحد یعنی کسی که مطابق دستورهای اسلام و قرآن رفتار
می‌نماید در زندگی بسیار راحت و آسوده و آرام است، زیرا اولاً به حیات
خود علاقمند و از آن بسیار راضی است و همیشه شکر خدا را می‌کند که
هر چه برای او پیش می‌آورد سبب ترقی جسم و روح وی است و آنچه به
زیان او است به او نمی‌دهد، دیگر اینکه هرگز چیزهای دور از حد خود از
خدا نمی‌خواهد، زیرا می‌داند هر خوشی مفرطی که به وی برسد لطمه‌ای در
زندگی به او خواهد زد پس خیالش از این خواهشها و تمناها که فکر را
بسیار معذب می‌دارند راحت و آسوده است. «خوشا به حال آنان که به
دستورهای قرآن رفتار می‌کنند».

پس طبق این تحقیقات ارزنده علمی، فلسفه اینکه در روایات
بسیاری دارد که خنده بلند و قهقهه و فرح مفرط از نظر دین مقدس اسلام
مطلوب نمی‌باشد و بلکه شخص مسلمان فقط باید صورت باز و لبانی
متبسم داشته باشد و خوب است که از این حد تجاوز نکند واضح می‌گردد.
بنابراین منافاتی بین آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» و آیه شریفه «فَرِحِينَ بِمَا
آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» وجود ندارد.

۱ - «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ»



استقلال روح

«سؤال شده آیا می‌توان برای روح استقلال قائل شد؟».

پاسخ این سؤال قبلاً در جزوه‌ای چاپ شده بود ولی چون آن جزوه کمیاب است دوباره به جواب آن می‌پردازیم.^(۱)

در مورد سؤال فوق بین فلاسفه قدیم و جدید اختلاف زیادی است و ما ناگزیریم برای استقلال و اثبات وجود خارجی روح دلائل قاطعی ذکر کنیم تا بتوانیم به سؤال فوق پاسخ دهیم.

مقدمتاً: باید دانست همان‌گونه که هیچ یک از دانشمندان فلاسفه

۱ - در کتاب «عالم عجیب ارواح» این مطلب مفصلاً شرح داده شده است.



مادی دلیلی در ردّ معتقدین به وجود خدا در دست ندارند، منکرین روح هم دلیل قاطعی بر عدم استقلال روح ادّعا نکرده‌اند، بلکه می‌گویند: «ما هنوز نتوانسته‌ایم درک کنیم که روح بیشتر از وظائف مغزی چیز دیگری باشد».

بنابراین جمعی که نسبت به یک حقیقت در شک و تردیدند، نمی‌توانند با افرادی که در همان موضوع یقین کاملی دارند، در مقام مبارزه برخیزند و بلکه باید در مرحلهٔ اوّل به دلائل آنان گوش دهند که شاید آنها هم به آن مطلب اعتقاد پیدا کنند.

ضمناً نمی‌توان از این حقیقت هم صرف‌نظر کرد که مدّعیان وجود روح و استقلال آن باید برای اثبات وجود خارجی روح دلائل قانع‌کننده‌ای بیاورند، که افرادی مانند «بروسه» را که می‌گویند:

«به وجود روح مؤمن نخواهیم شد مگر آنکه آن را زیر چاقوی تشریح خود کشف کرده و ببینیم» قانع کنند.

لذا ما در اینجا چند دلیل از دلائل معتقدین به استقلال روح را یاد آور می‌شویم تا ببینیم آیا می‌توانیم از نظر علمی به وجود چنین موجودی در خارج از بدن معتقد شویم یا خیر؟

۱ - تغییر سلولها

در گذشته دانشمندان علم فیزیولوژی (وظایف الاعضاء) معتقد بودند که بدن انسان از ذرات و مواد مرطوب گرفته تا قسمت‌های سفت و سخت استخوانها و تمام دستگاههای مختلف بدن؛ تحت تأثیر جریان مهمّ حیاتی



یعنی جذب مواد از خارج و تبدیل آن به انرژی و خلاصه تغییر کامل در طی چند سال در بدن و تعویض سلولها و تحوّل مستمر و دائمی در ملکول و ذرات و اجزاء بدن روی می دهد، یعنی سلول کهنه و فرسوده از بین می رود و به جای آن سلولهای جدیدی بوسیله تغذیه بوجود می آید.

و می گفتند که این تعویض در سراسر بدن جز در سلولهای مغزی وجود دارد و تنها مغز انسان است که از این قانون مستثنی است.

اینجا بود که آن دسته از دانشمندان علم پیسیکولوژی (معرفة الروح) که معتقد به استقلال روح نبودند، از این نظریه به نفع خود استفاده کرده و می گفتند مرکز «روح» مغز است و سلولهای مغزی از بین نمی روند لذا خاطرات انسانی همیشه به حال خود باقی است و روح، جز همان بهم پیوستن سلسله اعصابی، چیز دیگری نخواهد بود.

لذا وقتی که «توماس ویلیس» در سال ۱۶۶۴ میلادی به پیروی از افلاطون ثابت کرد که مرکز روح، مغز است نه قلب (و سلولهای مغزی تغییر ناپذیر است) «بخنر» که قائل به استقلال روح نبود این مطلب را مؤید خود دانست و در نوشته های خود گفت: «روح جز همان مجموعه وظائف دماغیه چیز دیگری نخواهد بود».

ولی اخیراً دانشمندان مذهبی و فلاسفه الهی علاوه بر دلائل دیگری که در دست دارند و مدّعی هستند که همانها برای اثبات استقلال روح کافی است باکشف این که سلولهای مغزی هم از قانون فوق، مستثنی نیستند یک دلیل دیگر به دست آورده اند و می گویند که اگر سلولهای



مغزی مانند سلولهای دیگر عوض می‌شوند، پس حافظ خاطرات دوران گذشته چیست و به چه دلیل آنها محفوظ می‌ماند؟

این اشتباه برای گذشتگان از اینجا پیدا شده بود که می‌دیدند دانشمندان علوم طبیعی و تشریح، تصریح کرده‌اند که سلولهای مغزی برخلاف سلولهای دیگر از راه تقسیم، تکثیر نمی‌شوند بلکه از زمان تولید تا هنگام وفات، تعداد آنها همیشه یکسان است و تردیدی نیست که این معنی غیر از مسأله تغییر و تبدیل سلولها است.

امروز کلیه دانشمندان بزرگ معتقدند که:

ممکن نیست موجود زنده‌ای از خارج، غذائی را مصرف نکند.

موجود زنده از یک طرف غذا را از خارج می‌گیرد و از طرف دیگر آن را تبدیل به نیروی لازم کرده و به مصرف می‌رساند و بدون شک سلولهای مغزی از این قانون کلی مستثنی نیستند.^(۱)

نویسندگان دانشمند کتاب فیزیولوژی حیوانی در صفحه ۴۵ آن کتاب

می‌نویسند:

«مواد غذائی پس از هضم، به درون پیکر سلول نفوذ می‌کند، این عمل «جذب» نامیده می‌شود. جذب شده درون سلول نیز تغییر شکل می‌یابند بدین معنی که بخشی از آنها تجزیه شده؛ انرژی

۱ - فیزیولوژی حیوانی، تألیف بهزاد و همکاران، صفحه ۲۲.



لازم برای اعمال حیاتی را ایجاد می‌کند این عمل به «کانابولیسم» موسوم است و بخش دیگر بر اثر خاصیت همانندسازی به صورت ترکیبات مختلف در می‌آیند به این عمل «انابولیسم» می‌گویند؛ مجموع این تغییرات مواد را که در سلول انجام می‌گیرد بر روی هم «متابولیسم» می‌گویند از متابولیسم سلول، موادی نتیجه می‌شود که اگر در آن باقی بماند، موجب اختلال اعمال حیاتی می‌گردند، این گونه مواد را که ماده زنده الزاماً از خود خارج می‌کند مواد زائد می‌نامند و عمل بیرون راندن این مواد را رفع می‌گویند، البته برای همه ما واضح است که یکی از مهمترین اعمال سلول تغذیه است.

پس از مطالب فوق چنین می‌توان نتیجه گرفت که لازم می‌آید مواد داخلی سلولهای تمام بدن و در نتیجه سلولهای مغزی، دائم در حال تعویض و تغییر باشند.

«لئون دنی» در کتاب «عالم پس از مرگ» پس از آنکه تغییرات سلول مغزی را تذکر می‌دهد می‌گوید:

«با وجود این تحولات و تغییراتی که در پیکر جسمانی ما روی می‌دهد پیوسته همان شخص و موجودی که بودیم هستیم.
لکن فکر و اندیشه قوه حافظه و خاطرات دیرینه که جسم و بدن فعلی ما در آن حوادث گذشته هیچ گاه سهیم و دخیل نبوده، ثابت و پایدار می‌ماند. بنابراین در نفس ما قدرتی نهفته



است که غیر از ماده است، یعنی عنصر جسمانیّت و آن نیروی لایتجزائی است که با وجود آن همه تحولات مداوم ثابت و پایدار می ماند». (۱)

«فلاماریون» نویسنده معروف فرانسوی می گوید:

«جسم مادی از اجتماع مولکولها و اتمهایی تشکیل شده که کارشان تجدید سلولها است، به طوری که جسم آدمی در مدت چند ماه به کلی سر تا پا عوض می شود نه در خون نه در گوش نه در مغز نه در استخوانها، دیگر یک اتم از آنها که چند ماه پیش آن را درست کرده بود وجود ندارد.

پس کالبد انسان مجموعه ای از ملکولهای مادی است که بدون اندکی درنگ در حال تجدید و معاوضه است». (۲)

نتیجه گفتار:

شاید اینجا از ما سؤال کنند که بحث از تغییر سلولهای مغزی و عدم تغییر آنها چه ارتباطی به اثبات استقلال روح دارد؟ در پاسخ می گوئیم: اگر ثابت شود که سلولهای مغزی هم مانند بقیه سلولهای بدن قابل تغییر است باید معتقد شویم که غیر از این مواد متغیره، موجود دیگری که به هیچ وجه دستخوش تغییرات واقع نمی گردد و کاملاً



استقلال دارد در وجود ما موجود است که حافظ معلومات ما می باشد.
 مرحوم علامه بزرگ استاد آیه الله «حاج شیخ مجتبی قزوینی» در کتاب
 «بیان الفرقان» می نویسد:

«نزد علما مسلم است که اجزاء بدن
 بواسطه جریان خون و تنفس و تغذیه در تبدیل
 می باشد، یعنی دائماً قسمتی از سلولهای بدن
 می میرند و از بین می روند و سلولهای دیگر
 جانشین آنها می شوند ولی با این تبدیل دائمی و
 در همه احوال وجداناً همان شخصیت انسان
 باقی است و هر کس خود را همان شخص ده یا
 بیست یا پنجاه سال قبل می شناسد و معلومات
 او از بین نرفته است، در صورتی که تمام بدن او
 تبدیل شده است؛ بنابراین آنچه که حافظ
 معلومات انسان است همان «روح» است نه
 جسم».

۲ - تمرکز فکر

چنانکه در فصل قبل یادآور شدیم کلیه دانشمندان علم فیزیولوژی
 متفق اند که هر منطقه ای از مغز مربوط به یکی از حواس انسانی است. مثلاً
 قسمتی از مغز مربوط به حس شنوایی و منطقه دیگر مربوط به حس
 چشایی و هکذا هر یک از حواس، مربوط به فعالیت یک قسمت از
 سلولهای مغزی است.

ولی گاهی می شود با آنکه راه گوش و یا چشم یا لامسه یا سائر حواس



باز است، ولی آنها وظیفه طبیعی خود را انجام نمی دهند.

مثلاً با رفیق خودمان نشسته ایم و مشغول مذاکره مطالب علمی هستیم یا خودمان به تنهایی با دقت کامل مشغول رسیدگی به یک مسأله علمی هستیم در آن حال می بینیم در حالی که راه گمش باز است ولی صدای خارجی را نمی شنویم؛ انگشتان و سائر اعضاء بدن برای احساس کیفیتهای هوایی از قبیل گرمی، سردی حاضر است ولی هیچ درک نمی کند؛ و همچنین سائر حواس انسانی.

اگر روحی وجود ندارد، پس این تمرکز فکر از کجاست؟ روی حساب طبیعت باید هر منطقه از مغز مشغول کار خود باشد و هیچ گاه از انجام وظیفه خود باز نماند.

پس اینکه گاهی تمام حواس به نقطه معینی متمرکز می شود و بقیه مناطق مغزی از کار باز می ماند، دلیل کاملی است که روح استقلال دارد و سلولهای مغزی را به هر کجا که بخواهد بسیج می کند و در خدمت خود حاضر می سازد.

حدود خاطرات مغزی ما

یکی دیگر از دلائل استقلال روح این است که دانشمندان علم فیزیولوژی در آخرین آزمایشهای علمی خود می گویند:

دستگاه بایگانی مغز قادر است ده

میلیون میلیون (۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰)

خاطره را منظم نگاه دارد و اگر مجموعه



خاطرات، نوشته شود کتابخانه‌ای بوجود می‌آید که چندین میلیون کتاب در آن باشد و اگر روزی بخواهید آنچه در دوران زندگی خود بخاطر دارید، اعم از نام اشخاص یا گفته‌هایی که شنیده‌اید، تجربیاتی که آموخته‌اید و مناظری که دیده‌اید و هزاران خاطره دیگر را با جمیع خصوصیات به روی کاغذ بیاورید با کمال تعجب مشاهده خواهید کرد که اگر در تمام بیست و چهار ساعت شبانه روز مشغول نگارش باشید، حداقل چندین هزار سال برای نگارش همه آنها وقت لازم دارد.^(۱)

زیرا تنها بوسیله چشم در هر روز پنجاه هزار عکس تحویل دستگاه مغز داده می‌شود و به همین مقدار گوشها صداهای مختلف را ضبط می‌کنند و آن نوارها را به دستگاه بایگانی مغز می‌سپارند، دستگاه لامسه بالاتر از این خاطره را در مغز می‌گنجاند، شامه و ذائقه انسان هر چشیدنی و بوئیدنی را با جمیع خصوصیات در مغز مضبوط نگه می‌دارد و خلاصه در هر روز صدها هزار خاطره را باید انسان در مغز خود حفظ کند.^(۲)

«اشتین بوخ» پروفیسور معروف و کارشناس الکتروتکنیک وقتی تنها دستگاه مغز و قدرت حافظه را تشریح می‌کند می‌گوید:

«برای ایجاد دستگاهی که چنین قدرتی

۱ - نقل از مجله دانشمند شماره ۶، صفحه ۹.

۲ - خواندنیها، صفحه ۱۸، شماره ۹۸.



داشته باشد و بتواند آن همه خاطره را محفوظ نگه دارد ۴۰ هزار سال وقت لازم است زیرا دستگاه الکتریکی که دارای ۱۵ میلیارد اتصال باشد بسیار دشوار است»^(۱).

دکتر «وایلدترین فلید» می‌گوید: «ما تقریباً می‌دانیم که اعمال مغز در کجا صورت می‌گیرد ولی درباره «ضمیر انسانی» جایی سراغ نداریم»^(۲).

جالب توجه این که دانشمندان معتقدند که مغز انسانی هرگز چیزی را فراموش نمی‌کند البته نظر ما بعضی از وقایع است که حتی چند ثانیه بعد فراموش شده‌اند اما در حقیقت این طور نیست و تحت شرایط معینی دوباره به یاد ما می‌آیند مثلاً دیده شده است که اشخاص، در وضع و حالت خاصی مسائل ظاهراً فراموش شده‌ی کودکی خود یا آوازه‌های قدیمی را بخاطر می‌آورند.

عجیب‌تر آنکه با خراب شدن یک قسمت از مغز تمام کار آن قسمت مختل نمی‌ماند بلکه این کار به قسمت دیگری از مغز محوّل می‌شود.^(۳)

دانشمندان با آخرین تجربیات و بررسیهای علمی متوجه شده‌اند که

۲ - مجله دانشمند.

۱ - مجله دانشمند.

۳ - مجله دانشمند.



وقتی به وسیله جراحی و پاره‌ای از بیماریها قسمتی از مغز برداشته می‌شود یا از کار می‌افتد، مشاهده می‌گردد که تغییر قابل ملاحظه‌ای در خاطرات ایجاد نمی‌شود.

حجم مغز

خوانندگان محترم! ممکن است از شما پرسند مگر حجم مغز انسان چقدر است که این همه خاطرات را حفظ کرده و هرگز فراموش نمی‌کند و بلکه اگر قسمتی از آن از بین رفت قسمت دیگر از آن کپی برداشته و کار او را انجام می‌دهد؟

در پاسخ می‌گوئیم: تمام وزن مغز انسان بطور متوسط (۵۰) اونس است (البته هر اونسی ۳۰ گرم می‌باشد).

و حجم آن به قدر یک نارنج بزرگ است ولی از ده میلیارد سلول تشکیل می‌شود که اگر ما بخواهیم خاطرات یک انسان را به سر سلولهای مغزی تقسیم کنیم به هر یک ده هزار خاطره می‌رسد و در عین حال گاهی هم بعضی از سلولها کار سلولهای فلج شده را انجام می‌دهند.

اینجا است که جا دارد خوانندگان محترم به ما بگویند «حرفی بگوئید که بگنجد» مگر ممکن است یک سلولی که به قدری ریز است که ده میلیارد آن به قدر نارنجی می‌شود ده هزار عکس یا خاطره را در خود حفظ کند؟ و اگر موضوع کپیبرداری از سلولهای دیگر برای هر یک



درست باشد باید گفت هر سلول ناچار است بی نهایت عکسهای را در خود حفظ کند!

در پاسخ، ما و کلیه دانشمندان علوم روانی و فیزیولوژی می گوئیم: خیر! به هیچوجه این موضوع ممکن نیست، زیرا محال عقلی است که یک موجود مادی بدون منظم شدن به نیروئی از خارج، بتواند تمام خاطره ها را در خود حفظ کند.

لذا اگر در کتابهای دانشمندان بزرگ جهان عمیق شویم می بینیم که اکثراً در این مورد ابراز جهل نموده اند و مجله علمی دانشمند در این مورد می گوید:

«حتی با مطالعات خستگی ناپذیری که همه روزه در آزمایشگاه های مجهز جهان و زیر نظر کار آزموده ترین دانشمندان انجام می گردد هنوز قطره ای بیش از دریای بیکران مجهولات جهان خلقت را کشف ننموده اند!».

ولی متدینین به ادیان جهان (اگر چه اختلاف نظر ها جزئی در این مورد با یکدیگر دارند) کاملاً راحتند و با راهنمایی پیشوایان مذهبی خود به حل این معما موفق شده اند.

ناگفته نماند که مذهب یهودیت و همچنین مسیحیت در موضوع روح سخنی به میان نیاورده و شاید هم چنانکه مسلمانان معتقدند، کلیه مذاهب قبل از ظهور اسلام، چون موقت بوده اند و تا پایان دوران آن مذاهب و ظهور اسلام، مردم استعداد درک شگفتیهای روحی و روانی را نداشته اند،



آن ادیان از حقیقت روح و دستگاه اسرارآمیز مغز سخنی به میان نیاورده‌اند ولی چون اسلام یک مذهب جهانی است و باید حتی دانشمندانی را که «مغز الکترونیکی» بوجود می‌آورند قانع نماید و آنها را متوجه عظمت روح کند کاملاً در مسأله روح وارد شده و این معمای عجیب را توضیح داده است.

خلاصه نظریه اسلام:

اهل تحقیق از علما و دانشمندان اسلام به پیروی از پیشوایان بزرگ اسلامی درباره حلّ این مسأله می‌نویسند:

انسان دارای روح و نفسی است که آن جوهر لطیفی است و عوارضی از قبیل مکان، حرکت، سکون، زمان، حدود و مقدار و غیره بر او عارض می‌شود و خود او خالی از علم و کمالات است و کاملاً از بدن استقلال دارد و مانند آئینه، علم و کمالات را در خود منعکس می‌کند و می‌تواند در این بدن و یا در چیزهای دیگر وارد شود و خلاصه آنچه دانشمندان فیزیولوژی با زحمات زیاد می‌خواهند درباره مغز کوچک انسان ثابت کنند و نمی‌توانند، دانشمندان اسلامی درباره آن جسم سیال و لطیفی که صدها برابر، استعداد قبول کردن خاطرات بشر را دارد و سراپا بینائی و شنوائی و فهم و ادراک است و نام آن را «روح» می‌گذارند ثابت می‌کنند.



ما در اینجا ناگزیریم به چند جمله از کلمات پیشوایان اسلام دربارهٔ استقلال و حقیقت روح اشاره کنیم و آن را با آخرین نظرات علمی جهان تطبیق نمائیم.

روزی دو نفر از مادّیین یکی به نام «صباغ هندی» و دیگری به نام «عمران صابی» از پیشوای هشتم شیعیان جهان در مسألهٔ روح، سوالاتی می‌کنند که از جمله «عمران صابی» می‌پرسد: آیا چشم بوسیلهٔ سلولهای متراکم شفاف و نورانی خود می‌بیند یا آنکه روح بوسیلهٔ این آلت اشیاء را مشاهده می‌کند؟

پیشوای هشتم شیعیان فرمودند: خیر! چشم که جز از ماده‌ای که از پیه که آن سیاهی و سفیدی بیش نیست تشکیل نشده است.

«صباغ هندی» گفت: اگر روح می‌بیند پس چرا وقتی چشم انسان کور می‌شود دید آن از بین می‌رود؟

پیشوای هشتم شیعیان فرمودند: «مثل خورشید است که وقتی پرده‌ای در مقابل او می‌اندازند آن پرده مانع از تابش نور او می‌شود».

«صباغ هندی» گفت: روح در این موقع کجا می‌رود؟

پیشوای هشتم شیعیان فرمودند: «نوری که از پنجره به داخل اطاق تابیده بود با آویز نمودن پرده، کجا رفت؟».

«صباغ هندی» گفت: تقاضا می‌کنم از نظر

علمی این مطلب را برایم شرح دهید.

پیشوای هشتم شیعیان فرمودند: «مرکز روح، مغز است ولی در تمام بدن شعاع خود را پخش می‌کند و بوسیلهٔ آلت چشم می‌بیند و بوسیلهٔ گوش می‌شنود و همچنین بوسیلهٔ لامسه و شامه و ذائقه لمس و استشمام می‌کند و می‌چشد. چنانکه خورشید در آسمان است ولی شعاع و نور او تمام زمین را روشن کرده و بوسیلهٔ هر یک از موجودات زمین، عملی انجام می‌دهد که اگر خورشید از بین رفت، نورش هم از بین می‌رود و همچنین اگر سر انسان قطع شد روح دامنهٔ فعالیتش را از سراسر مملکت بدن قطع می‌کند».

ارتباط چشم با روح

امروز دانشمندان معتقدند که «دیدن» تنها بوسیلهٔ چشم انجام نمی‌شود بلکه چشم یک آلت معمولی دیدن شده، که انسان عادت کرده است تنها از این طریق، موجودات را ببیند و آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و الا می‌تواند بوسیلهٔ کلیهٔ اعضاء بدن، اشیاء را مشاهده کند و آنها را از یکدیگر امتیاز دهد.

در ۴۸ سال قبل یک فرانسوی به نام «ژول رومن» عضو آکادمی، کتابی تحت عنوان «دید خارج از شبکهٔ چشم» نوشت و می‌خواست اثبات کند که انسان همان طوری که می‌تواند از راه عضلهٔ چشم ببیند از راه بقیهٔ اعضاء



بدن نیز اشیاء را مشاهده کند. این کشف در آن موقع در محافل علمی پاریس سروصدای زیادی به راه انداخت ولی دلائلی که «ژول رومن» آورد ضعیف بود و مورد قبول استادان دانشگاه «سورین» قرار نگرفت.

ولی تقریباً چند سال قبل دانشمندان روسی اعلام کردند که: دختر ۲۲ ساله‌ای به نام «روزا» در حالی که چشمهایش کاملاً بسته است می‌تواند بوسیله انگشتان خود بخواند و حتی رنگها را تشخیص دهد و عکسهای روزنامه را تشریح نماید.

و عجیب‌تر آنکه «روزا» شیشه‌ای را روی روزنامه می‌گذارد و خطها را با سر انگشتانی که روی شیشه گذاشته است می‌خواند.

وقتی این آزمایش اطمینان دانشمندان را به خود جلب کرد که در تلویزیون مسکو اعمال شگفت‌انگیز «روزا» را به معرض نمایش قرار دادند.

اینجا بود که برای «روزا» رقیبهای هم بوجود آمد که یکی از آنها دختر ده ساله روسی است به نام «لنا» که می‌تواند تمام کارهای «روزا» را با چشم بسته انجام دهد و بلکه نتیجه آزمایشات او جالب‌تر از «روزا» بود.

مادر «لنا» با دیدن «روزا» در تلویزیون، به فکر افتاد که این استعداد را در دخترش آزمایش کند، چشمان او را بست و تعدادی کارت سیاه و سفید جلو او گذاشت و به او گفت که: کارتهای سیاه و سفید را جدا کرده و دو دسته بنماید. با کمال تعجب دید «لنا» بدون تردید و با سرعت و بدون هیچ گونه اشتباهی کارتها را به دو دسته تقسیم کرد. مادر «لنا» او را به



«خاک کف» برد تا با وسائل علمی او را مورد آزمایش قرار دهند، در آنجا توده‌ای حروف رنگین جلو او قرار دادند.

«لنا» با لمس حروف، شکل و رنگ آنها را تشخیص می‌داد سپس برای آنکه کاملاً لمس حروف آزمایش به طور مطمئن انجام شده باشد کاغذهای رنگی را پشت سر او قرار دادند.

«لنا» باز شکل و رنگ آنها را تشخیص داد همچنین این دختر بچه قادر بود مشخصات عکسهائی را که زیر سه جلد کتاب قطور مخفی شده بود تشریح نماید.

بعدها دانشمندان روسی دو رقیب دیگر به نامهای «وِرا پترووا» دختری یازده ساله و «نادیا لونووا» که دختر جوان نابینائی است برای «روزا» پیدا کردند. آزمایشهای بسیار دقیق علمی یکی پس از دیگری انجام می‌گرفت و دانشمندان این پدیده عجیب را تأیید می‌کردند ولی مردم مخصوصاً روزنامه‌نگاران دیر باور بودند و به این موضوع با چشم استهزاء می‌نگریستند. اکنون کلیه دانشمندان در وجود چنین استعدادی شکی ندارند و تا به حال طریقه‌ای برای توجیه این مسأله بدست نیاورده‌اند.

خوانندگان عزیز، ملاحظه فرمودید که پیشوای هشتم شیعه حتی «دید» را مربوط به چشم نمی‌داند و بلکه فرموده دیدن و تشخیص اشیاء از یکدیگر بوسیله روح انجام می‌شود و چشم که از نظر ترکیب شفاف‌تر است بهترین آلت برای دیدن روح می‌باشد.

و اگر چشم بسته شود یا کور گردد دید از بین نمی‌رود و بلکه ممکن



است از راه دیگر همان استعداد به کار بیفتد زیرا سراسر وجود روح مانند شعاع آفتاب؛ روشنائی و درک است.

اینجا است که دانشمندان دینی می‌گویند: ما بوسیله راهنمایی پیشوایان مذهبی، این معما را حل نموده و می‌دانیم «روزا» و «لنا» چگونه می‌شود که با سر انگشتان و یا بقیه اعضاء بدن می‌بینند و رنگها را تشخیص می‌دهند.

ولی دانشمندان روسی و آمریکائی که از دامن آنان دورند، در کشف این حقیقت دچار حیرت شده و هر کسی سخنی گفته که قسمتی از کلمات آنان را به عنوان نمونه ذیلاً درج می‌کنیم.

مجله دانشمند^(۱) درباره دیدن از راه پوست چنین می نویسد:
روسها فکر می‌کردند که این قدرت بوسیله امواج نورانی ایجاد می‌گردد که بوسیله گیرنده‌های ناشناسی که در پوست قرار دارند، گرفته می‌شوند. ولی این نظریه رد شد چون «لنا» عکسی را که در زیر سه جلد کتاب قطور قرار داده شده بود توصیف کرد در صورتی که نور از کتاب نمی‌تواند عبور کند.

آمریکائیها عقیده داشتند که یک نوع حساسیت مخصوص نسبت به اشعه مادون قرمز باعث این عمل می‌شود ولی در این مورد نیز «روزا» رنگهائی را که در زیر صافیهای قرار



داده شده بود که اشعه مادون قرمز از خود عبور نمی‌داد، تشخیص داد.

و خلاصه تاکنون روسها و آمریکائیها نتوانسته‌اند نظریه قابل قبولی در این باره اظهار کنند و فعلاً کوششها برای پیدا کردن اصول این قدرت شگفت‌انگیز به کار می‌رود.
اما اسلام با یک جمله:

«که این همه درکها مربوط به روح است و روح مانند اشعه خورشید و بلکه صد برابر لطیف‌تر است و می‌تواند با صدها واسطه بخصوص که اگر از قید بدن نجات پیدا کند ببیند و مطالب مادی و عقلی را درک نماید».

این معمّای مشکل غیر قابل حل را توضیح داده است.
بنابراین روح از نظر ادیان جهان موجودی است که کاملاً استقلال از بدن دارد و بلکه تا حدّی بدن مادی مانع از فعالیت و ادراکات او است و با از بین رفتن کلیه اجزاء بدن او، به حال خود باقی است و وسیله فعالیت آن، بیشتر مغز است و در تمام بدن وجود دارد و بوسیله تمام اجزاء وجودی خود، مطالب جهان خارج را درک می‌کند.

احضار روح

«لئون دنی» در کتاب «عالم پس از مرگ» می‌نویسد:
«یکی از دلائل موجه و قاطع حیات روح



آدمی پس از مرگ، احضار ارواح است.^(۱)
امروز این علم در کلیه ممالک جهان
گسترش پیدا کرده و دیگر برای احدی از افراد
بشر جای انکار باقی نگذاشته است و سیر علمی
و تاریخی آن را دانشمندان مسلمان و غیر
مسلمان در کتابهای خود به نحو مشروحی ذکر
کرده‌اند.^(۲)

و ما در این کتاب برای اختصار، از شرح آن خودداری می‌کنیم و تنها
به پاسخ سؤالاتی که در این خصوص از ما شده است می‌پردازیم.
ضمناً پاسخ سؤالات طبق آنچه در کتب مربوطه آمده ذکر می‌گردد
والّا ما در باره احضار ارواح نظر خاصی داریم که در پایان همین بحث از
نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت.

سؤال اول:

آیا از کجا می‌فهمند که روح احضار شده

است؟

در پاسخ سؤال فوق گفته‌اند که از آثار وجود او متوجه آن می‌گردند

مثلاً:

۱ - عالم پس از مرگ، صفحه ۶۶.

۲ - مراجعه شود به کتاب «عالم پس از مرگ» صفحه ۶۶ و سالنامه جوانان سال ۱۳۴۵، صفحه

۴۸ و کتاب «به سوی جهان ابدی».



- ۱- بسیار دیده می شده است که ارواح از اموری که هنوز واقع نشده یا افراد، از آن بی اطلاع بودند خبر می دادند و شنوندگان گفته های آن را مطابق با واقع می یافتند.
- ۲- بوسیله ارواح مرضهائی که پزشکان حاذق نمی توانستند آن را تشخیص دهند، توضیح داده می شد و نسخه هائی برای بیماران بوسیله خود ارواح نوشته می شد.
- ۳- حضار در جلسه می دیدند که ارواح اشیاء سنگینی را از زمین بر می دارند و در جای بلندی می گذارند و یا معلق نگه می دارند.
- ۴- قلم خودکاری را به دست می گیرند یا بدون وسائل مادی، خواسته های افراد را روی کاغذها می نویسند.
- ۵- صداهائی از آنها شنیده می شد و حتی با غیر زبان مادری خود صحبت می کردند.
- ۶- گاهی اگر میلشان می کشید مشکلترین مسائل فلسفی و ریاضی را برای حضار مجلس حل می کردند.
- ۷- حیواناتی که در مجلس بودند در موقع احضار ارواح با وحشتی فوق العاده عجیب فرار می کردند.^(۱)
- و خلاصه دهها آثار وجودی دیگری از آنها مشاهده شده که احضار روح را پس از مرگ ثابت می کند.

۱- اقتباس و نقل از کتاب «علی اطلال المذاهب المادی» و «عالم پس از مرگ».



سؤال دوم:

از کجا معلوم است که روح فرد معینی
احضار شده و شخص احضارکننده از راه علوم
غریبه آن مطالب را به دست نیاورده است؟

در پاسخ می‌گوئیم: پس از آنکه دانشمندان ممالک مختلف جهان
تحقیقاتی دربارهٔ این موضوع نموده بودند و می‌خواستند پاسخ صدها
سؤالکننده را در این مورد بدهند، این آزمایش را به مرحلهٔ اجرا گذاشتند
که قبلاً همه‌گونه مراقبتهای علمی از قبیل به کار بردن نیروی برق و بستن
درب اتاق و نظائر اینها برای جلوگیری از خدعه و نیرنگ در محافل
احضار ارواح در عین حال باکمال تعجب دیدند که در اتاق در بسته، روح
افراد مورد نظر تجلی کرد به طوری که همهٔ حضار هیکل او را دیدند و با او
صحبت کردند.^(۱)

سؤال سوم:

مگر روح از نظر ادیان پس از مرگ در
همین عالم می‌ماند که احضار می‌شود؟
ما پاسخ داده‌ایم که تنها دین اسلام این عقیده را دارد و روایات
زیادی از پیشوایان اسلام نقل می‌کند که آنها فرموده‌اند: روح انسان پس از
مرگ در همین دنیا تا روز قیامت باقی می‌ماند.
چنانکه «حبه عربی» می‌گوید:
موقع ظهری بود که با «علی بن ابیطالب»



(علیه السلام) از منزل خارج شدیم «علی» (علیه السلام) در محلّ قبرستان فعلی «وادی السلام» ایستاد، مثل اینکه با جمعیتی صحبت می‌کند که من آنها را نمی‌دیدم، پس از مدّتی ایستاد، من روی ارادتی که به آن حضرت داشتم عرض کردم: خیلی ایستادید قدری بنشینید صحبت کنید و فوراً ردای خود را از دوش برداشتم و به روی زمین پهن کردم که شاید آن حضرت بنشینند.

فرمود: «اینکه می‌بینی با چنین اشتیاقی مشغول صحبتتم و خستگی را متوجّه نمی‌شوم علّتی جز انس با مردان با ایمانی که در اینجا جمعند ندارد».

گفتم: عجب این گونه است که شما با اینها سخن می‌گفتید؟

فرمود: «اگر پرده از چشم تو هم برداشته می‌شد آنها را می‌دیدى که گرد یکدیگر حلقه حلقه نشسته و با کمال صفا و محبّت با یکدیگر صحبت می‌کنند تعجّب نمی‌کردی».

گفتم: آنها مانند ما جسمی دارند یا ارواحشان این گونه با یکدیگر تماس می‌گیرند. فرمود: «خیر ارواحشان با یکدیگر مأنوسند».

امروز دانشمندان بزرگ علم احضار ارواح پس از زحمات طاقت فرسایی همان مطالبی را که «علی» (علیه السلام) در چهارده قرن قبل می‌فرمود به دست آورده‌اند از باب نمونه به قسمتی از گفتار «سراولبور لوج» انگلیسی



استاد دانشکده «یرونگام» در این مورد اشاره می‌کنیم. او می‌گفت:

«ما پس از مرگ، زنده خواهیم بود این مطلب را از آن جهت می‌گوئیم که شخصاً با بعضی از دوستانم که فوت شده‌اند صحبت کرده‌ام، ارتباط با ارواح ممکن است ولی تابع بعضی شرایط است نمی‌گوئیم کار آسانی است اما امکان‌پذیر است من همچنان که می‌توانم با حضار این مجلس صحبت کنم با دوستان متوفای خود نیز گفتگو کرده‌ام آنها چون از زمره دانشمندان بوده‌اند هویت خود را بر من آشکار کرده و به اظهارات آنها واقف شده‌ام و باز روی یقین و اعتماد کامل می‌گویم که پس از مرگ، زنده و باقی هستیم رفتگان خاک از ما بیناتر و هشیاتر و به حوادث آگاه‌ترند و از جریاناتی که بر ما می‌گذرد بی‌اطلاع نیستند و به بسیاری از چیزهایی که ما از آنها بی‌خبریم آگاهی دارند».

مشارالیه پسری داشت به نام مهندس «ریموند» که در جنگ بین‌الملل اول داوطلبانه به خدمت سربازی احضار و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۵ در جنگ کشته شد پس از این واقعه اسفناک بین پدر داغدیده و فرزند جوان ارتباط روحی برقرار شد و پروسور بعداً کتابی به نام «دیموند» یا زندگی و مرگ، تألیف نمود و با قلم شیوا و محققانه خود مطالبی از زندگی عالم ارواح به رشته تحریر در آورد و از سوز و آهی که از دل شکسته و غم‌زده او بر می‌خواست به آنهایی که دستخوش مطامع فروزندگان جنگ گردیده و



عزیزان خود را از دست داده بودند نوید می داد که مرگ تغییر حالتی است که برای انسان روی می دهد دیر یا زود همگی در سرای دیگر به هم ملحق می شوند.

سؤال چهارم:

سؤال شده که مگر از نظر ادیان کفار و آنهایی که معتقد به دینی نیستند در عالم پس از مرگ به قدری آزادند که می توانند با مردم تماس حاصل کنند؟

پاسخ ما:

در پاسخ این سؤال می گوئیم: همه ادیان معتقدند که افراد بی اعتقاد به اصول ادیان که با همان حال از دنیا رفته اند آن آزادی را ندارند که اگر بخواهند بتوانند با دوستانشان تماس بگیرند ولی چون اقدام به احضار و تماس با روح از طرف افراد زنده انجام می شود و آنها می خواهند از این راه کسب معلوماتی بکنند و یا لااقل به این وسیله معتقد به استقلال روح خواهند شد، لذا خدای تعالی با کمال محدودیت به آنها اجازه می دهد که به دوستانشان پاسخ دهند و تا حدود معینی با آنان تماس حاصل کنند.

و حتی علماء علوم اسلامی می گویند: چه بسا افرادی که غیر مسلمان مرده اند ممکن است در همان موقعی که احضار شده اند فوق العاده معذب



باشند ولی نتوانند ناراحتی خود را اظهار کنند.

سؤال پنجم:

سؤال شده که چرا ارواح از حقایق معنوی سخنی نمی‌گویند و صحت مذهبی را تصریح نمی‌کنند تا این اختلافات فرقه‌ای از میان برداشته شود؟

پاسخ ما:

پاسخ این پرسش را شاید در یک نشریه جداگانه مشروحاً بنویسیم^(۱) ولی اجمالاً در اینجا یادآور می‌شویم که مذاهب مختلف جهان بخصوص مذهب اسلام نمی‌خواسته‌اند مردم را جبراً به طرف خداپرستی بکشند بلکه همیشه می‌کوشیده‌اند که مردم دارای رشد فکری شوند و عقل خود را به کار بیاندازند و با رشد کاملی، دینی را قبول کنند مثلاً در سراسر قرآن زیاد دیده می‌شود که بشر را به تأمل و تفکر و رشد فکری وادار کرده و از این راه خواسته است که مردم دنیا به حقایق و اسرار اسلام پی ببرند، این عمل از نظر روانی فوق‌العاده پر اهمیت است زیرا اگر مثلاً اسلام اجازه می‌داد که از راه قرعه و استخاره و یا جفر و رمل کسی برای خود مذهبی را

۱ - در کتاب «عالم عجیب ارواح» مطالبی راجع به ارواح و اطلاع آنها از مغیبات نوشته‌ایم.



تعیین کند و یا حتی کوچکترین حُکمی را کشف نماید راه رشد فکری و علوم عقلی بشر را بسته بود و دیگر این همه اسرار و حقایق معنوی کشف نشده بود.

در این مسأله هم اگر به ارواح اجازه داده می شد که از صحت و سقم ادیان سخنی به میان آورند دیگر ممکن بود لا اقل کسانی که دارای علم احضار ارواحند به همین سخن اکتفا کنند و دیگر درباره حقایق جهان آفرینش فکر نکنند و با بصیرت از پیغمبران الهی پیروی نکنند لذا از طرف اسلام و سائر ادیان اجازه داده نشده است که در کوچکترین حکمی از احکام، از ارواح پیروی کنند، از طرف دیگر به ارواح هم اجازه داده نشده است که برای کسی تکلیفی معین نمایند و یا از حقیقت دینی سخن بگویند و حتی آنها نمی توانند اظهار راحتی کامل که مربوط به پیروی یکی از ادیان جهان باشد بنمایند زیرا روح مسیحی و مسلمان و بلکه مشرک و کافر احضار می شده اند و ابداً از حالات خود در آن عالم اظهار نارضایتی نمی کرده اند.

سرگذشت عجیب

در سال ۱۳۳۵ در سفری که به زنجان رفته بودم و از محضر استاد بزرگ مرحوم حجة الاسلام والمسلمین یگانه دانشمند روحانی و روانشناس جناب آقای «حاج شیخ محمود عتیق» معروف به «حاج ملا آقا جان»



از علم تزکیه اخلاق استفاده می‌کردیم روزی از شهرستان «ابهر» یکی از دوستان، از ما دعوت کرد به اتفاق ایشان به «ابهر» رفتیم روز بعد با مرحوم استاد و میزبان برای طلب مغفرت مردگان به قبرستان «ابهر» رهسپار شدیم استاد بزرگ وقتی به روی قبر هر یک از اقوام میزبان می‌ایستاد و فاتحه‌ای می‌خواند رو به میزبان می‌کرد و جمیع خصوصیات جسمی و شکل و قیافه صاحب قبر را بیان می‌نمود و کلماتی از اسرار زندگی ماکه مردگان برای او شرح داده بودند اظهار می‌داشت که بعضی از آنها را با هیچ کس در میان نگذاشته بودیم و کسی از آن اطلاعی نداشت.

استاد می‌گفت: آنها را با همان صورتی که از دنیا رفته‌اند می‌بینم و برای میزبان شرح می‌داد و میزبان او را تصدیق می‌کرد.
استاد می‌گفت:

ارواحی که ناراحتی در اثر گناه یا عقائد باطل در عالم پس از مرگ دارند همیشه در کنار جسدشان محبوسند.

ولی آنهایی که ایمان راسخ داشته و معتقد به عالم قیامت بوده و پاک دامن از دنیا رفته‌اند ارواحشان آزاد و هر زمان بخواهند بر سر قبورشان حاضر می‌شوند و حتی از اسرار نهانی و رموز عالم خلقت اطلاع کافی دارند.



۵ - پیش بینیها

یکی دیگر از دلایل استقلال روح این است که مکرر برای انسان اتفاق می افتد که از آینده بوسیله خواب و یا الهامات غیبی اطلاع پیدا می کند که بدون تردید اگر روح جز همان فعالیت های سلول های مغز چیز دیگر نبود چنین استعدادی نداشت و مسلم نمی توانست از آینده مطلع شود اگر چه یک عده منکر این حقیقت هستند ولی انشاء الله در جزوه های آینده بحث جالبی درباره این موضوع می نگاریم و اثبات خواهیم کرد که یکی از دلایل محکم روح همین پیشگوئیها است.

مسلم با نقل همین چند دلیل حسی و عقلی مسأله استقلال روح برای افراد روشنفکر و منصف ثابت شده است و لذا دیگر احتیاجی به نقل سائر دلائلی که بعضی از آنها از نظر ما مخدوش و بعضی صحیح ولی مفصل، مانند ادراک مطالب کلی برای روح و یا خواب مغناطیسی و هپنوتیزم و غیره ندارد.

بنابراین شبهاتی را که تاکنون از ما در مسأله احضار ارواح پرسش کرده اند، پاسخ گفته ایم و چنانکه در سابق متذکر شدیم، به قدری مسأله احضار ارواح پس از مرگ مسلم است و در کتابها از آن یاد شده، است که



دیگر لازم نمی‌دانیم دربارهٔ اثبات آن مطلبی یادداشت کنیم و یا اصراری داشته باشیم که این موضوع از دلائل محکم استقلال روح محسوب شود لذا به همین مقدار از مطالب که در کتابهای دیگر کمتر به چشم می‌خورد اکتفا می‌کنیم.



مزایای قرآن

درست ساعت ۵ بعد از ظهر روز پنجشنبه
۴۴/۲/۹ بود که در دفتر «کانون بحث و انتقاد
دینی» نشسته بودم.

دو نفر جوان و یک نفر پیرمرد وارد
شدند، پیرمرد رو به من کرده گفت: این دو
فرزندان من اند نام این یکی (اشاره به جوان
بزرگتر که طرف راست او ایستاده بود)
«هوشنگ» است و نام دیگری (اشاره به جوانی
که کوچکتر پشت سر او ایستاده بود) «احمد»
است، هر دو دیپلم خود را گرفته‌اند، امروز از
من خواهش کردند که برای معرفی آنان به
«کانون بحث و انتقاد دینی» بیایم تا سؤالات خود
را از شما پرسش کنند، لذا خدمت رسیده‌ایم و از



جنابعالی تقاضا داریم که پاسخ سؤالات دینی
فرزندانم را بدهید.
ابتدا هوشنگ گفت:

قرآن چه مزیتی بر تورات و انجیل دارد؟

من گفتم: مزیت قرآن بر تورات و انجیل فعلی به قدری است که ما
نمی‌توانیم با این فرصت کم تمام آنها را بیان کنیم ولی برای نمونه
فهرست وار به چند موضوع آن که مورد اتفاق دانشمندان بزرگ روز است
اشاره می‌کنیم:

۱ - فصاحت و بلاغت فوق‌العاده عجیب قرآن که نه تنها تورات و
انجیل این بلاغت را ندارند بلکه هیچ یک از افراد بشر نمی‌توانند یک
سوره مانند آن را بیاورند.

۲ - نداشتن ضدّ و نقیض بخلاف تورات و انجیل که مملوّ از ضدّ و
نقیض است.

۳ - جامعیت قوانین قرآن که بدون استثناء هر قانونی که سعادت
اخروی مردم را تضمین می‌کند در قرآن صریحاً و یا کنایتاً بیان شده
است؛ بخلاف تورات و انجیل که این جامعیت را ندارد و بلکه با اقرار
دانشمندان مسیحی از قوانین آنها هم اثری باقی نمانده است.

۴ - مطالب علمی قرآن که هر چه دانش و فرهنگ بیشتر پیشرفت
می‌کند دانشمندان به اهمیت آن بهتر واقف می‌گردند، بخلاف تورات و
انجیل که علم روز، بسیاری از مطالب آنها را باطل کرده است.



۵ - پیشگوئیهای حیرت‌انگیز قرآن که پس از گذشت قرنهای متمادی اعجاز آن بر بشر کاملاً واضح گردیده است.

دانشمند معاصر علامه «سید هبة الدین شهرستانی» می‌گوید: «قرآن دارای مزایای مهم و بی‌شماری است که عده‌ای از آنها را ذیلاً به یاد می‌آوریم و سپس ۲۸ مزیت برای قرآن بیان می‌کند که ما برای اختصار به پنج مزیت فوق اکتفاء می‌کنیم».

«شبل‌ی شمیل» رهبر مکتب مادی در ضمن اشعاری که درباره قرآن و حضرت «محمد بن عبدالله» (صلی الله علیه و آله) گفته اظهار می‌کند.

نعم المدبر والحکیم وانه رب الفصاحة مصطفى الکلماتی
«محمد» (صلی الله علیه و آله) مرد مدبر و حکیم
خوبی است و او پروردگار فصاحت و سخنان
برگزیده است.

از این قبیل گفتار و کلمات، از دانشمندان بزرگ روز درباره قرآن به قدری فراوان است که وقت این مجلس به من اجازه نمی‌دهد آنها را در اینجا یادآور شوم.

یکی از دانشمندان و مراجع بزرگ تقلید در مجلسی که سخن از فصاحت و بلاغت قرآن به میان آمده بود می‌فرمود:

«برای بلاغت و فصاحت قرآن همین بس که قرآن در چهارده قرن گذشته در تمام زمانها مورد استفاده کفار و مسلمانان، دوست و دشمن بوده به هیچ وجه مطالبش کهنه نشده و بلکه



مورد احترام دانشمندان منصف دنیا هم بوده است.

بخلاف تورات و انجیل که همیشه مورد انتقاد دانشمندان بزرگ عالم بوده و گاهی بعضی جملاتش آنان را نسبت به حضرت «موسی» و «عیسی» هم بدبین می کرده است.

فصاحت و بلاغت قرآن

هوشنگ گفت: ممکن است گوشه‌ای از فصاحت و بلاغت قرآن را توضیح دهید؟

پاسخ ما:

علامه «سید هبة الدین شهرستانی» در کتاب «سبع المثالی» تنها برای سوره حمد هفتاد مزیت از اسرار بلاغت را بیان کرده است.

علامه «شریف مدنی» در کتاب «انوارالربیع» تنها برای آیه شریفه «یا اَرْضُ اَبْلَیْ فاءِ کَ...»^(۱) که بیشتر از هفده لفظ نیست، ۲۳ نوع از انواع صنایع علم بدیع را یاد آور شده است. و علامه «سید هبة الدین» در کتاب «تنزیه التنزیل» هفت وجه دیگر بر آن اضافه کرده که مجموعاً ۳۰ نوع از صنایع علم بدیع در این آیه با این همه اختصار دیده می شود.

«شیخ طبرسی» در کتاب «جمع الجوامع» تنها درباره سوره «کوثر»

۱ - سوره هود، آیه ۴۶.



شانزده نکته بدیعی را یادآور شده که برای یک بشر عادی محال است بتواند در سوره‌ای با این کوچکی این همه وجوه بلاغت را بگنجاند. و ما نیز یک آیه از قرآن را برای نمونه بر میز کالبد شکافی علمی و ادبی قرار می‌دهیم و از افکار دانشمندان بزرگ کمک می‌خواهیم تا صدق گفتارمان واضح گردد.

این آیه از سوره «قصص» است، خدای تعالی می‌فرماید:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ
فَالْقِيَّةَ فِي الْأَيْمِ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا زَادُوهُ إِبْرَاهِيمَ وَ
جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^(۱)

آیه فوق با کوتاهی عبارت، دو پیشگویی کرده است.

اول: آنکه «موسی» را به مادرش بر می‌گرداند. دوم: آنکه او را از پیامبران قرار می‌دهد و به همین مناسبت یازده کلمه و معنی را، جفت، جفت آورده است.

توضیح آنکه در این آیه دو فعل ماضی «أَوْحَيْنَا» و «خِفَتْ» دو فعل امر «أَرْضِعِيهِ» و «الْقِيَّةَ فِي الْأَيْمِ» دو فعل نهی «لَا تَخَافِي» و «لَا تَحْزَنِي» دو وزن اسم فاعل «زَادُوهُ» و «جَاعِلُوهُ».

و دو خبر و دو امر و دو نهی و دو وعده و دو فاء جواب و دو الی و دو ماده خوف، را در یک جا جمع نموده و به این وسیله بلاغت آیه شریفه را به حدّ



نهایی رسانده است.

«کویت» دانشمند معروف اروپائی می‌گوید:

قرآن به نیکوئی خواننده را مجذوب
می‌سازد و برای کثرت فصاحت و بلاغتش در
آدمی حرص زیادی به خواندن آن ایجاد
می‌کند.

پیغمبر امّی

هوشنگ گفت: چرا «پیغمبر اسلام»
(صلی الله علیه و آله) را پیغمبر امّی می‌گویند؟

من گفتم: مردم عرب، «مکه» را «امّ القری» می‌نامیدند که خدای تعالی
هم به همین جهت در قرآن نام مکه را «امّ القری» فرموده. (و ام القری
بمعنی مرکز بخش است).

«لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا».^(۱)

و در جزیره العرب کسی را که اهل مکه بود «امّی» می‌گفتند، که باز
خدای تعالی در قرآن اهل مکه را «امّیین» نامیده است که می‌فرماید:
«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ...».^(۲)

و چون «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) اهل مکه بوده آن حضرت را



پیغمبر اُمّی می گفتند.

احمد گفت: آیا صحیح است که می گویند
چون حضرت «محمّد» (صلی الله علیه و آله) خواندن و
نوشتن را نمی دانست او را «اُمّی» نامیده اند؟

پاسخ ما:

«شیخ صدوق» در کتاب «معانی الاخبار» می نویسد که: روزی «جعفر بن
محمّد صوفی» گفت: از «امام نهم» (علیه السلام) سؤال کردم که: چرا «پیغمبر اسلام»
(صلی الله علیه و آله) را «اُمّی» نامیده اند.

«امام جواد» (علیه السلام) فرمود:

مردم در این باره چه می گویند؟ عرض
کردم: آنان گمان کرده اند چون «پیغمبر اسلام»
(صلی الله علیه و آله) نوشتن را نمی دانسته آن حضرت
را «اُمّی» گفته اند.

«امام جواد» (علیه السلام) فرمود: دروغ
می گویند خدا آنها را لعنت و از رحمت خود دور
کند، آنها این حرف را از کجا آورده اند با آنکه
خدای تعالی در قرآن می فرماید:

«او است خدائی که برانگیخت در میان
اهل مکه پیامبری از خود آنان که برای آنها،
بخواند آیات و سخنان خدا را و از صفات زشت
پاکشان کند، و نوشتن را به آنها بیاموزد و از



رموز و اسرار عالم اطلاعاتشان دهد».^(۱)

ای «جعفر بن محمد» از آنها پرس: کسی که نمی‌تواند کتاب را بخواند و چیزی بنویسد چگونه می‌تواند به دیگران آنرا تعلیم دهد، به خدا قسم «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) با هفتاد و دو زبان می‌خواند و می‌نوشت.

«مرحوم مجلسی» در بحار الانوار، جلد ششم بحث «حدیثیه» می‌فرماید: اصل توانائی آن حضرت نسبت به خواندن و نوشتن مورد تردید نیست، شخصیتی که صاحب این همه کرامات و معجزات و این همه معارف و علوم است چطور می‌شود به یک سلسله حروف و نقوش آشنائی نداشته باشد. و اما او را امّی می‌گویند برای این است که اهل مکه بوده و مکه «ام القری» نامیده می‌شده و لذا خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

«لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا».^(۲)

احمد گفت: پس تفسیر و معنی آیه شریفه:

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ»^(۳) چیست؟

۱ - «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْحِكْمَةَ». سورة جمعه، آیه ۲. ۲ - سورة انعام، آیه ۹۲.

۳ - سورة عنكبوت، آیه ۴۸.



من گفتم اما معنی این آیه: اینست که «ای پیامبر ما، تو قبل از «قرآن» کتابی را نخواندی و خطّی را ننوشتی».

رفقای عزیز! موضوعی که دانشمندان بزرگ جهان را دربارهٔ پیشوای اسلام متحیر کرده همان معنائی است که «پیشوای هشتم» مسلمانان آن را حل فرموده و در ضمن روایتی می‌گوید:

«از نشانه‌هایی که وجود خدا را ثابت می‌کند این است که پیشوای اسلام با این که شخصی بود یتیم، دستش از مال دنیا تهی، از همان ابتداء طفولیت اجرت می‌گرفت و شتربانی می‌کرد، حتی برای یک دقیقه هم نزد استاد و معلّمی نرفت و از او چیزی نیاموخت. ولی کتابی آورد که جامع قصص انبیاء و اطلاعات کاملی از گذشته و آینده و حاوی قوانین و دستورات سعادت‌بخش، برای بشر تا روز قیامت بود».

راستی این مطلب به قدری اهمّیت دارد که دانشمندان بزرگ بشر ناگزیرند معتقد شوند که حضرت «محمّد بن عبد الله» (صلی الله علیه و آله) از منبع وحی الهام می‌گرفته و او فرستادهٔ الهی بوده است.

«گوته آلمانی» می‌گوید:

«سالیان دراز، کشیشان از خدا بی‌خبر، ما را از پی بردن به حقائق «قرآن» مقدّس و عظمت آورندهٔ آن دور نگه داشته‌اند، اما هر



قدر که ما قدم در جاده علم و دانش به پیش
گذارده و پرده‌های جهل و تعصب نابجا را
دریده‌ایم، عظمت احکام مقدس اسلام که
«قرآن» مجموعه آن است بهت و حیرت
عجیبی در ما ایجاد نموده است و عنقریب است
که این کتاب توصیف‌ناپذیر «قرآن» عالم را به
خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش
جهان نموده و بالتّیجه جهان‌مدار گردد».

هوشنگ گفت: معنی آیه شریفه:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا

بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ

ضَاقِقِينَ»^(۱) چیست؟

من گفتم: علامه فقید «شیخ جواد بلاغی» و «شیخ محمد عبده» مصری و

عده‌ای از دانشمندان و مفسرین گفته‌اند: ترجمه و تفسیر آیه شریفه این
است:

«ای مردم اگر درباره نزول «قرآن» از

جانب خدا، به بنده او «پیغمبر اسلام» تردیدی

دارید جمع شوید و تجسّس کنید و شخصی را که

مانند حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) خواندن و

نوشتن را تعلیم نگرفته، پیدا کنید که یک سوره

مانند سوره‌های قرآن را بیاورد و اگر چنین

عملی را انجام دادید برای خود شاهی غیر از



خدا بیاورید اگر راست می‌گوئید».

البته پرواضح است که دانشمندان مذکور ضمیر «مِنْ مِثْلِهِ» را به «پیغمبر اسلام» ارجاع داده‌اند ولی اکثر مفسرین چنانکه ظاهر آیه هم دلالت دارد و مورد تأیید آیات دیگر از قرآن هم می‌باشد گفته‌اند ضمیر «مِنْ مِثْلِهِ» به قرآن بر می‌گردد و معنی آیه این است «اگر شما تردیدی درباره قرآن دارید یک سوره مانند قرآن را بیاورید».

ناگفته پیدا است که ما منکر اعجاز قرآن که از مثل «پیغمبر اسلام» با آنکه درس نخوانده و مطالعاتی نداشته است صادر گردیده نمی‌باشیم ولی نباید اعجاز آن را هم تنها منحصر به این مطالب دانست و از ظاهر آیه شریفه دست کشید.

تحدی قرآن

احمد گفت: این که می‌گویند حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) به وسیله قرآن تحدی فرمود یعنی چه؟

من گفتم: تحدی به معنی پیش خواندن خصم و غلبه جستن به او است. (۱)

خدایتعالی و «پیغمبر اسلام» و «قرآن»، عربهای فصیح و بلیغ آن زمان و همچنین مردم دنیا را تا روز قیامت بوسیله چند آیه از قرآن تحدی



فرموده است.

۱ - در سوره بقره «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ».^(۱)

۲ - در سوره اسراء «قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا».^(۲)

یعنی: بگو اگر تمام انس و جن جمع شوند و یکدیگر را کمک دهند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورند نمی توانند.

۳ - در آیه شریفه «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».^(۳)

یعنی: اگر گویند قرآن ساخته بشر است، بگو شما نیز ده سوره ساخته شده مثل آن را بیاورید و اگر راست می گوئید غیر خدا هر که را می توانید به کمک بخوانید.

براستی بزرگترین دلیل و معجزه که رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) را ثابت می کند همین آیات تحدی است که چهارده قرن است مردم دنیا را به پیش می خواند و هنوز پس از پیشرفت فوق العاده علم

۱ - سوره بقره، آیه ۲۲ و ۲۳ و ترجمه آیه، در صفحات قبل گذشت.

۳ - سوره هود، آیه ۱۲.

۲ - سوره اسراء، آیه ۸۸.



و دانش کسی نتوانسته پاسخ مثبت به او بدهد، پر واضح است که اگر بزرگترین نویسندگان بشر کتابی بنویسد پس از مدّتی ارزش فوق‌العاده خود را از دست می‌دهد.

زیرا طبیعی است که افکار در اثر گذشت زمان ترقّی می‌کند و در نتیجه پیشرفت افکار، مطالبی در دسترس انسانها قرار می‌گیرد که یا کتاب او را بی‌ارزش نموده و یا مطالب آن را باطل می‌نماید.

ولی قرآن به قدری با عظمت است که هر قدر فرهنگ و علم پیشرفت کاملتری می‌کند مطالب پر اهمیت آن بیشتر مورد توجّه دانشمندان بزرگ بشر قرار می‌گیرد.

استاد «سنایس» می‌گوید: همانا قرآن قانون عامی است.

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ».^(۱)

و شایسته برای هر زمان و مکانی است و اگر مسلمانان از روی حقیقت به آن متمسّک گردند و به موجب تعالیم و احکام آن، عمل نمایند سادات امم خواهند بود چنانکه بودند.

«ابوالعلاء معری» نویسنده و شاعر معروف

قرن پنجم هجری درباره قرآن می‌گوید: این سخن در میان همه مردم اعم از مسلمان و غیر مسلمان مورد اتفاق است، کتابی که «محمّد» (صلی الله علیه و آله) آورده عقلها را در برابر خود



مغلوب ساخته است و تاکنون کسی نتوانسته
است مانند آن را بیاورد.

سبک این کتاب با هیچ یک از سبکهای
معمول میان عرب، اعم از خطابه، رجز، شعر و
سجع کاهنان شباهت ندارد؛ امتیاز و جاذبه این
کتاب به قدری است که اگر یک آیه از آن میان
کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره
درخشنده‌ای در شب تاریک می‌درخشد.^(۱)

یادگاری از خط «پیغمبر»

(صلی الله علیه و آله)

احمد گفت: پس بنابراین شما معتقدید که
«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) می‌توانست خط
بنویسد بفرمائید آیا از آن حضرت خطی هم به
یادگار مانده است.

من گفتم: تردیدی نیست «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) قدرت خط
نوشتن داشته و می‌توانست با دست مبارک خود چیزی بنویسد. بعضی از
دانشمندان نقل کرده‌اند که دو نامه به خط مبارک آن حضرت یکی در موزه
آثار نبوی در «اسلامبول»، دیگری در کتابخانه «وین» پایتخت اتریش هم
اکنون موجود است.

در «صحیح بخاری» می‌نویسد:

«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) در وقت



وفات خود فرمود:

کاغذ و قلم برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت: این مرد را واگذارید زیرا او هذیان می‌گوید قرآن ما را کفایت می‌کند. و روایاتی که سواد داشتن و قدرت خط نوشتن «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) را ثابت می‌کند فراوان است.^(۱)

ضد و نقیض

احمد گفت: استاد، متأسفانه قرآنی را که شما با این آب و تاب به آن عظمت دادید بنده که یک دانشجوئی بیش نیستم تناقضاتی را با دقت نظر در آن مشاهده نموده‌ام که اگر اجازه بفرمائید به عرض می‌رسانم. گفتم: خواهش می‌کنم بفرمائید.

عصمت انبیاء

احمد گفت: آیا پیامبران، معصوم از گناه بوده‌اند یا خیر؟!

البته تردیدی نیست که آنان معصوم از گناه بوده‌اند زیرا گناهانی که برای پیامبران الهی می‌توان تصوّر نمود بر دو قسم است.

۱ - «ایتونی بدوات و بیاض لا کتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی قال عمر: دعوا الرجل فانه لیهجر

حسبنا کتاب الله» صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۱۱۸.



اول: این که آنها در تبلیغ رسالت و بیان قوانین آسمانی تقصیر کنند و به دروغ مطلبی را به خدای تعالی نسبت دهند و یا در این مورد سهو و نسیانی داشته باشند.

دوم: آنکه اعمال و وظائف شخصی خود را ترک نموده و از دستورات الهی سرپیچی نمایند.

لذا تمام ملل و مذاهب آسمانی معتقدند که تصوّر این نحوه گناه برای انبیاء الهی بسیار غلط است زیرا اگر خدای تعالی با علم به این که پیامبران دروغ می‌گویند و یا اشتباه می‌کنند، آنان را به عنوان رهبری اجتماع مبعوث کند قوانین خود را ملعبه دست یک مشت مردم خائن و دروغگو قرار داده و حجت خود را بر افراد بشر کامل نکرده است و در نتیجه مردم دنیا به این گونه پیامبران اعتماد نخواهند داشت و فرستادن چنین پیغمبری از خدای بزرگ کار بی‌فائده‌ای خواهد بود.

و لذا تمام ملل عالم (یهودیه‌ها، مسیحیه‌ها و مسلمانان) معتقد و متفقند که پیامبران از خطا و اشتباه در تبلیغ باید مصون و معصوم باشند. اما گناهایی که مربوط به تبلیغ احکام و انجام وظیفه رسالت نباشد و بلکه تنها عنوان ترک وظائف شخصی را داشته باشد.

باز هم عقل می‌گوید که انجام همه گونه معاصی چون اطمینان مردم را نسبت به آن فرستاده الهی سلب می‌کند و علاوه افراد بشر از این فرد گناهکار منزجر خواهند شد.



نباید پیغمبران این گونه گناهان را هم انجام دهند و از طرفی وقتی مشاهده کنند که پیشوای آنان از قوانین الهی سرپیچی می نماید آنها هم به دستورات او اعتنائی نخواهند داشت.

بنابراین از خدای قادر متعال قبیح است که با داشتن قدرت فرستادن پیامبر معصوم، شخص معصیت کاری را رهبر بشر قرار دهد تا در نتیجه این همه مفسد به بار آورد.

احمد گفت: آیا قرآن هم عصمت انبیاء را تصریح کرده است.

من گفتم: آری قرآن در چند آیه، اولین شرط نبوت را عصمت دانسته و به این موضوع تصریح کرده است، چنانکه در یکی از آن آیات می فرماید:

چون پروردگار ابراهیم را به اموری مکلف کرد و آنها را انجام داد، خدایش فرمود: تو را پیشوای مردم کنم، ابراهیم گفت: و از فرزندان من، خدای تعالی فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.^(۱)

پر واضح است که اگر کسی معصیت خدا را کرد، ظلم به نفس خود کرده و به تصریح آیه شریفه، نبوت نصیب او نخواهد شد و نمی تواند

۱ - «وَ إِذَا بَتَلَىٰ اِبْرَاهِیْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا اِنْتَالُ عَهْدِیْ الظَّالِمِیْنَ» سورة بقره، آیه ۱۲۴.



پیشوائی مردم را به عهده گیرد.

معصیت انبیاء!

احمد گفت: بسیار خوب پس معلوم شد که از نظر قرآن انبیاء الهی معصوم بوده و شخص ظالم، پیشوائی مردم را نمی تواند به عهده بگیرد، با آنکه قرآن در موارد متعددی معصیت انبیاء را تصریح کرده است و این خود تناقضی است که در آیات قرآن وجود دارد.

من گفتم: دوست عزیز اگر شخص حکیمی که تمام سخنانش طبق منطق و علم است جمله ای را که دارای دو معنی است و یا ممکن است تأویل شود بگوید، شنوندگان می توانند آن جمله را به هر یک از آن دو معنی حمل کنند.

ولی اگر یکی از آن دو معنی و یا ظاهرش با عقل و وجدان و یا کلمات تغییرناپذیر دیگرش منافات داشته باشد. مسلم باید آن کلمه را بر آن معنی دیگر حمل نمود و یا باید آن را تأویل کرد.

بنابراین ما هم تصدیق می کنیم که ظاهر بعضی از آیات قرآن ممکن است دلالت بر عدم عصمت بعضی از انبیاء داشته باشد، ولی پس از آنکه از نظر عقل اثبات گردید که انبیاء الهی معصومند و آیات دیگری از قرآن هم این مطلب عقلی را تأیید نمود، باید از ظاهر آن عده آیاتی که دلالت بر عدم عصمت انبیاء دارد صرف نظر نمائیم.

و بعضی از آنها را تأویل کرده و عده دیگر آن را، بر معنی مشترک



آن حمل نمائیم، بنابراین صرف نظر کردن از ظاهر این آیات کاملاً عادی است و احتیاجی به تکلف ندارد و تناقضی که شما گمان کرده اید از آیات برداشته می شود و لذا اگر شما به کتابهای تفسیر قرآن مراجعه کنید به خوبی صدق گفتار ما را متوجه خواهید شد و می بینید که دانشمندان مسلمان چگونه این آیات را تفسیر و تأویل کرده اند.

حضرت آدم

هوشنگ گفت: از شما سؤال می کنم آیا

حضرت «آدم» پیغمبر بوده است یا خیر؟!

من گفتم: آری آن حضرت از پیامبران

الهی و معصوم از گناه بوده است.

هوشنگ گفت: اگر حضرت «آدم»

پیغمبر و معصوم از گناه بوده است، چرا باید

گناهی بکند که او را از بهشت خارج کنند

چنانچه «قرآن» و کتاب مقدس «تورات و

انجیل» به این مطلب تصریح کرده اند.

من گفتم: ناگزیریم که سرگذشت اخراج «آدم» و «حوّا» را از نظر

قرآن و تورات قبلاً به عرض برسانیم و سپس درباره تفاوت تعبیرات این

دو کتاب و این که گناه «آدم» چه بوده که خدای تعالی او را از بهشت

بیرون کرده است بررسی کامل بنمائیم.



سرگذشت آدم و اخراج او از بهشت

خداوند در قرآن کریم فرموده:

«گفتیم ای «آدم» تو و همسرت در بهشت مسکن گیرید و از میوه آن به فراوانی هر چه می‌خواهید بخورید و نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران می‌گردید.»^(۱)

ای آدم این «شیطان» دشمن تو و همسر تو است، مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به زحمت و ناراحتی خواهید افتاد، در بهشت هیچ گاه نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه خواهی بود. در آنجا نه تشنه می‌شوی و نه آفتاب زده، ولی شیطان و سوسه‌اش کرد و گفت: ای «آدم» آیا تو را به درخت حیات و زندگی و سلطنتی که کهنه نمی‌شود راهنمایی کنم.^(۲)

اینجا همان درخت «منهیه» را به آنان نشان می‌دهد و می‌گوید: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرده مگر برای آنکه مبادا دو فرشته شوید و یا همیشه زنده بمانید و برای آنها

۱ - «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» سورة بقره، آیه ۳۳.

۲ - «فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَئِيلَى» سورة طه،



سوگند خورد که من همیشه خیرخواه شمایم.
 پس با این جملات آنها را بسوی پستی و
 غرور دلالت نمود. همین که از میوه آن درخت
 بخوردند لباسهایشان فرو ریخت و عورتشان
 ظاهر شد، در این موقع تصمیم گرفتند که با
 برگهای باغ عورت خود را بپوشانند که ناگاه
 پروردگارشان به آنان خطاب کرد و گفت: مگر
 من از این درخت منع‌تان نکردم و به شما نگفتم
 که شیطان دشمن آشکارای شما است.

گفتند: پروردگارا ما به خویش‌تن ستم
 کردیم، اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی از
 زیانکاران خواهیم بود. فرمود: همین گونه که با
 یکدیگر دشمنید (بسوی زمین) پائین روید و
 در آنجا زندگی کنید و در آنجا بمیرید و از
 همان جا دوباره بیرون خواهید آمد.^(۱)

تورات می‌گوید:

اما تورات سرگذشت اخراج «آدم» و «حوّا» را این گونه بیان کرده
 است:

«و خداوند «آدم» را گرفت و او را در

۱ - «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۝ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ

و فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ» سورة اعراف، آیه ۲۴ و ۲۳.



وسط باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید و خداوند خدا آدم را امر فرمود که گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مُرد (تا آنکه می فرماید) و آدم و زنش هر دو برهنه بود و خجلت نداشتند.

و مار از همه حیوانات صحرا، که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت: آیا خدا حقیقت گفته است که از همه درختان باغ بخورید.

زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می خوریم لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خداوند گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید مبدا بمیرید.

مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مُرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد؛ آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند، پس برگهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشتن ساختند و آواز

خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ می خرامید آدم و زنش خود را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.

و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت: چون آواز تو را در باغ شنیدیم ترسان گشتیم زیرا که عریانیم، خود را پنهان کردیم.

گفت: که تو را آگاهانید که عریانی؟! آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟

آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم. پس خداوند خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: «مار» مرا اغوا نمود که خوردم.

پس خداوند خدابه «مار» گفت: چون که این کار کردی از جمیع بهائم و از همه حیوانات صحرا ملعونتر هستی، بر شکمت راه خواهی رفت و تمام عمرت خاک خواهی خورد و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارد، او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.

و به زن گفت: الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم با الم، فرزندان خواهی زائید و



اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد و به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده و گفتم از آن نخوری پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد، خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد و به عرق پیشانیت نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی که از آن گرفته شدی، زیرا که تو از خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.

و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده ماند.

پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود بکند.

پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن کروییان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا



طریق درخت حیات را محافظت کنند.^(۱)

یک مقایسه دقیق

پس از آنکه از نظر قرآن و تورات سرگذشت آدم و حوّا واضح گردید باید دید که آیا کدام یک از این دو کتاب، آدم را گناهکار شمرده و یا اساساً عقل و خرد کدام یک از این دو بیان را راجع به حضرت آدم بهتر می‌پسندد.

گناه آدم از نظر قرآن

اما گناه آدم از نظر قرآن؛ مقدمتاً باید دانست که اگر بشر در عالم خلقت آزمایش نشود قدر و قیمت او برای خود او و دیگران معلوم نمی‌گردد.

بنابراین خدای تعالی وقتی آدم را خلق فرمود تمام نعمتها را در اختیار او گذارد و او را در باغ بهشت جای داد. و ضمناً به صریح قرآن تمام علوم مورد احتیاجش را به او تعلیم داد و او با علم نبوّت دانست که جمعی از فرزندان او به او در نزد خدایتعالی

۱ - باب دوم و سوم از سفر پیدایش تورات و البته بر دانشمندان معلوم باشد که چون ما مقید بوده‌ایم عین عبارات تورات را نقل کنیم، در عبارات آن اگر اشکالات ادبی دیده می‌شود مربوط به همان کتاب است.



عزیزتر و برترند. در این موقع حضرت آدم در دل تمنّای مقام آنان را کرد، خدای تعالی برای آنکه به او معلوم کند که بی جهت آنان به این مقام رفیع نرسیده‌اند برای امتحان او تنها او را از یک درخت منع کرد.

نهی خدا در اینجا به نحو الزام آوری نبود که بر او خوردن از آن درخت حرام باشد، زیرا خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید:

«شما با متابعت نکردن از شیطان می‌توانید راحتی همیشگی را برای خود بخرید. و اگر دستورات او را عمل کنید به زحمت و ناراحتی خواهید افتاد و این خوراک و لباسی که در اختیار شما است از دستتان خواهد رفت».

و تردیدی نیست که در تمام شرایع انتخاب زحمت و ناراحتی قابل تحمّل بر راحتی و آسایش دنیوی حرام نمی‌باشد و بلکه نهایت مکروه است.

بنابراین حضرت آدم فعل حرامی انجام نداده ولی چون او و زنش حوّا دارای فضیلت خدادادی بودند این ترک اولی و یا عمل مکروه از آنان شایسته نبود و خلاف انتظار به نظر می‌رسید.

لذا نتیجه عمل آنان این شد که آن همه نعمتها را از دست بدهند و برای این معاوضه نادرست مورد عتاب پروردگار واقع گردند و بر آنان واضح گردد که اگر جمعی از فرزندان مقام رفیعتری دارند برای این است که می‌توانند برای خدا حتی ترک اولی هم انجام ندهند.



چنانکه این معنی از کلام «(امیرالمؤمنین) (علیه السلام) به صعصعه کاملاً استفاده می شود.

گناه آدم از نظر تورات

تورات و کتاب مقدس از یک نظر حضرت آدم را در این قضیه بی گناه دانسته و خدای (بشر ساخته) را خدعه گر و دروغگو می داند. زیرا می گوید: «و خداوند آدم را از درخت معرفت نیک و بد منع فرمود و گفت: اگر از آن خوردی خواهی مُرد» تردیدی نیست که اگر این جمله را تصدیق کنیم باید بگوئیم آدم چون نیک و بد را نمی دانسته و زشتی معصیت خدا را متوجه نبوده است تقصیری ندارد.

زیرا کسی که (عریان باشد و خجلت نکشد) معلوم است که نمی تواند زشتی معصیت خدا را هم درک کند و اساساً امر و نهی نسبت به این چنین فردی غلط است و از آن طرف خدای تعالی خدعه کرده و دروغ گفته است، زیرا آنان از آن درخت خوردند و نمردند، با آنکه خدا فرموده بود که اگر از آن خوردی، خواهی مُرد. و از این بالاتر در آیات تورات «مار» را خیرخواه و راستگو معرفی کرده، با آنکه از انجیل، مکاشفه یوحنا باب دوازدهم عدد ۹ استفاده می شود که این مار، شیطان بوده و کار او این است که تمام مردم را بفریبد. و دیگر آنکه خدای تعالی او را برای این عملش عقاب کرده و مورد مؤاخذه قرار داده است، با آنکه از خدای بزرگ قبیح است که موجودی را برای راست گفتن عذاب کند. و البته اشکالاتی که در



موضوع قصه حضرت آدم در این کتاب تحریف شده، (تورات) وارد است به قدری است که وقت مجلس ما اقتضاء ندارد همه آنها را بیان کنیم ولی برای نمونه به چند جهت آن اشاره می‌نمائیم.

۱ - تناقض

در این سرگذشت، تورات می‌گوید: «آدم و حوا نیک و بد را نمی‌دانستند» ولی در عدد ۶ باب سوم می‌گوید: «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش‌افزا است. از میوه‌اش گرفته بخورد».

۲ - جسمانیّت خدا

در این جملات هم تورات مانند سایر موارد دیگر خدا را جسمانی معرفی کرده که در روز میان باغ می‌خرامید و آوازه می‌خواند، با آنکه تردیدی نیست که خدا از نظر عقل و علم، جسم نبوده و خدای جسمانی مانند مخلوقاتش محتاج است.

۳ - جهل و نادانی خدا

تورات می‌گوید: «خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟».



۴ - تناقض دیگر

تورات در عبارات بالا می‌گوید: «که آدم خود را بوسیله برگهای انجیر پوشانید» ولی در عدد ۱۰ نوشته: «آدم گفت: چون آواز تو را شنیدم ترسان گشتم زیرا عریانم پس خود را پنهان کردم».

۵ - چند خدا داریم؟

از کتاب، جملات فوق استفاده می‌شود که خالق جهان متعدّد است، زیرا می‌گوید: «خداوند گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده که عارف نیک و بد گردیده». و همچنین با دقت نظر در جملات دیگر تورات این مطلب کاملاً واضح می‌گردد.

۶ - آدم خدا می‌شود

آدم با خوردن از درخت معرفت مانند خدا شده بود و تنها نقصی که داشت بقا و حیات دائمی بود و آن را هم می‌توانست از راه خوردن از درخت حیات تأمین کند، ولی متأسفانه خدا برای پیشگیری از این عمل «به طرف شرقی باغ عدن کروییان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد بدست آنان داد تا طریق درخت حیات را محافظت کردند».

تعجب اینجا است! که توراتی که یک صفحه‌اش تا این حد



اشکالات حل نشدنی دارد چگونه دانشمندان یهودی و مسیحی آن را به عنوان یک کتاب آسمانی می‌شناسند.

ولی باید گفت خوشبختانه دانشمندان منصف دنیا، روز بروز در مقابل قرآن بیشتر سر تعظیم فرود می‌آورند و از آن طرف بی‌توجهی خود را نسبت به کتاب تورات و انجیل کاملتر اظهار می‌کنند.

یکی از دانشمندان بزرگ معاصر وقتی سرگذشت آدم و حوّا را از نظر قرآن و تورات بحث می‌کرد، می‌گفت: انصاف دهید اگر بنا شود یکی از این دو کتاب، (قرآن و تورات) گفتار خالق جهان باشد کدام یک بهتر است که آن را به خالق عالم نسبت دهیم.

احمد گفت: از پاسخ قانع‌کننده شما کمال تشکر را داریم اجازه می‌فرمائید مطلب دیگری که از قرآن به نظرمان رسیده به عرض برسانیم؟

گفتم: مانعی ندارد بفرمائید.

نبوّت حضرت نوح (علیه السلام)

احمد گفت: آیا نبوّت حضرت «نوح» از نظر قرآن ثابت است؟

من گفتم: قرآن نبوّت حضرت «نوح» را تصریح کرده و می‌فرماید: «ما نوح را بسوی قومش فرستادیم او به مردم زمان خود گفت: من برای شما ترساننده‌ای آشکارا هستم».^(۱)

۱ - «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» سوره هود، آیه ۲۸.



این آیه دلالت صریح دارد بر این که نوح از پیامبران الهی بوده است و حتی در کتاب مقدس هم مکرر گفته شده که نوح با پروردگار خود سخن گفت و در سفر پیدایش باب ششم عدد ۹ می گوید: «نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل و نوح با خدا راه می رفت» و تردید نیست کسی که با خدا سخن بگوید و عادل باشد از نبوت بهره ای داشته است.

بنابراین نوح از نظر قرآن و کتاب مقدس پیغمبر بوده و سه مذهب رسمی عالم (مسیحیت، اسلام، یهودیت) این مطلب را انکار نکرده اند.

معصیت نوح (علیه السلام)

احمد گفت: پس چرا قرآن «نوح» را گناهکار می داند و او را از جهال می شمارد؟
من گفتم قرآن می گوید: «وقتی نوح در کشتی سوار شد دید فرزندش بدست امواج خروشان آب داده شده و نزدیک است غرق شود عواطف پدریش تحریک شد.

عرض کرد: پروردگارا فرزندم (که غرق می شود) از من است و تو به من وعده داده ای که منسوبین مرا غرق نکنی و وعده تو حق است».

خدای تعالی فرمود: «ای نوح این فرزند تو نیست، زیرا او دارای اعمال ناصالحی بوده است؛ از من سؤال می کنی چیزی را که مصلحت آن را نمی دانی و من تو را توصیه می کنم که



خود را از جهال قرار ندهی».

البته واضح است که نوح در اینجا معصیتی نکرده و بلکه از فلسفه هلاکت فرزندش سؤال می‌کند، زیرا نوح فکر می‌کرد که هر که از منسوبین او باشد اگر چه معصیت‌کار هم باشد نجات می‌یابد.

و لذا گفت: پروردگارا چرا با آنکه وعده داده‌ای منسوبین مرا غرق نکنی فرزندم را بدست امواج آب داده‌ای.

خدای تعالی هم فلسفه هلاکت او را به نوح فرمود، او هم قانع شد و از این سؤال که خلاف تسلیم محض بوده عذرخواهی کرد.

اما عتاب و سرزنش پروردگار برای این بوده که چرا باید نوح علاقه پدریش آن قدر باشد که فرزند معصیت‌کار خود را دوست بدارد، تا در نتیجه تسلیم و رضا را از دست بدهد و ترک فضیلتی که مناسب مقام شامخ نبوت است بنماید.

نوح مرد الکلی نبوده است

هوشنگ گفت: ما شنیده‌ایم که نوح با آنکه پیغمبر بوده از مشروبات الکلی استفاده می‌کرده است، با آنکه امروزه مضرات مشروبات الکلی از نظر علم و تجربه ثابت شده است.

من گفتم: تردیدی نیست که مشروبات الکلی در تمام مذاهب عالم



حرام بوده و ممکن نیست خدای تعالی با آن همه مفسادی که برای مشروبات الکلی می باشد آن را برای نوع بشر تجویز کند. لذا اسلام آن را حرام دانسته و پیروان خود را شدیداً از میگساری نهی فرموده است.

و اما اگر شما شنیده اید که حضرت نوح از مشروبات الکلی استفاده می کرده این نسبت ناروا مربوط به کتب عهدین (تورات و انجیل) است، زیرا در آن کتب نسبت میگساری به نوح و یا سائر انبیاء الهی داده شده است و تردیدی نیست.

چنانکه دانشمندان مسیحی مذهب هم معتقدند آن کتب تحریف شده و این گونه مطالب و تهمتهای ناروا نسبت به انبیاء عظام تنها مربوط به دخالت دست بشر در تغییر مطالب این کتاب بوده است.

مثلاً وقتی در تورات سفر پیدایش باب ۹ عدد ۲۰ می گوید: «و نوح شراب نوشید، مست شد و در خیمه خود عریان گردید».

ما می دانیم این گفته از خدای جهان نبوده و مسلم افکار بشری در آن تصرف کرده است.

بنابراین حضرت نوح هیچ گاه دامنش به این گونه معاصی آلوده نشده و از مشروبات الکلی استفاده نکرده است.

هوشنگ: به پدر خود رو کرد و گفت: اگر وقت شما اجازه می دهد سؤالات دیگر خود را پرسش کنم.

ولی پدرش اجازه نداد و در آن شب مطالب مورد بحث همین جا خاتمه یافت و بعدها این دو جوان حقیقت جو در شبهای متعددی در دفتر کانون حضور یافتند و مباحثی از قرآن و غیره را که در مجلّات آینده «پاسخ ما» درج خواهد شد تعقیب نمودند.



درست ساعت هفت بعد از ظهر روز شنبه ۶ مهرماه بود که در محلّ «کانون بحث و انتقاد دینی» به انتظار رفقا نشسته بودم در باز شد، پنج نفر از جوانان روشنفکر و دانشجویان حقیقت‌جو وارد کانون شدند، این افراد که حاضر نبودند تا روز جمعه صبر کنند و در جلسه‌ی رسمی کانون سؤالات خود را مطرح نمایند، با تشکیل جلسه فوق‌العاده به عنوان «میزگرد» از ما تقاضای پاسخ سؤالات خود را نمودند.

ما که همیشه با آغوشی باز از این گونه افراد استقبال کرده و از انجام هیچ گونه خدمت کوتاهی نمی‌کنیم این تقاضا را قبول نمودیم و پرسشهای آنها را به این شرح پاسخ دادیم.

یکی از دانشجویان به نام «مظفر» در حالی که از برخورد گرم ما بسیار

خرسند بود گفت:



«من امشب از دوستانم شنیدم در مشهد «کانون بحث و انتقاد دینی» تشکیل شده و به سؤالات و شبهات مذهبی پاسخ می‌گویند، از این خبر مسرت‌بخش به قدری مسرور شدم که قابل توصیف نیست، تاکنون وقتی به یک مشکل دینی برخورد می‌کردم مانند مریضی بودم که دستش به طبیبی نمی‌رسد و خود را برای کسالت بیشتر و یا مرگ قطعی مهیا می‌کند، ولی پس از تشکیل این جلسه می‌توانم در موقع احساس کسالت روحی فوراً به این کانون مراجعه نمایم و داروی قطعی کسالت روحی خود را دریافت دارم».

سؤال بنده که مدتهاست به صورت یک مشکل حل‌نشده در آمده و مرا رنج می‌دهد این است که:

آیا مخترعین و مکتشفین و افرادی که به جهان انسانیت خدماتهای بزرگی نموده‌اند ولو منکر خدا و یا معتقد به دین مقدس اسلام نبوده‌اند در قیامت از زحمات خود بهره‌ای می‌برند یا خیر؟

مثلاً «داروین» که قطعاً منکر مبدأ بوده ولی فلاسفه‌ی قرن اخیر از افکار و فرضیه‌های او استفاده‌های بسیار نموده‌اند و به این وسیله به جهان بشریت خدماتهای بزرگی کرده در جهنم معذب است.

یکی از دانشجویان به نام «احمد» گفت: دوست محترم! عذر می‌خواهم شما به «داروین» تهمت می‌زنید، او منکر مبدأ نبوده و از کلمات او این جمله است که می‌گوید:



«اصل زندگی در کره‌ی زمین شکل واحدی است که آن را خالق، نفخ کرده است».

من گفتم: پاسخ این سؤال بسیار پر اهمیت است و مکرر جوانان روشنفکری مانند شما، همین موضوع را از ما پرسش نموده‌اند، آنچه تا به حال به آنان پاسخ گفته‌ایم این است: قطعاً هر فردی که عملی را انجام می‌دهد به امید نتیجه‌ای است، این نتیجه وقتی دستگیر او می‌گردد که آن عمل را با نیتی پاک به طرز صحیحی انجام دهد. مثلاً جوان محصلی که به مدرسه می‌رود به امید این است که خواندن و نوشتن را بیاموزد، یا یک مرد اداری که صبح تا شب پشت میز نشسته و پرونده تنظیم می‌کند به امید حقوق اول برج است، یا صنعتگری که به فکر خود فشار آورده و ابتکار بخرج داده است هدفش کسب امتیاز و شهرت یا بدست آوردن پول است، یا مرد با ایمانی که خدمت به خلق می‌کند و وسائل راحتی هم‌نوع خود را فراهم می‌سازد مقصودش رضای پروردگار و پاداش اخروی است. شکی نیست که هر یک از این افراد اگر به نتیجه‌ای که از عمل خود منظور داشته‌اند برسند قطعاً انتظار دیگری ندارد. بنابراین آن عده از مخترعین و مکتشفین که منکر خدا بوده‌اند طبعاً عمل خود را برای خدا و پاداش اخروی هم انجام نداده‌اند و منظورشان جز جلب ثروت یا تحصیل شهرت و یا حداکثر خدمت بخلق و ارضای وجدان خود بیش نبوده است. و این دسته چه به هدف و منظور خود برسند و یا نرسند چون معتقد



به خدا نبوده‌اند انتظار پاداشی از خدا ندارند، ولی جمعی که معتقد به خدا و عالم قیامتند و برای رضای خدا و حلّ مشکلات بشر دست به اختراعات و وسائل راحتی هموعان خود زده‌اند، خدای دادگر جزاء مناسب با خدمت آنان به آنها خواهد داد، اگر چه معتقد به «پیغمبر اسلام» صلی‌الله‌علیه‌وآله هم نباشند. و این جزاء یا در این جهان به صورت ثروت و موقعیت اجتماعی خواهد بود و یا در جهان دیگر به صورت تخفیف عذاب انجام می‌گردد.

مظفر گفت: از پاسخ قانع کننده‌ی شما ممنونم، ولی گمان می‌کنم مردم مسلمان معتقدند که هر کس به «پیغمبر اسلام» صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان نیاورده باشد وارد دوزخ می‌شود؟

من گفتم: بلی چنین است زیرا این دانشمندان به علت عدم اعتقاد به فرستادگان خدا و عمل نکردن به قوانین آسمانی متخلف از قانون شناخته شده و حتماً باید به پاداشی که برای متخلفین از قوانین مذهبی مقرر گردیده است برسند؛ چنانکه اگر بزرگترین دانشمندان جهان در ملل مترقی عالم از قانون سرپیچی کنند و جرمی را مرتکب شوند حتماً آنها را مجازات می‌کنند، فقط ممکن است به احترام خدمت آنها تخفیفی در مجازاتشان قائل شوند. ما مردم مسلمان هم معتقدیم با آنکه پروردگار عادل مهربان، کفر و بی‌اعتنائی به فرستادگانش را اهمیت داده و پاداش آن را دوزخ قرار داده است، ولی ممکن است برای افرادی که خدمت به خلق را به عهده گرفته‌اند تخفیف عذابی قائل شده و آنان را به وجه سهل تری مجازات نماید.



مثلاً درباره‌ی «حاتم طائی» آن مرد خدمتگزار به خلق روایت دارد که اگر چه به بهشت نمی‌رود ولی گرفتار به عذاب جهنم هم نمی‌باشد.
مظفر گفت: پس معنی آیه‌ی «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^(۱) چیست؟

من گفتم: معنی تقوا در هر مورد، عبارت از انجام ندادن عمل نادرستی است که در آن مورد ممکن است انجام شود. مثلاً کسی که می‌خواهد از مستمندی دستگیری کند ممکن است آن دستگیری و کمک را از مال شخصی خود انجام دهد و گاهی ممکن است از اموالی که از طریق سرقت یا قمار بدست آورده بنماید، در این صورت تقوا در کمک به مستمندان این است که آن دستگیری را از مال مشروع خود انجام دهد، نه از مالی که از دزدی و یا قمار بدست آورده است.

بنابراین یک مخترع هم گاهی اختراع خود را برای خدا و خدمت به خلق او انجام می‌دهد و در راه این خدمت و اختراع هیچ گونه عملی که به حکم عقل و وجدان ناپسند و ناشایسته باشد انجام نمی‌دهد، در این صورت می‌توان گفت که این مخترع در این خدمت کاملاً تقوا را رعایت کرده و به پاداش عمل خود خواهد رسید.

پیشوای ششم مسلمین «امام صادق» علیه السلام فرمود:

روزی در پی مرد حيله‌گری که خود را پاک و مقدس معرفی کرده بود و مردم احترام زیادی به او می‌گذارند حرکت می‌کردم تا آنکه



به مغازه‌ی نانوائی رسید، قدری ایستاد، صاحب مغازه از جلو مغازه غفلت کرد، آنگاه این مرد دو نان به سرقت برداشت و رفت، تا آنکه به مرد انارفروشی رسید، باز با حيله و نیرنگ دو انار از او سرقت کرد و به راه خود ادامه داد، تا آنکه به مرد مستمند و بیماری رسید و آن دو نان و انار را به او داد، در این هنگام نزد او رفتم و بر عمل نادرست او اعتراض کردم، مرد مقدس‌نما در پاسخ گفت: مگر قرآن نخوانده‌ای؟! گفتم: چرا، گفت: آيا پروردگار مهربان در قرآن نفرموده: «هر کس یک عمل نیک انجام دهد به او ده برابر پاداش داده می‌شود ولی اگر عمل ناپسندی بنماید فقط جزاء عمل او را می‌دهند».^(۱)

درست است که من دو نان و دو انار برداشته‌ام و چهار معصیت کرده‌ام و مستحق چهار عذابم، ولی همان چهار چیز را وقتی اتفاق نمودم ده برابر پاداش دارم، چهار ثوابم در مقابل چهار گناه و سی و شش ثواب دیگر برای خودم باقی می‌ماند.

من در پاسخ او گفتم: معلوم شد تو قرآن نخوانده‌ای مگر پروردگار نفرموده: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^(۲)

تو تقوا و شرائط اتفاق را عمل نکرده‌ای، چگونه توقع پاداش داری.

۱ - «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» سوره‌ی انعام،



مظفر گفت: از جوابهای علمی شما متشکرم.

دانشجوی دیگری به نام احمد گفت: با اجازه‌ی جنابعالی سؤال من این است که:

آیا دانشمندان اروپا درباره‌ی

«پیغمبر اسلام» حضرت «محمد» صلی الله علیه و آله

چگونه قضاوت می‌کنند؟

من گفتم: هر قدر چرخ زمانه به جلو می‌رود اعتراف دانشمندان

بزرگ درباره‌ی عظمت «پیغمبر اسلام» صلی الله علیه و آله بیشتر می‌گردد. چگونه

اعتراف نکنند که به گفته‌ی «عباس محمود العقاد» نویسنده و شاعر بزرگ

مصری:

«منزلت» «محمد» صلی الله علیه و آله در تاریخ

آنکه، تاریخ جهان بعد از او تحت تأثیر زمان او

و مرهون کوشش و آئین او است، زیرا اگر

ظهور «محمد» صلی الله علیه و آله و آئین وی نبود هیچ

یک از وقایع جاوید تاریخ که مایه‌ی سعادت و

سرافرازی بشر است بوجود نمی‌آمد. اگر این دُرّ

یتیم که در پانصد و هفتاد و یک سال پس از

تولد حضرت «مسیح» بدنیآ آمد، نمی‌بود، شرق

و غرب جهان گشوده نمی‌شد و جنبش اروپا در

قرون وسطی روی نمی‌داد و جنگهای صلیبی به

وقوع نمی‌پیوست، تا در پی آن ترقی دانشها

پدید آید.

کشف آمریکا و ارتباط بین خاور و باختر

بین اروپائیان و آسیائیان و آفریقائیان و انقلاب

فرانسه و حوادث اجتماعی که در پی آن در آن

سرزمین روی داد و دو جنگ جهانی اخیر همه



سلسله‌ای است که به آن نقطه، منتهی می‌گردد.^(۱)

چگونه می‌توانند برای «پیغمبر اسلام» صلی‌الله‌علیه‌وآله اهمیت بسزائی قائل نباشند با آنکه او دریچه‌های علم و دانش را به روی آنان باز کرد. کلمات دانشمندان و نویسندگان بزرگ بشر درباره‌ی شخصیت آن حضرت به قدری زیاد است که باید کتابی علیحده به این منظور ترتیب داد؛ ولی در پاسخ شما چند جمله از آن کلمات را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم.

۱ - دکتر «کارل مارکس»^(۲) فیلسوف بزرگ آلمانی می‌گوید:

«محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله نمونه‌ی کامل فرماندهی و رمز سیاست است».

۲ - دکتر «واکستون کوستا» دانشمند ایتالیائی می‌گوید:

«محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلان می‌کرد که رسول خدا است و مأمور است دین پاک «ابراهیم» را که مردم، فاسد کرده‌اند اصلاح کند این پرستش خدای یگانه را که «ابراهیم» مؤسس آن بود و بر اثر مرور زمان شده بود دوباره زنده کرد. نظر به اینکه خاتم پیغمبران می‌باشد آنچه را که خداوند بر پیغمبران سلف مانند «موسی» و «داود» فرود آورده تأیید نمود و پیشرفتی که در این راه نصیب او شد دلیل بر یک نیروی شگرف و عظیمی بود.^(۳)

۱ - کتاب راه «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله صفحه‌ی ۲۳۲.

۲ - Marx

۳ - کتاب «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر دیگران.



۳ - «مستر هوبوت ویل» در کتاب خود (المعلم الاکبر) می نویسد:

«(محمّد) صلی الله علیه و آله ششصد سال پس از ظهور مسیح، ظهور کرد و با نیروی خدائی که داشت توانست تمام اوهام را برطرف سازد و بُت پرستی را براندازد. و چون مردی درست کردار و راستگو و بی آلایش بود مردم به او لقب «امین» داده بودند و عزم استواری داشت و با همین مزایا توانست گمراهان را به راه راست هدایت کند.^(۱)

۴ - «مستر مارکودار» نویسنده‌ی معروف می گوید:

«(محمّد) صلی الله علیه و آله با غنی و فقیر یکسان رفتار می کرد. به حقیقت پیغمبر مبارک و میمونی است که خداوند او را برای بشر فرستاده است.^(۲)

۵ - «برناد شاو» نویسنده‌ی معروف انگلیسی می گوید:

«زندگی حیرت آور (محمّد) صلی الله علیه و آله تأثیر عجیبی در من کرده است. بنابراین معتقدم دین او یگانه دینی است که با تمام ادوار زندگی بشری مناسب می باشد و قابلیت آن را دارد که هر دلی را به خود جلب کند. اما من پیش بینی می کنم که اروپا در آینده دین «محمّد» صلی الله علیه و آله را قبول خواهد کرد و آثار آن از حالا نمایان است، زیرا اروپائیان به آن اقبال کرده اند. ما باید «محمّد» صلی الله علیه و آله را نجات

۱ - کتاب «محمّد» صلی الله علیه و آله از نظر دیگران.

۲ - کتاب «محمّد» صلی الله علیه و آله از نظر دیگران.



دهنده‌ی بشریت بدانیم و من معتقد هستم اگر شخصی مانند او متصدی حکومت عالم امروز شود به طور قطع مشکلات آن را حل کرده و صلح و آرامش و سعادت را که جهان کمال احتیاج به آنها دارد فراهم خواهد آورد.

۶ - «مستر جون قنیزات» انگلیسی می‌گوید:

«محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله بزرگترین خیرخواهان نوع بشر است و ظهور «محمّد» - صلی‌الله‌علیه‌وآله نشانه‌ی یکی از عالی‌ترین عقول در تمام عالم می‌باشد. و اگر آسیا بخواهد به فرزندان خود افتخار کند سزاوار است که به این رادمرد بزرگ و بی‌مانند بر جهان افتخار نماید. البته یکی از ظلمهای شدید است اگر بخواهیم حق بزرگواری این مرد را ادا نکنیم، زیرا این همان شخصی است که در هنگام ظهورش عرب در درجه‌ی انحطاط و توحّش بوده که بر ما مخفی نیست و باز می‌بینیم پس از بعثت او و بر اثر انواری که دیانت اسلام در دلهای آنها بی‌شک آن را با میل پذیرفتند چگونه اوضاع آن سامان منقلب شد به همین جهت است که شک در بعثت «محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله را شک در خداوندی که شامل تمام جهان است باید دانست.^(۱)

۷ - «مسیوکروسه» در کتاب «تمدنهای شرق» می‌نویسد:

«محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی شروع به دعوت نمود جوان بلند همت و پاکدامنی بود که برای مشروع مقدّس خود سراسر عزم و اراده

۱ - کتاب «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر دیگران.



بود، او خیلی بزرگتر و عالیت‌تر از یک محیطی بود که در آن زندگی می‌کرد. عرب در آن روز که این مرد بزرگ آنها را بسوی خداپرستی دعوت کرد در منجلا ب بت پرستی غوطه ور بودند و در چنین هنگامی عزم کرد که آنها را بسوی خداپرستی دعوت کند. حالات اجتماعی و روحی قوم عرب نیز بی اندازه بد بود، هرج و مرج عجیبی در بین آنها وجود داشت همدیگر را می‌کشتند و غارت را امری جایز می‌دانستند، اخلاق و عادتشان فاسد بود به طوری که قومی بودند به تمام معنی وحشی، بنابراین تصمیم گرفت که در تحت لوای دعوت خود یک حکومت دموکراسی که ضامن وحدتشان باشد ایجاد نماید و اخلاق و عادتشان را اصلاح کند و از همین ملت وحشی یک جامعه تربیت یافته بوجود آورد.

۸- «ث ل» که از دانشمندان بزرگ هند است می‌گوید:

«وقتی در امر «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله تأمل می‌کنم از عزم و اراده‌ی این مرد بزرگ که میان یک ملت زمام گسیخته و بداخلاق و بت پرست پرورش یافته در شگفت می‌مانم، زیرا همه می‌دانیم که او تنها و بدون هیچ مساعدی باکمال مردانگی و بدون ترس و واهمه برای تغییر اوضاع آن محیط فاسد قیام کرد و از کشته شدن نترسید و به وعده‌ای که به او داده شد اهمیت نداد. ما می‌خواهیم بدانیم این نیروی عجیب را چه کسی به این مرد عربی داده و آن قوه‌ی بیان و نفوذ کلمه را از کجا آورده و با چه وسیله‌ای توانست بردگان را از قید غلامی آزاد کند و این



اتحاد بی‌مانند را میان طبقات بردگان و اشراف و توده برقرار سازد و آنها را دوست و برادر نماید، در صورتی که ما هنوز در هندوستان برای دست مالیدن به بدن گاو خونریزی می‌کنیم و هنوز نتوانستیم ورود به بتخانه‌ها را برای هندوهای برگشته از دین جایز بدانیم. ما می‌خواهیم بدانیم که «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله این نیروی شگرف را از کجا بدست آورده و آن زندگی سراسر افتخار سرچشمه‌اش در کجا است! کشور هندوستان هنوز دچار شرابخواری و استعمال مسکرات است و این پندهای حکیمانه که از بزرگان دین «هندو» به ما داده شده کوچکترین اثر در جلوگیری از استعمال الكل ندارد، در صورتی که مطابق گفته‌ی کتابهای قدیم. «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله همین که شراب را حرام کرد پیروان و یارانش هر کجا ظرف خمر و شراب دیدند شکستند و دور ریختند. می‌خواهیم بگوئیم در «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله قوه‌ی مرموزی بود که مانند «مانیتسم» تأثیر داشت، آیا این قوه کجا بود؟ ما نمی‌دانیم، ولی همین قدر آثار آن را مشاهده می‌کنیم، زیرا با همین قوه بود که «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله توانست آن ملت زمام گسیخته را با هم متحد کند و ملت واحدی از آنها بوجود آورد و از توحش و نادانی آنها را نجات دهد و به آنها عظمت و اقتدار بخشد و بر تمام ملل جهان سروری و حکمفرمائی کند آن روز بود که ملت عربی توانست حاکم بر مدنیت جهان شود و ابواب دانش را بر جهانیان باز کند و با



همت او بود که زبان عربی زبان علم و ادب و راهنما و مربی بشر گردد و همان تربیت عربی اسلامی بود که در آسیا و اروپا یک اجتماعی تازه و یک مدنیت بی‌مانندی ایجاد کرده خدمت‌های شایانی به انسانیت نمود.

«ای» (محمد) صلی‌الله‌علیه‌وآله ای پیغمبر بر حق که نیروی بی‌مانند تو از مصدر جلال خداوندی و از عالم غیب و ابدیت سرچشمه گرفته، من با کمال فروتنی در برابر عظمت تو سر فرود می‌آورم».^(۱)

۹ - «ادوار مونیسته» رئیس دانشگاه «ژنو» می‌گوید:

«محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی بود به همان معنی که قدماء بنی‌اسرائیل می‌گویند، او از یک عقیده‌ی خالص که هیچ بستگی با بت پرستی نداشت دفاع می‌کرد، تمام سعی و کوشش این مرد برای نجات دادن ملتش از یک دین بی‌معنی و بی‌اعتباری بود، می‌خواست آنها را از منجلا بفساد عقیده نجات دهد، بنابراین ممکن نیست در راستی و اخلاص و شور خداپرستی که سراسر وجودش را گرفته بود شک آورد».^(۲)

۱۰ - «لوئی توماس» نویسنده‌ی معروف آمریکائی می‌گوید:

«کمتر خانواده‌ای در عربستان دیده می‌شود که نام یکی از فرزندان خود را «محمد» نگذارد و اصولاً انتشار این نام در عالم بیشتر از

۱ - کتاب «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر دیگران.

۲ - اتحاد و دوستی در اسلام.



انتشار «پطرس» و «یوحنا» است. «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله پیغمبر عرب، اوّل کسی بود که وحدت ملّی عرب را عملی نمود و آن قبائل را در زیر یک پرچم گرد آورد. و عجب در این است که در هنگامی که ظهور نمود نه تنها عربستان بلکه سراسر جهان محتاج به ظهورش بود و با قوّه و اعمال نفوذ وحدت عرب را ایجاد نکرد بلکه بر اثر کلام شیرین و اخلاق نیک خود قلوب این قوم را تسخیر کرد تا از روی میل از او پیروی کرده و به گفته‌هایش ایمان آوردند.

«الحق می‌توان گفت که فرزند مگّه صفائی داشت که در سایر پیغمبران یافت نمی‌شد.

در او نیروئی بود که با آن میان دل‌های متفرّق، ایجاد ائتلاف می‌کرد و به طوری آنها را متحد می‌نمود که پندار و احساس در حکم یک دل بود».^(۱)

۱۱ - «گوستاو لوبون»^(۲) مورّخ معروف فرانسوی می‌گوید:

«برخلاف آنچه درباره‌ی «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته می‌شود این مرد، با کمال بزرگواری و بردباری و حُسن اخلاق با بردگان رفتار نموده است».^(۳)

۱۲ - «برجیس سال» انگلیسی می‌گوید:

«محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله بهترین و نیکوترین

۱ - کتاب «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر دیگران.

۳ - کتاب مناظره‌ی دکتر و پیر.

۲ - Dr Gustav Lebon



اخلاق را داشت و کاملاً بر عکس آن بود که دشمنانش او را معترفی می‌کنند، او منزّه از هر بدی و پلیدی بود او کسی بود که برای اصلاح اخلاق بشر قیام نمود»^(۱).

۱۳ - «نیک» که یکی از استادان نامی است اظهار می‌دارد که:

«هیچ عبارتی بهتر از این عبارت نیست، که: «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله استاد بزرگ عالی‌مقام بشر است».

او می‌گوید: «مردم همه عیال خداوند می‌باشند و محبوبترین آنها نزد خداوند محبوبترین آنها است نزد عیال او، یکی از تعالیم بی‌مانندی که این پیغمبر بزرگوار به مردم داد و خدمت قابل تقدیری به بشریت نمود «تحریم استعمال الکحل» است که بواسطه‌ی آن در مدّت چهارده قرن هزاران میلیون نفوس بشری را از شرّ این سمّ کشنده که خود، مخترع آن بودند نجات داد و همین دستور یکی از معجزات دین «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله است، زیرا ما به چشم خود دیدیم آمریکا برای تحریم الکحل چه کوششهای بیهوده نمود و نتیجه نگرفت، ولی «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن نفوذ معنوی و قوّه ادبی توانست پیروان خود را از نوشیدن این مایع مهلک باز دارد و به راستی ممکن نیست زندگانی تاریخی «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله را بهتر از آنچه خداوند تعریف کرده است معترفی نمود. خداوند عالم درباره‌ی پیغمبر خود می‌فرماید: «منظور ما از فرستادن تو جز این نبود که



برای عالمیان رحمتی باشی».^(۱)

خود پیغمبر نیز با رفتاری که داشت ثابت نمود که برای زیردستان و نیازمندان به کمک و ناتوان بزرگتر رحمتی می باشد.

«محمّد» صلی الله علیه و آله برای بی پدران و درماندگان و بدبختان و ستمدیدگان و ناتوانان و کودکان و مرض داران و تمام بینوایان و کارگران زحمتکش رحمتی بود، این رحمت نیز شامل زنان می باشد و این طبقه بهره‌ی بزرگی از آن برده‌اند بنابراین خیلی بجا و سزاوار است که از روی اخلاص و عقیده و حسرت بگوئیم خداوندا درود بی پایان خود را بر «محمّد» صلی الله علیه و آله و یاران و پیروانش بفرست».^(۲)

۱۴ - دکتر «شبلی شمیل» دانشمند بزرگ و فیلسوف معروف مصری که

از مادیین قرون اخیر است در نامه‌ای که به «سید محمّد رشیدرضا» صاحب تفسیر «المنار» می نویسد، می گوید:

«ای غزالی عصر سید محمّد رشید تو به «محمّد» صلی الله علیه و آله چون پیغمبر است می نگری و او را عظیم و بزرگ می دانی، ولی من به او چون یکی از افراد بشر است می نگرم و او را بزرگتر از آنچه تصوّر کنی می دانم اگر چه در اعتقاد، من و تو با هم جدا هستیم ولی در پایه‌ی عقل و خرد و گفتار راست و منصفانه و

۱ - «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۱۰۷.

۲ - کتاب «محمّد» صلی الله علیه و آله از نظر دیگران.



بی طرفانه به هم نزدیک هستیم».

۱۵ - «جان دیون پورت» انگلیسی در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد»

صلی الله علیه و آله می نویسد:

«عقیده و ایمان «محمد» صلی الله علیه و آله از شوائب سوءظن و ابهام و تردیدی مبری بوده است».

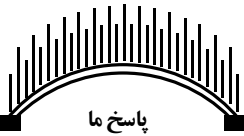
۱۶ - «لردیدلی» در کتاب «ندای اسلام در عرب» می نویسد:

«محمد» (صلی الله علیه و آله) دارای طمأنینه و وقار و خصائص بی شمار و مخالف با تمام خرافات و موهومات و بی دینیها بود، پایه و اساس دین پاک «محمد» صلی الله علیه و آله قرآن می باشد که مشتمل بر تمام مسائل اجتماعی و احکام و قوانین الهی برای ایجاد آسایش و راحتی بشر است.

بشر آن روز و امروز احتیاج به یک راهنمای بزرگ داشته و دارد تا به سر منزل سعادت و حقیقت ابدی برسد، این راهنمای بزرگ در شبه جزیره العرب ظاهر شد و کتاب محکمی پیش روی بشر گذاشت که لیاقت و قابلیت رهبری را دارا بود. ما طالبیم که دین خدا برای ما ایجاد عدالت اجتماعی و مساوات نماید و حریتی که میان تمام اقوام حکمفرما باشد داشته باشیم».^(۱)

۱۷ - «ولتر» دانشمند معروف فرانسوی می گوید:

«لوتر» لیاقت آن را ندارد که بند کفش



«محمد» صلی الله علیه و آله را بگشاید».^(۱)

۱۸ - «گوته» آلمانی می نویسد:

«سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده‌ی آن دور نگه داشته‌اند، اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده و پرده جهل و تعصب نابجا را دریده‌ایم عظمت احکام دین «محمد» صلی الله علیه و آله را بهتر متوجه می شویم و در مقابل عظمت این مرد بیشتر سر تعظیم فرود می آوریم».^(۲)

۱۹ - «لامارتین» فرانسوی (۱۷۹۰ - ۱۸۶۹) در کتاب تاریخ ترکیه

می نگارد:

«هیچ یک از اولاد آدم مثل «محمد» صلی الله علیه و آله در اندک مدتی نتوانسته است چنین انقلاب بزرگی در عالم ایجاد نماید. اگر بزرگی هدف، کمی وسائل و عظمت نتیجه را برای یک نابغه‌ی بشری مقیاس بگیریم، در تاریخ مانند «محمد» صلی الله علیه و آله نمی توان پیدا کرد...»

«محمد» صلی الله علیه و آله در ثلث ارض مسکون امپراطوریها، ارتشها، قوانین، خاندانها و توده‌های عظیم بشری را به حرکت در آورد، بیشتر و با عظمت تر از آن، عقلها، فکرها،

۱ - کتاب «محمد» صلی الله علیه و آله از نظر دیگران.

۲ - کتاب «محمد» صلی الله علیه و آله از نظر دیگران.



عقیده‌ها و ارواح را به نهضت در آورد».^(۱)
 ۲۰ - «سرجان ملکم» افسر انگلیسی (۱۷۶۹ - ۱۸۳۳) در تاریخ ایران
 می‌نویسد:

«محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله ظهور کرد و دینش
 به سرعتی منتشر شد، که می‌توان گفت که
 شروع نشده شیوع یافت و این بزرگوار هنوز به
 قید حیات بود که جمیع عربستان را مطیع
 شریعت خود دید و...».^(۲)

این بود پاره‌ای از گفتار دانشمندان بزرگ اروپا با آنکه هیچ یک از
 آنان معتقد بدین مقدّس اسلام نبوده‌اند و صدها از این نمونه گفتار از
 دانشمندان بزرگ دیگر در این موضوع وجود دارد که برای اختصار از نقل
 آن صرف نظر می‌کنم.

احمد گفت: از لطف شما بسیار ممنونم و البتّه بدانید که خدمت بزرگی
 به من نموده و مرا از شک و تردید نسبت به «پیغمبر اسلام» نجات
 بخشیده‌اید.

۱ - کتاب «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر دیگران.

۲ - تاریخ ایران.



دانشجوی دیگری به نام منوچهر گفت:

آیا علت تحریم زینت طلا برای

مردان چیست؟

من گفتم: کراراً این سؤال را از ما نموده‌اند و ما در اینجا باید مقدمه‌ی یک اصل کلی و وجدانی را درباره‌ی فلسفه‌ی احکام، شرح دهیم و آن این است.

فطرتاً بشر در مقابل دانشمندان جهان فی‌الجمله تسلیم و تعبدی را در خود احساس می‌کند.

مثلاً شخصی مریض نزد طبیبی که می‌رود هیچگاه از فلسفه‌ی دستورات طبی او پرسش نمی‌کند، با آنکه احتمال اشتباه و خطا هم درباره‌ی او می‌دهد. بدیهی است که هر قدر اطمینان انسان به احاطه‌ی علمی و دقت نظر و حسن نیت طرف بیشتر شود روحیه‌ی تعبد وی نسبت به او کاملتر می‌گردد.



ما مردم مسلمان پس از اعتقاد به آنکه «پیغمبر اسلام» صلی الله علیه و آله از منبع علم پروردگار وحی می گرفته و حکمی را پیش از خود به مسلمانان دستور نمی داده و در تمام احکام مصالح آنان را منظور داشته و هیچگونه خطا و اشتباهی از او سر نزده است، باید به حکم فطرت در مقابل دستورات و احکام دین مقدس اسلام تعبد کنیم و اگر علت حکمی را کاملاً درک نکردیم از پذیرفتن آن امتناع نورزیم.

منوچهر گفت: این مطلب صد درصد صحیح است و قابل تردید نیست ولی انسان همان طور که دارای این فطرت است در مقابل حس کنجکاوی و فهمیدن مطالب عالیه را هم دارد، اگر شما بگوئید که مردم مسلمان حق فهمیدن فلسفه احکام را ندارند راه درک قسمتی از علم و دانش را به روی آنان بسته اید.

من گفتم: ما نمی گوئیم مسلمان حق فهمیدن فلسفه احکام را ندارد، بلکه از دستورات قرآن و اسلام کاملاً استفاده می شود که باید تا جایی که برای او ممکن است در پی تحصیل علم و دانش حرکت کند، ولی می گوئیم احیاناً اگر جوان مسلمانی به فکر خود فشار آورد و فلسفه حکمی را نفهمید نباید از انجام آن عمل کوتاهی کند.

چون بسیار دیده شده که اگر مثلاً به جوانی گفته شود فلان عمل را اسلام حرام کرده، در جواب می گوید: چون من علت حرمت آن را درک نمی کنم، قبول نمی کنم.

منوچهر گفت: کاملاً صحیح است البته



اشتباهی که ما جوانان را به این سخنان وادار کرده این است که: معتقدیم هر موضوعی که فلسفه‌اش را درک نکردیم حقیقت و واقعیت ندارد، با آنکه به اقرار دانشمندان بزرگ میلیونها اسرار و رموز در عالم خلقت است که هنوز بشر به آنها دست نیافته است.

«نیوتن» مکتشف معروف می‌گوید:

«خردسالی هستم که در کنار دریا ایستاده گاهی یک ماشین و یا سنگ بزّاقی می‌بینم ولی در مقابل او دریای بی‌کران معرفت، مجهول است».^(۱)

«انیشتن» فیلسوف و ریاضیدان معروف جهان مکرّر اقرار کرده که:

«ما چیزی هنوز از عالم پر اسرار درک نکرده‌ایم».^(۲)

«موريس متزلینگ»^(۳) در کتاب «دنیای دیگر» صفحه‌ی ۵۶ می‌گوید:

«من چقدر باید تکرار کنم که چیزی نمی‌دانم و چقدر باید تکرار کنم که هیچ کس چیزی نمی‌داند».^(۴)

حتّی فلاسفه‌ی معروف جهان که هر چه دانشمندان بزرگ روز بدست آورده‌اند در اثر زحمات و افکار روشن آنان بوده است نسبت به حقائق جهان آفرینش اظهار نادانی نموده‌اند.

۲ - ارتباط انسان و جهان.

۱ - ارتباط انسان و جهان.

۴ - دنیای دیگر.

۳ - M Maetelinek



«سقراط» فیلسوف معروف یونان می‌گوید:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

«بوعلی سینا» بزرگترین فیلسوف ایرانی گفته است:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانسته ولی موی شکافت
و نیز می‌گوید:

یموت و لیس له حاصل سوی علمه انه ما علم^(۱)

و قرآن هم این حقیقت را تأیید کرده که می‌فرماید:

«جز اندکی از علم و دانش به شما چیزی نداده‌ایم».^(۲)

من گفتم: بسیار خرسندیم که با جوانی روشنفکر و پر اطلاع روبرو شده‌ایم پس بنابر آنچه از دانشمندان و فلاسفه نقل کردید ممکن است هر چه بشر کوشش کند از فلسفه حکمی از احکام آگاه نشود ولی در عین حال کمتر دستوری از اسلام به چشم می‌خورد که فطرت پاک نتواند تا حدی به فلسفه آن پی نبرد، مثلاً درباره همین موضوعی که سؤال فرمودید یعنی فلسفه تحریم طلا برای مرد گفته‌اند:

«از شیر حمله خوش بود و از غزال رم» چون مرد بیشتر از زن کارهای پر زحمت و آلوده‌کننده را به عهده دارد لذا از او زینت و آرایش سزاوار نیست، ولی زن چون برای تحریک شهوت شوهر خود و اعمالی

۱ - ارتباط انسان و جهان.

۲ - «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» سوره اسری، آیه ۸۵.



که با زینت و آرایش منافات ندارد خلقت شده از او زینت و زیور مطلوب است، ولی در عین حال پرواضح است که نمی‌توان این علت را تنها فلسفه تحریم استعمال طلا برای مرد دانست.

دانشجوی چهارمی به نام «محسن» که کاملاً در این مدّت از قیافه‌اش پیدا بود ناراحت است و مایل است هر چه زودتر سؤال خود را در مجلس مطرح کند با شتابزدگی عجیبی گفت: «آقا ببخشید سؤال بنده این است که چرا باید ما مردم مسلمان تا این حدّ برای قرآن احترام قائل باشیم با آنکه بنده که یک نفر دانشجویم به چند آیه از قرآن اعتراض دارم، مثلاً دیده می‌شود که گاهی «بسم‌الله» اول سوره «برائت» در وسط سوره «نمل» افتاده و گاهی در سوره «یوسف» ملاحظه می‌کنیم که فاعل مؤنث برای فعل مذکر آورده شده که می‌فرماید: «وَقَالَ نِسْوَةٌ» با آنکه نسوه مؤنث است و باید گفته شود «وَقَالَتِ نِسْوَةٌ» و گاهی می‌گوید: «در این قرآن نام همه چیز برده شده و هیچ چیز فروگذار نشده است، با آنکه در جای دیگر گفته: قَصَبَهُائِیْ از پیغمبران را در آن نقل نکرده‌ایم، یا مگر حیوان قحط بود که به شتر مثل بزنند و بگویند: ^(۱) آیا این چنین کتابی قابل

۱ - «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» سوره غاشیه، آیه ۱۷.



ستایش است؟»

من گفتم: دوست محترم خیلی تند رفتید، این سؤال که در واقع (اعتراض به قرآن بود) شما را یک مرد خودخواه و متکی به دانش خود معرفی می‌کرد، با آنکه از نظر روانی هر چه سؤال کننده بتواند خود را بیشتر برای شنیدن پاسخ مهیا کند جواب دهنده بهتر معلومات خود را در اختیار او می‌گذارد.

«(علی)» (علیه السلام) رهبر عالیقدر مسلمانان به کسی که می‌خواست از او باتکبر پرسش کند فرمود:

«(سَلْ تَفْقَهًا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتًا)». یعنی: برای درک حقیقت و پاسخ سؤال خود، پرسش کن نه از روی تکبر و خودخواهی.

محسن گفت: عذر می‌خواهم بنده منظورم این بود که برای چه باید تا این حد قرآن نزد ما محترم باشد و پاسخ این مشکلات در آیات قرآن چیست؟

اساسی‌ترین موضوعی که فطرت بشر بر آن گواه است تواضع در مقابل علم و دانش است هر فردی طبعاً خواستار معلوماتی است، دانشمندان از نظر مردم محترمند، هر کتابی که بیشتر جنبه علمی در او رعایت شده باشد، در میان مردم عالم بهتر مورد قبول واقع می‌گردد.

قرآن تنها کتابی است که از روز پیدایش به تصدیق بیشتر دانشمندان بزرگ غیرمسلمان رشته‌های مختلف علوم را بیان کرده و کتابی هنوز به



پایه آن نرسیده است، قرآن ۱۴۰۰ سال است که فریاد می‌زند «هیچ بشری نمی‌تواند یک چنین مجموعه‌ای از علم و دانش بیاورد» در برابر با آن همه پیشرفت فکری و ترقی فرهنگ هنوز کسی به این فریاد پاسخ نداده است و هر چه دانش به جلو می‌رود عظمت قرآن در نظر دانشمندان اروپا جلوه‌گر می‌شود و در مقابل قرآن بهتر سر تعظیم فرود می‌آورند.

«گوته آلمانی»^(۱) می‌گوید:

«اگر تعالیم و حقایق اسلام این یک مشت قوانین و دستورات زندگی که در قرآن مستور است می‌باشد پس همه ما مسلمانیم».

«بلر» خاورشناس معروف می‌گوید:

«قرآن بزودی الی‌الابد بی‌معارض و دشمن خواهد شد، حقایق و قوانین ارشاد و هدایت بی‌نظیری از او ظاهر خواهد گردید، هر کس پیروی قرآن کند حیاتی گوارا و شیرین خواهد داشت».

«سرویلیام موئر» مورخ شهیر انگلیسی می‌گوید:

«قرآن کتابی است پر از دلائل سرشار منطقی، و مسائل بی‌شمار علمی آن فراترین گفتار، با براهین کاملاً قطعی درباره وجود خدا و



راهنمایی بر عظمت آفریننده بی‌همتا، با ما سخن آغاز می‌کند، قوانین قضائی و حقوقی، دستورات حیاتی و زندگی مقررات مذهبی و دینی طوری در این کتاب با عبارات سلیس و روان تنظیم شده است که خواننده را تحت تأثیر سحر خود قرار می‌دهد و از حیات تا ممات و از مردن تا زنده شدن را یادآوری کرده است.

«ژان داون پورت» می‌نویسد:

«قرآن کتابی است که از آغاز تا پایان با شهود کامل از پنهانیه‌ها و غیرپنهانیه‌ها سخن می‌گوید و بیماریهای روحی و اجتماعی را تداوی و چاره‌جویی نموده و در عین حال جلوگیری از مفسد اخلاقی و کردارهای زشت و تبه‌کاریها می‌نماید و انسان را به کارهای نیک و شایسته تشویق و تبلیغ می‌کند».

«سدیو» مستشرق فرانسوی در کتاب «تاریخ عرب» می‌نویسد:

«قرآن از آداب و حکم و تعلیم و تربیت و پند و اندرز و آموزش و پرورش و هزاران امور ضروری دیگر چیزی فروگذار نکرده است، همه را گفته، ولی چه گفته‌ها که نه با دژش توان برابر و نه به ارزشش توان سنجید. غرض او از این گفتار هدایت مردم، نشان دادن راه حق و طریق صواب بوده است. از اصول پاکیزگی و نظافت نیز در این گلچین الهی چیزی



ناگفته نمانده است. تمام مبادی و اصول ادیان
سالفه در آن دیده می‌شود».

«ژول لابوم» فرانسوی می‌گوید:

«ای مردم در قرآن دقت کنید تا حقایق
آن بر شما آشکار شود. این همه علوم فنون که
اعراب کسب کرده‌اند این همه کاخ دانشها و
بینشها که اعراب وحشی بنیاد نموده‌اند، اساس
و شالوده آن را قرآن ریخته، سپس مسلمین بالا
برده‌اند وانگهی اینها همه نه‌ری بیش از آن
همه انهار بزرگ قرآن نمی‌باشد».

بالاخره از این قبیل کلمات و اعترافات به قدری در کتب دانشمندان
معروف غیرمسلمان جهان فراوان است که اگر بخواهیم آنها را جمع‌آوری
کنیم خود کتاب مستقل می‌گردد.

محسن گفت: شما می‌فرمائید که ما
نفهمیده و نسنجیده از افکار اروپائیان تقلید و
پیروی کنیم؟

من گفتم: رفیق عزیز درست است که این چنین عملی صحیح نیست،
ولی از شما سؤال می‌کنم که اگر جمعی از دانشمندان بزرگ که از من و شما
عمیق‌تر بوده‌اند آن هم بیگانه از دین مقدّس اسلام، فقط به منظور قدردانی
از علم و دانش این چنین اعترافات را بنمایند، آیا دلیل نمی‌شود که حتماً
از قرآن بهره‌های فراوانی برده‌اند که این‌گونه تعظیم آن را لازم
می‌شمارند.



محسن گفت: البتّه ما هم منکر مطالب علمی قرآن نیستیم و می‌دانیم تنها مجموعه‌ای که مستقیماً سعادت بشر را به عهده دارد قرآن است؛ ولی آنچنان که خود قرآن می‌گوید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^(۱).

ما در قرآن دقت نمودیم و چون خلاف بسیاری در آیات آن دیدیم می‌گوئیم اگر این قرآن از ناحیه خدای دانا بود این اختلاف در آن وجود نداشت.

من گفتم: ممکن است گوشه‌ای از آن تناقضات و اختلافات را بیان کنید.

محسن گفت: در اوّل سخن چند جمله‌ای را به عرض رساندم.

من گفتم: با آن همه دقتی که در آن فرموده‌اید بیشتر از این اختلاف ندیده‌اید.

محسن دفتری از جیب خود بیرون آورد پس از مطالعه در یادداشتهای خود گفت: خیر، چیزی فعلاً به نظر نمی‌رسد.

من گفتم: دوست محترم خوب شد زود خیال ما را راحت کردید، این گونه که شما فرمودید: «ما دقت در قرآن کرده و در آیات آن اختلاف



زیادی دیده‌ایم» من گمان کردم حالا باید تا صبح جواب اشکالات شما را بدهم اینها که فرمودید یک مشت اشتباهات بیش نبوده و با خواست خدا یک یک آنها را مشروحاً برایتان بیان می‌کنم.

اول: فرمودید که «بسم الله» اول سورة «برائت» چرا در وسط سورة «نمل» افتاده، در جواب عرض می‌کنیم سورة «برائت» چون برای تهدید مشرکین و کفار و اعلام جنگ نازل شده و «بسم الله» نشانه رحمت و صلح است در اول آن سورة این کلمه گفته نشده است. و اما ذکر «بسم الله» در وسط سورة «نمل» در شروع نامه‌ای است که حضرت «سلیمان» به ملکه سبا «بلقیس» می‌نویسد و قرآن متن آن نامه را نقل می‌کند «بسم الله» آن را هم که در صدر نامه بوده یاد آور شده است و ابداً این «بسم الله» با «بسم الله» اول سورة «برائت» ارتباطی ندارد.

دوم: فرمودید چرا در سورة «یوسف» پروردگار فرموده «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ»^(۱) و حال آنکه از نظر ادبی باید گفته شود «وَقَالَتْ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» همه ادبا گفته‌اند که در نسوة دو تأنیث وجود دارد یکی تأنیث لفظی و دیگر تأنیث حقیقی و نیز مسلم است که می‌توان بر این چنین کلمه‌ای هم احکام تأنیث لفظی را آورد و هم احکام تأنیث غیر حقیقی وقتی فاعل اسم ظاهر باشد دو وجه جائز است پس از نظر ادبی فرقی بین این دو جمله «قَالَتْ نِسْوَةٌ» «وَقَالَ نِسْوَةٌ» نمی‌باشد.

سوم: بین دو آیه «وَلَا رَظْظٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^(۲) و آیه «وَرُسُلًا قَدْ

۲ - سورة انعام، آیه ۵۹.

۱ - سورة يوسف، آیه ۳۰.



قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»^(۱) را خواسته بودید که در همین (در همین شماره قبلاً توضیح داده شده).

چهارم: سؤال فرمودید (مگر حیوان قحط بود که قرآن برای اثبات توحید مثل به شتر می زند) و می گوید:
«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ».

یعنی: آیا نگاه به شتر نمی کنید چگونه خلق شده!

آری دوست محترم، حیوانی که دو صفت کاملاً متضاد در او جمع شده باشد و آثار قدرت پروردگار برای همه کس به طور واضح در او ظاهر باشد بمانند این حیوان وجود ندارد.

شتر از سایر حیوانات اهلی پر زورتر و قویتر است و می تواند با یک حمله جمع کثیری را از بین ببرد و خود را از زیر بار تحمیل و تجاوزات بشر نجات دهد و برای خود زندگی آسوده ای در بیابانها انتخاب کند و به گیاه و خار صحرا اکتفا نماید. ولی در عین حال پروردگار قادر متعال او را به قدری خاضع و رام کرده که اگر صدها شتر را به ریسمانی ببندند و سر ریسمان را بدست طفل خردسالی بدهند همه شتران از او فرمان برداری می کنند.

پر واضح است حیوانی که عقل و خرد در او حکومت نمی کند، آشنائی با صفات نیک و بد ندارد، ترجیح تواضع و فروتنی را بر تکبر و خودخواهی نمی فهمد، ولی تمام قدرت خود را در خدمت به بشر صرف



می‌کند و با داشتن زور و دفاع از خود این چنین در مقابل کوچکترین فرد انسان خاضع می‌باشد، جز این نیست که پروردگار قادر حکیم برای رفاه حال بشر او را این گونه رام نموده و چون درباره حیوانات دیگر تا این حد قدرت نمائی واضحی که همه کس بزودی متوجه گردد ننموده نام او را در قرآن به عنوان نشانه عظمت خود یاد آور شده است تا همه افراد از عالی و دانی به عظمت و قدرت خالق خود اقرار کنند و به این وسیله او را کاملاً بشناسند.

محسن گفت: از پاسخ جنابعالی که مرا از این گونه اشتباهات رهائی بخشیدید ممنونم و امید است بتوانم بیشتر، از این کانون استفاده نمایم.

دانشجوی پنجم به نام «محمد» گفت:
استاد محترم سؤال بنده اگر چه ممکن است از نظر رفقا زیاد ارزنده نباشد ولی چون عهده‌ای است که مراناراحت کرده به عرض می‌رسانم و آن سؤال این است:
آیا میکروبهای مضر و درندگان و بعضی حشرات موزی که وجودشان برای اجتماع و نوع بشر ضرر دارد چرا خلق شده‌اند؟

من گفتم: اتفاقاً به خلاف آنچه جنابعالی روی حس بدبینی و سوءظن به خود گمان کرده‌اید، این سؤال بسیار ارزنده است و کراراً جوانان دانشجو و روشنفکر از ما تقاضای پاسخ آن را نموده‌اند و ما هم به منظور انجام وظیفه‌ای که به عهده داریم در همین کانون جوابهای متناسب با فهم



آنان به آنها داده‌ایم که خلاصه‌اش این است.

ما مردم مسلمان به حکم آیات و روایات فراوانی که در دست داریم معتقدیم که همه موجودات عالم روی مصالح و حکمی خلق شده‌اند و تمامی آنها به نفع بشر و برای او آفریده شده‌اند و هنوز انسان نتوانسته است کاملاً به فوائد آنها پی‌ببرد، چه بسا در قرنهای بعد متفکرین بتوانند بوسیله پیشرفت علم و فرهنگ به رموز و اسرار پشت پرده امروز آشنا شوند، چنانکه صدها مطالب مجهول یک قرن قبل، امروز برای بشر کشف شده که مردم آن زمان آنها را درک نکرده بودند.

مثلاً همین میکروبهای مضر که از نام آنها جنابعالی گمان کرده‌اید که جز ضرر برای بشر چیز دیگری ندارند، در یک قرن و نیم قبل نامی از آنها در میان دانشمندان و فلاسفه بشری نبود.^(۱) ولی پس از پیدایش پاستور و میکروسکوپیهای قوی توانستند به این جانداران ذره‌بینی پی ببرند و آنها را با چشم مسلح ببینند و پس از آزمایشهای زیاد متوجه شوند که بعضی از میکروبها برای بشر و سائر حیوانات بسیار نافع‌اند و ابداً وجودشان ضرری ندارد.

میکروبهای بی‌آزار

مثلاً باکتریهای بی‌آزار که یک نوع از میکروبها می‌باشند یکی از

۱ - ولی در سخنان پیشوایان اسلام از هزار و سیصد سال قبل به خصوصیات و حالات

میکروبها کاملاً اشاره شده است.



فعالیت‌های روزمرهٔ آنان این است که: لاشه‌های حیوانات و فضولات و کثافات را از صورت اصلی خود خارج کرده و آنها را تجزیه نموده و تبدیل به مواد حیاتی مانند «اکسیژن، ازت، تیروژن، کربن» می‌کنند. پر واضح است که اگر این خدمت بزرگ انجام نمی‌شد بشر و سائر حیوانات زندگانی را خاتمه می‌دادند و آن قدر فضولات و لاشهٔ حیوانات و کثافات زیاد بود که سطح زمین جای سکونت برای بشر نداشت و مواد حیاتی از دست رفته جای خالی خود را پر نمی‌کرد در نتیجه بشر از ادامهٔ حیات محروم می‌شد.

میکروب‌های مضر

اما بعضی از میکروب‌ها که با نظر سطحی مضر تشخیص داده شده‌اند باز به قدری برای بشر نافعند که اگر میکروب‌های مضر وجود نداشتند به گفتهٔ یکی از دانشمندان «اندازهٔ قد انسان از ۸۰ سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد». محمد: (پس از تبسمی رو به رفقای خود کرد و گفت) حرف تازه‌ای از استاد می‌شنویم، این دو موضوع چه ارتباطی بایکدیگر دارند، مگر میکروب‌های مضر قد انسان را هم بلند می‌کنند؟

من گفتم: عجله فرمودید دانشمندی که این ادعا را کرده بی‌اساس نبوده و کاملاً مطلب خود را توضیح داده است.



قدرت خدا را ببینید

این موضوع مسلّم شده که میکروبهای زیان‌بخش در هوا و غذاهای فاسد و جاهای کثیف به تعداد زیادی وجود دارند و هر روز صدها مرتبه از راههای مختلف به داخل بدن انسان وارد می‌شوند، به مجرد ورود مشغول تولید مثل و زاد و ولد می‌گردند و خود را مهیّا برای دفاع از دشمن می‌نمایند، ولی به این ایده و آرزو نمی‌رسند. گلبولهای سفید که در هر میلیمتر مکعب خون تقریباً ۸۰ هزار وجود دارند قبل از آنکه آنها خود را مهیّای نبرد کنند به مبارزه با آنان برمی‌خیزند و آنها را محاصره کرده و پیشروی آنان را متوقف می‌سازند. شاید دیده باشید که اگر بریدگی در بدن شما پیدا شود و میکروبها بخواهند از آن راه به داخل بدن شما سرایت کنند اطراف آن بریدگی ماده سفیدی پیدا می‌شود، این همان گلبولهای سفید است که برای محاصره دشمن آمده‌اند که در مرحله اوّل گلبولهای سفید با پیکر لزجی و حالت کشداری خود حلقه‌وار میکروب را در برگرفته و هر چه بتوانند از آن میکروبها در خود هضم می‌کنند و سپس از خود سمومی ترشح می‌نمایند که در نتیجه همه آنها از بین می‌روند.

تعجب اینجا است: که گلبولهای سفید با آن ریزی اندام در مقابل هر یک از میکروبها سم مخصوصی به کار می‌برند، که آن سم برای میکروبهای دیگری فائده است، لذا وقتی می‌خواهند سر می برای بیماری



«وبا» مثلاً تهیه کنند در بدن یک حیوان سالم قدر کمی از میکروب مرض «وبا» تزریق می کنند تا در نتیجه گلبولهای سفیدی که در خون آن حیوان شناورند مشغول سمپاشی شوند، در این موقع دانشمندان از فرصت استفاده کرده با دستگاه مخصوصی آن سموم را جمع آوری می نمایند و به صورت سرم ضدّ بیماری «وبا» در می آورند.

محمد گفت: رفقا! واقعاً استفاده کردیم این مطالب مرا به قدری متوجّه خالق که این نظم فوق العاده عجیب را در بدن یک انسان ایجاد کرده نمود که دیگر بر عقل رشید محال می دانم پس از دیدن این نظم آمیخته با حکمت معتقد به خدا نشود و او را پرستش نکند!

ولی هیچ می دانید که هنوز استاد محترم جواب سؤال بنده را نداده اند، زیرا من عرض کردم که قد کشیدن انسان و نموّ بدنی او چه ارتباط بوجود میکروب مضر دارد.

من گفتم: باز هم عجله فرمودید، بنده این مقدمه را به عرض رساندم که ذهن شما را برای پاسخ آماده نمایم.

دانشمندان علم فیزیولوژی می گویند که:

اگر حملات پی در پی میکروبهای مضر نبود گلبولهای سفید و سائر قوای بدن کمتر فعالیت می کردند و رفته رفته قوای خود را از دست می دادند و در نتیجه بدن انسان رشد



معمولی خود را از دست می‌داد و دلیل بر این مطلب این است که وقتی احتمال بیماری در بدن انسان داده می‌شود «واکسن» آن مرض را در بدن انسان تزریق می‌کنند و به این وسیله از آن مرض جلوگیری می‌نمایند.

توضیح آنکه: مثلاً اگر بیماری سل در میان مردم شایع شود میکروب ضعیف شده آن بیماری را تهیه می‌کنند و به بدن افراد سالم تزریق می‌نمایند، در اثر این عمل گلبولهای سفید به فعالیت افتاده و آنها را از بین می‌برند و برای جلوگیری از آن مرض بیشتر خود را آماده می‌کنند. فراموش نمی‌کنم که جوان روشنفکری در یکی از روزهای تابستان به من می‌گفت امروز دو موضوع عجیب را مشاهده کرده‌ام، بچه‌ای را در میان خاک و کثافت که مملو از میکروبهای مضر است در کمال صحت مزاج و فربهی می‌دیدم، با آنکه در چند ساعت بعد به خانه یکی از ثروتمندان درجه یک این شهر رفتم طفلی را در میان گهواره، پیچده در لباسهای تمیز، در نهایت ضعف و لاغری مشاهده کردم که پزشکی دائماً به بالین او ایستاده و در هر چند ساعتی او را معاینه می‌کند و آمپول تقویت به او تزریق می‌نماید. آیا این کشفیات علمی که دانشمندان درباره میکروبها نموده اند غلط است یا سر دیگری دارد، من در پاسخ او مقاله‌ای را که در «مجله عدل، شماره ۱۱ از سال اول» دیده بودم برای او خواندم، در سر مقاله آن نوشته بود.



افراط در قواعد حفظ الصّحه مضر
است! زندگی در هوای بدون میکروب
ما را مریض می‌کند!

بیولوژیستهای معروف دنیا پس از
آزمایشات زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که انتشار
بعضی امراض در اروپا مخصوصاً «پولیوملیت»
به علت رعایت زیاد بهداشت و (حفظ الصّحه)
می‌باشد. البتّه میکروب انواع و اقسام امراض
همیشه در همه جا وجود داشته و دارد منتها در
قدیم الایام چون بشر با این میکروبها خو گرفته
بودند میکروبها و یا ویروسهای بدن که به
اصطلاح ژندامری بدن انسان محسوب می‌شوند
و مدّت یک ربع قرن است که شناخته شده‌اند
در اثر دفاع مداوم یک نوع مصونیت بخصوص
علیه میکروب پیدا کرده و افراد به بعضی از
امراض مبتلا نمی‌گردند و این میکروبهای ضد
میکروب بدن و یا ویروسها به قدری خوب در
مقابل میکروبهای امراض مختلف خارجی بدن
را حفظ می‌کردند که فقط بعضی از افراد
بدشانس مقاومت نیاورده به آن مبتلا
می‌گردیدند. ولی از تاریخی که بشر متمدّن
تمدّن را به جائی رسانده که سعی می‌کند از زمان
طفولیت طفل را از میکروبها دور سازد، در اثر

عدم مبارزه و ویروسهای بدن علیه میکروبهای خارجی، یعنی در اثر رعایت زیاد حفظالصحه حالت این ویروسها در بدن خنثی شده و بدن انسان به صورتی در آمده است که اگر علیه کلیه میکروبهای خطرناک خود را واکسن نزند به علت اینکه مصونیت بدنی در مقابل میکروبها ندارد به محض برخورد به یک میکروب مرض، زود مریض می شود و حال آنکه اگر زیاد رعایت بهداشت را ننمایند بدن آنها یک نوع مصونیت در مقابل میکروبها کسب کرده مریض نمی شوند. بارها مشاهده شده است که مردمانی در مقابل انواع و اقسام میکروبها زندگی می کنند ولی مریض نمی شوند، ولی یک آدم متمدّن که با آخرین سیستم بهداشت زندگی می نماید به محض عبور از یک هوای آلوده به میکروب سل و غیره فوراً مبتلا می شود هوایی که ما استنشاق می کنیم پر است از انواع و اقسام میکروب اگر آن هوا را تصفیه کرده از میکروب امراض خالص سازند نه فقط مفید نیست بلکه مضرّ نیز هست، زیرا بعداً به محض آن که در هوای غیرخالص از میکروب بسر برید فوراً به انواع امراض مبتلا خواهید شد.

محمّد گفت: از بیانات جنابعالی کاملاً



استفاده کردم و امیدوارم بتوانم بیشتر از این از شما بهره‌مند شوم، موضوع دیگری که در سؤال خود به عرض رساندم این بود که راجع به درندگان و حشرات و منافع آنها سخن بگوئید.

من گفتم: اما درندگان اولاً وجود آنان برای ما ضرری ندارد، چون محیط زندگی آنها با محیط زندگانی ما جدا است و اگر به ندرت به ما ضرری هم وارد کنند آن قدر نیست که بتوانیم بگوئیم نوع آنان برای نوع ما ضرری دارند.

ثانیاً از کجا معلوم شد که نفع بیشتری برای بشر نداشته باشند، مثلاً یکی از دانشمندان می‌گفت:

تجربه و علم ثابت کرده که اگر حیوانات اهلی از ترس درندگان بیابان نبود با ما مأنوس نمی‌شدند و در صحرا آزادانه زندگی می‌کردند.

اما حشرات نیز صدها منافع برای بشر دارند که هنوز دانشمندان بزرگ با آنکه کتابهایی در شرح زندگی و فوائد آنها نوشته‌اند به یک صدم از منافع آن اشاره ننموده‌اند و هر چه علم و دانش بیشتر پیشرفت کند بهتر می‌توانند به اسرار و رموز عالم خلقت پی ببرند.



فوائد موریانه

مثلاً در گذشته دانشمندان جهان به موریانه تهمتهای زیاد می‌زدند می‌گفتند آن حیوان در اثر علاقه‌ای که به ماده اصلی چوب و کاغذ (سلولز) دارد سبب می‌شود که یک جنگل تمام، کشت و زارها، خانه‌های چوبی را از بین ببرد. اما چیزی نگذشت که دانشمندان یک فایده مهم برای این حیوان کشف کردند، در مجمعی که کارشناسان نه کشور در آن جمع بودند گفته شد که:

«موریانه‌ها در مناطق حاره، زیرزمینهای حفر می‌کنند که سبب حاصل خیزی زمین می‌گردد».

در اثر این کشف جلسات زیادی برای مطالعه در رشته فوائد و مضار موریانه تشکیل شد، سپس معلوم شد که در حدود دو هزار نوع موریانه که هر یک دارای فوایدی می‌باشند وجود دارد بهترین فوائد آنان برای کشاورزان آفریقائی این است که خاکهای بسیار سخت را سوراخ می‌کنند و خاکی بسیار نرم و تازه در دسترس زارعین قرار می‌دهند و چون موریانه‌ها از خشکی زیاد می‌ترسند وجود آنها در هر کجاکه باشد علامتی است که در این ناحیه در زیر زمین کم و بیش آب وجود دارد، لذا کشف این فوائد سبب شده که در قلع و قمع کردن این حیوانات تجدیدنظر کنند.



این نمونه‌ای از فوائد یک حیوان کوچک به نام موریانه بود که همه مردم از او کمال ناراحتی را دارند بنابراین ما به حکم عقل و وجدان باید اقرار کنیم که هیچ چیز در عالم بدون فائده و حکمت خلق نشده است.

محمد گفت: از پاسخ قانع‌کننده شما ممنونم. در این موقع این جلسه پایان یافت.



آقای «عباسعلی» اهل کانادا سؤال کرده‌اند:

آیا دین برای بشر چه فایده و لزومی دارد؟

(چون پاسخ این سؤال را نیز در شماره ۱ افکار جوانان داده بودیم، لذا همان مطالب را به عنوان تجدید طبع در اینجا درج می‌نمائیم).

دین چیست؟

دانشمندان و علماء علم کلام معتقدند که دین در اصطلاح علماء همان مجموعه قوانینی آسمانی است که از طرف خدای تعالی برای تأمین سعادت بشر بوسیله یکی از پیامبران الهی نازل شده و یانست به خدای تعالی داده‌اند.



قانون و حیوانات

بطور کلی موجودات جاندارانی که در عالم وجود دارند از دو قسم خارج نیستند:

۱ - حیواناتی که می‌توانند انفرادی زندگی کنند و در نتیجه سعادت خود را در تنهایی تأمین نمایند.

۲ - جاندارانی که تکویناً اجتماعی خلق شده و تأمین سعادتشان در جمع شدن گرد یکدیگر است.

شکی نیست که دسته اول با رعایت قوانین جنسی و تربیت بدنی و آنچه مورد لزوم یک زندگی انفرادی است می‌توانند سعادت خود را تأمین کنند و مسلم آن دسته از حیوانات به وظایف خود روی غریزه ذاتی و احساس خدا دادی آشنا می‌باشند.

مثلاً جوجه مرغی اگر چه پدر و مادر رانده ولی از همان ساعت اول تمام رموز زندگی خود را می‌داند و حتی خوراکیهائی که برای وجودش نافع است تشخیص می‌دهد، و به تجربه ثابت شده است که بعضی از حیوانات مانند روباه وقتی متوجه می‌شود که اگر در میان برف سبک و یا خاک نرم حرکت کنند شکارچی رد پای او را کشف کرده و او را تعقیب می‌کند؛ مقتید است حتی المقدور از داخل آب یخ زده رودخانه و یا



سنگهای سخت بگذرند تا ردپائی از خود به جای نگذارند.^(۱)
و مانند این تیزهوشی‌ها و قضایا در میان حیوانات بقدری زیاد است
که شاید همه افراد چند قضیه از آنها را در این باره مطلع باشند.
دسته دوم از حیوانات علاوه بر آنکه قوانین فوق را رعایت می‌کنند
چون

باید در اجتماع و با جمع شدن گرد یکدیگر زندگی را ادامه دهند دستورات
فوق‌العاده‌ای برای نظم عمومی از دستگاه خلقت و تکوین آموخته‌اند و
مجبورند به آن عمل نمایند، که اهم آنها داشتن یک رهبر و رئیس و
قوانین مدنی و جزائی و دادگاه رسیدگی به اعمال آنان است تا بتوانند
متخلفین از قانون را بجای خود محکوم نمایند.

محکمه قضائی حیوانات

در میان حیوانات مثلاً میمون‌ها همیشه بصورت گله‌های بزرگ و
قبیله‌های پر جمعیت زندگی می‌کنند، در قبیله میمون‌ها همیشه یک میمون
نر که از لحاظ جثه و هیکل جسیم و بزرگتر از سائرین است، سمت رهبری
قبیله را بعهده دارد، بزرگ قبیله میمون‌ها مانند حاکم و فرمانروائی مطمئن
بشمار می‌رود و در همه جا پیشاپیش قبیله در حرکت است.
رئیس میمون‌های یک قبیله ضمناً عقل کل و مغز متفکر قبیله



است. (۱)

در میان پرندگان مثلاً کلاغ و لک لک بحال اجتماعی زندگی می‌کنند و به یکدیگر کمک می‌نمایند، حتی دانشمندان حیوان شناس می‌گویند جلسه محاکمه کلاغها پرشورترین جلسات محاکمه پرندگان و حیوانات است. (۲)

در میان حشرات زنبور عسل و موریه و مورچه اجتماعی زندگی می‌کنند.

مثلاً میان زنبورهای عسل کدورتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. از تمایلات جنسی خبری نیست، زیرا این کار در انحصار ملکه کندو است اما قدرت ملکه در ید اختیار پلیس‌ها و نگهبانان در ورودی کندو است.

اگر زنبور کارگری در خارج از کندو بر خلاف مقررات به روی گلهای نامطبوع و بدبو بنشیند و کاملاً وظیفه‌اش را که جمع آوری عصاره و شیرۀ گیاهان معطر است انجام ندهد، دم در کندو، بلافاصله بعد از تفتیش او پلیسهای قصاب حاضر هستند و در صورتی که جرمش غیرقابل بخشش باشد، همانجا سر از تنش جدا می‌سازند. در حقیقت در میان زنبورهای عسل تنها گناه مهم آلودگی است که آن هم فوری و سریعتراً از محاکمات نظامی و دادگاههای صحرائی محاکمه انجام می‌شود و متهم به مجازات می‌رسد.



ولی به قول «ژان روستان» فرانسوی در این مورد پلیسها و نگهبانان هرگز غرض شخصی یا سوء نیت بکار نمی‌برند، بلکه مانند ماشین تنها به وظیفه خویش عمل می‌کنند.

موریانه‌ها نیز اجتماعی باید زندگی کنند. در میان موریانه‌ها محاکماتی برقرار می‌شود، خطا کاران، تنبل‌ها، بیکارها و موریانه‌های مریض طبق رای محکمه محکوم به اعدام می‌شوند.

مورچه‌گان نیز از حشراتی هستند که زندگی اجتماعی را دوست دارند. اما در میان اجتماع مورچه‌گان نوعی حکومت جابرانه و دیکتاتوری وجود دارد که باید تمام افراد رعیت تحت فرمان بزرگ و رئیس خود دستورات مدنی و اجتماعی را رعایت کنند و الا مجازات خواهند شد.^(۱)

از مطالب فوق استفاده می‌شود که اگر حیوانی بخواهد زندگی اجتماعی داشته باشد باید طبق مقررات مخصوص بخود و قوانین واحدی که به او الهام شده است برای نظم اجتماع عمل کند و الا نمی‌تواند به سعادت کامل زندگی برسد.

علم و تجربه:

با اینکه علم حیوان شناسی جدید و تجربیات دامنه‌داری که از طرف دانشمندان بزرگ روز به عمل آمده بر ما ثابت کرده که تمام حیوانات



بدون استثنا قوانین مذکور را از راه فطرت و الهام فرا گرفته‌اند و تقریباً یک نوع جبری از طرف غریزه ذاتی خود در انجام آن اعمال دارند و خدای تعالی هم از زبان موسی بن عمران در مقابل فرعون همین مطلب علمی را یاد آور شده که می‌فرماید:

موسی گفت پروردگار ما کسی است که موجودات عالم را خلق کرده و جمیع احتیاجات زندگیشان را در آنها بوجود آورده سپس با الهام و وحی آنها را راهنمائی نموده است.^(۱)

در عین حال می‌بینم خدای بزرگ برای حفظ نظام اجتماع و جلوگیری از تخلف جزئی آنان برای آنها رهبر و زمامداری با قوانین کاملی تعیین کرده و خلاصه بوسیله ترساندن و محاکمه و مجازات حتی حیوانات اجتماعی را مجبور به انجام وظیفه نموده است.

اما انسانها

تردید نیست که انسان هم یکی از حیوانات اجتماعی است که باید برای تأمین سعادت خود در اجتماع زندگی کند و شاید آن قدری که بشر در تمام شئون زندگی به ممنوع خود احتیاج دارد هیچ حیوانی تا این حدّ به اجتماع محتاج نباشد.

حتی جمعی که بعنوان تارک دنیا و یا رهبان و صوفی گوشه بیابانی را

۱ - «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى». سوره طه، آیه ۴۹.



انتخاب کرده‌اند و به خیال خود از دنیا و اهل آن چشم پوشیده‌اند باز هم در پوشاک و خوراک احتیاج مفرطی به هم‌نوع خود دارند.

و از طرفی چون در انسان حس نفع طلبی شدید وجود دارد و حتی ممکن است گاهی صفات زشتی به این جهت در او پیدا شود که قابل علاج نباشد و مسلم در این صورت تضاد منافع و مزاحمت بین آنها هم خواهی نخواهی پیدا می‌شود که نتیجه آن جنگ و جدال‌های کشنده خواهد بود لازم است قوانین محکمی داشته باشد.

بنابراین همین احتیاج مفرط و جمع شدن انسان‌ها گرد یکدیگر بما می‌گوید که باید بشر هم قوانین سعادت بخش کاملی داشته باشد تا بتواند در میان اجتماع به زندگی راحت خود ادامه دهد.

قوانین بشری کافی نیست

چنانچه در بالا گفته شد انسان مانند سایر حیوانات نیست که نظام اجتماع آنها با رعایت چند قانون معینی محفوظ بماند، بلکه همه می‌دانند که تنها یک فرد بشر برای تأمین سعادت دنیوی خود به صدها قوانین مدنی، قضائی، جنائی، تجاری، اخلاقی و غیره احتیاج دارد.

علاوه پس از اعتقاد بخدا و عالم آخرت تمام این قوانین در مقابل برنامه‌ای که برای تأمین سعادت زندگی ابدی باید یک انسان آن را عملی کند بسیار ناچیز است؛ چنانکه زندگی دنیا هم در مقابل زندگی اخروی



بسیار کوتاه است.

و لذا در دین مقدس اسلام تنها برای یک عبادت چند دقیقه‌ای مانند نماز صدها دستور و مسأله نقل شده که رعایت اکثر آنها واجب است. و از طرفی انسان بسیاری از مصالح خود را با غریزه ذاتی نمی‌تواند کشف کند، بخلاف سائر حیوانات که بطور کلی مصالح فردی و اجتماعی خود را با غریزه خدا دادی متوجه‌اند.

مثلاً بسیار دیده شده که انسان پس از تجربیات کامل و اضافه کردن علوم دیگران را بر علم خود باز هم نمی‌تواند بفهمد که آیا فلان گیاه برای او چه خاصیتی دارد، ولی حیوانات دیگر بدون مراجعه به تجربیات گذشتگان و چشم مسلح از خاصیت گیاهی که (حتی تازه آن را دیده‌اند مطلع‌اند) و یا مکرر متفکرین و دانشمندان بشری گرد یکدیگر جمع شده و قوانینی برای حفظ امنیت عمومی جعل کرده‌اند، ولی پس از مدتی دانسته‌اند که بسیاری از آنها اشتباه بوده و اگر هم چند روز مردم را آرام نگاه داشته‌اند نتوانسته‌اند سعادت دائمی آنها را تأمین کنند.

(و برای نمونه بپاره‌ای از مقایسات قوانین اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر که علما و دانشمندان نگاشته‌اند مراجعه کنید).

و نیز تردیدی نیست که تمام تلاشهای متفکرین بشر برای جعل قوانینی بوده که راحتی دو روزه دنیائی انسان را تضمین کند و الا هیچیک از دانشمندانی که به فکر نظام اجتماع بوده و می‌خواسته‌اند قانون واحدی



برای بشر جعل کنند مدعی تأمین سعادت اخروی مردم نبوده‌اند.

نتیجه بحث:

از گفتار فوق کاملاً استفاده می‌شود که انسان بحکم طبیعت و فطرت و احتیاج مفرط او به اجتماع بیش از سائر حیوانات احتیاج به قوانین خدائی برای تأمین سعادت دنیا و آخرت خود دارد که نام این مجموعه قوانین «دین» است.

بنابراین کاملاً واضح گردید و پاسخ این سؤال داده شد که به چه دلیل دین برای بشر لازم است؟

صفات خدا

هندوستان سرزمینی است که همه چیز دارد. حتی در معابد و بت‌خانه‌ها، خداهای گوناگون و بت‌های رنگارنگ دیده می‌شود. در آنجا خوب پیدا است که چگونه اصل فطرت خداپرستی در مردم زنده است. و چگونه اگر مسأله خداشناسی به فکر مردم واگذار شود و رهبر معصومی در راهنمایی به صفات و خصوصیات الهی نداشته باشد بصورت مضحکه در می‌آید.

در شهر جامو هندوستان به بت‌خانه‌ای



رفتیم که این بت خانه صحن بسیار بزرگی داشت و ۲۲ گنبد که بعضی تماماً طلا بود در این صحن دیده می شد زیر هر گنبدی چند عدد بت بصورت های مختلف غرق در زینت طلا و جواهرات خودنمایی می کردند، یکی بصورت انسانی بسیار زیبا، دیگری بصورت فیلی ولی گوشها و سایر قسمتهای بدن مانند انسان، سومی یک انسان چند سر و صورت، چهارمی بصورت سگی که بدنش شبیه به انسان است. و خلاصه به همین ترتیب در زیر هر یک از گنبدها بطور متوسط سه عدد بت بصورت های مختلف دیده می شد.

از هندوئی که در مقابل ما اصرار داشت احترامات بتها را بیشتر نگه دارد پرسیدم کدام یک از اینها خدا هستند؟ گفت هر یک از این گنبدها را یک شخصیت هندو ساخته و بتهایی که ملاحظه می فرمائید آنها خدا را در وقت مناجات به آن صورت ها دیده و لذا همان صورت را تجسم نموده و در معرض دید افراد گذاشته اند. ملاحظه می فرمائید که تنها در یک مذهب هندو خدا چگونه از نظر صفات متغیر است و هر کسی خدا را بصورت مخصوصی می بیند و جالب تر آنکه همان مرد هندو ادامه داد و گفت:

هر صورتی اشاره به یک صفت الهی است مثلاً آنکه صورت زیبا دارد نامش «رام»



است مظهر لطف و عنایات الهی است ولی
آنکه صورت زشت و دارای شاخ و قیافه
وحشتناکی است مظهر غضب و قهر الهی
می باشد.

اینجا بود به دوستی که همراهم بود گفتم
راستی بشر در شناسائی خدا چقدر احتیاج به
دلیل و راهنمائی از طرف خدا دارد تا صفات
الهی را برای او معرفی کند. و لذا با این خاطرات
در شهر «آکره» بحثی در مسأله شناسائی خدا
بین من و چند نفر از اهالی آنجا اتفاق افتاد که
آن را مطالعه می کنید.

در روز ۵۴/۱/۱۸ از «دهلی» بطرف «آکره» با اتومبیل سواری
حرکت کردیم، تقریباً پس از پیمودن سه ساعت راه وارد «آکره» شدیم،
ابتدا در هتلی که جنبه اسلامی داشت شب را استراحت نمودیم.

(در اینجا با اجازه دوستان و خوانندگان
محترم مایلیم چند صفحه ای درباره خصوصیات
«آکره» که یکی از مهمترین شهرهای
هندوستان است مطالبی بنویسم).

آکره در شمال هند و نزدیک دهلی قرار دارد و همه ساله هزاران
جهان گرد از بناهای زیبای آکره دیدن می کنند.

صبح روز ۵۴/۱/۱۹ از هتل برای زیارت مرقد مطهر «قاضی نورالله
شوشتری» که در آنجا معروف به «شهید ثالث» است رفتیم، این صحن و حرم
که فوق العاده باشکوه است، تقریباً کنار شهر آکره قرار گرفته و فوق العاده

از نظر اهالی آکره با عظمت و پراهمیت است.

وقتی وارد حرم شدیم چون بدون اطلاع قبلی بود چند نفر از شیعیان ساکن آن مقام مقدس نزد ما آمدند و جویای حالمان شدند و وقتی متوجه گردیدند که ما از ایران بعنوان هیئت اعزامی تحقیق از حال شیعیان هندوستان آمده‌ایم تقاضا کردند که فردا شب به آن حرم مطهر برویم تا شیعیان آکره را خبر کنند و ما با آنها ملاقات کنیم ما هم وعده دادیم.

ضمناً روی سنگ قبر حضرت قاضی نورالله نوشته بود:

ظالمی اطفاء نورالله کرد	قره‌العین نبی را سربرید
سال قتل حضرتش ضامنعلی	گفت نورالله سید شد شهید

که از کلمه (نورالله سید شد شهید) با حساب ابجد تاریخ ۱۰۱۹ استخراج می‌شود. که سال وفات و شهادت آن بزرگوار است و روز بعد رابه سیر در شهر آکره پرداختیم.

شهر آکره

در این شهر یک دنیا هنر و عظمت نهفته است اگرچه همه هنرها از دست و پنجه ایرانیها باقی مانده که شاعر می‌گوید:



از بس سخنسرای ز ایران بهند رفت

دهلی و آکره گشت ری و اصفهان هند

ولی شهر آکرا و هنرهاییکه در آن نهفته شده به آبروی هندوستان
افزوده و سیل توریست بخاطر این شهر بطرف هندوستان سرازیر کرده
است.

ساختمان قبر اعتمادالدوله که از جاهای دیدنی آکره است از یک
طرف،

قلعه عظیم شاه سلطان سلیم که در کنار شهر آکره واقع است از طرف
دیگر، قلعه با عظمت و مسجد فتح پور که در چهل و پنج کیلومتری شهر
واقع است انسان را از نظر عظمت معماری و وسعت مساحت، دچار
حیرت می‌کند.

در نزدیک شهر «آکره» قلعه سکندر و مقبره اکبر شاه قرار دارد
که تنها صحن این مقبره حدود پنجاه هکتار است؛ درباره این بناها جز
جمله «فقط باید آنها را دید» چیز دیگری نمی‌توان گفت.

در کنار قلعه فتح پور که نشسته بودم فکر می‌کردم که اگر کسی بخواهد
این بنای با عظمت را در کتابی شرح دهد چه مقدار وقت لازم دارد و چند
صفحه از کتاب را اشغال می‌کند، این طور حدس زدم که باید یک کتاب
دویست صفحه‌ای در خصوصیات این قلعه نوشت و اکثر مناظرش را هم با
عکس مشخص کرد و همچنین قلعه شاه سلطان سلیم و مقبره اعتمادالدوله.



بنابراین واضح است که ما نمی‌توانیم شرح خصوصیات بناهای با عظمت شهر «آکره» را وصف کنیم لذا به همین مقدار درباره این مطلب اکتفا می‌کنیم. ولی باید به گوشه‌ای از شرح و خصوصیات تاج محل که یکی از بناهای مهم این شهر است اشاره کنیم.

تاج محل

تاج محل که در شهر آگرا مثل ماه می درخشد به فرمان شاه جهان پادشاه هند در سال ۱۶۳۰ میلادی ساخته شده و بنای این آرامگاه منحصر بفرد و ساختمانش مدت ۲۲ سال طول کشیده است تاج محل در شهر آکره چون خورشیدی است که تمام ساختمانها و آثار باستانی و هنرهای معماری ممالک مشرق زمین را زیر نور خود مخفی کرده است.

(خوانندگان عزیز اگر می‌خواهید سائر

آثار باستانی آکره را هم ببینید و لذت ببرید اول

آنها را ببینید و بعد به تماشای تاج محل بروید و

الا اگر اول تاج محل را ببیند اینرا بدانید که بعد

از آن هیچ هنری به چشم شما جلوه نمی‌کند).

تاج محل از نظر ساختمان بقدری با عظمت است که به وصف

نمی‌آید، بعید است در جهان بنائی با آن عظمت وجود داشته باشد، وقتی

وارد می‌شویم یک صحن بسیار بزرگ برای پارکینگ ماشینها است که از

نظر عظمت فوق‌العاده در خور اهمیت است، ولی گنبد تاج محل آنقدر

ابهت دارد که این صحن بنظر نمی‌آید.



سپس از در بزرگی وارد صحن تاج محل می شویم، این صحن بقدری با عظمت و با اهمیت است که (فقط باید آن را دید) وسط صحن حوض مستطیل که در حدود صد متر طول آن حوض است دیده می شود، درختهای سرو دو طرف حوض زیبایی خاصی به آن بخشیده است، سنگهای مرمری که در این صحن مفروش است جلوه غیر قابل وصفی به این صحن داده است.

قبل از هر چیز گنبد و چهار مناره و ایوان تاج محل جلب توجه می کند.

وقتی از پله های ساختمان بالا می رویم چشمان به ایوان با عظمتی می افتد که در مقبره از آن باز می شود، وارد این مقبره که می گردیم دو قبر در آن دیده می شود، بر روی یکی از این دو قبر که جنبه اصالت در آن مقبره دارد و در وسط هم قرار گرفته نوشته شده است «مرقد منور ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفت سنه ۱۰۴۰».

این قبر همان بانوئی است که شاه جهان به عشق او این بنای با عظمت را ساخته است.

قبر دوم قبر خود شاه جهان شوهر این بانو است که بعداً فوت شده و او را هم نزد زنش دفن کرده اند و روی قبر او نوشته شده:

«مرقد منور و مضجع مظهر شاه رضوان دستگاه جنت آرامگاه اعلی حضرت علیین مکان

فردوس آشیان صاحب قران بانی شاه جهان پادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در شب ۲۶ رجب ۱۰۷۶ از جهان فانی انتقال گردید».



صحن و گنبد و گلدسته‌های تاج محل

در پشت تاج محل رودخانه بزرگ «جمنا» است، ولی در عین حال باید باز هم بگوئیم تاج محل با نوشتن معرفی نمی‌شود فقط باید آن را دید. ولی با کمال تأسف در همین شهر در مقابل آن بتخانه‌هایی که گنبدهای طلا دارند و در مقابل این همه هنر و صنعت معماری و مساجد و مقابری که از مسلمانها باقی مانده است، آنقدر مردم فقیر و بی‌چاره زندگی می‌کنند که وقتی ماشین ما سر چهار راه برای چراغ قرمز می‌ایستاد گداها دور ماشین حلقه می‌زدند، گاوهای مقدس چاق و چله با خیال راحت در کوچه و خیابان راه می‌رفتند ولی انسانها از گرسنگی نمی‌دانستند چه بکنند. از این مقوله و درد دلها بهتر است بگذریم، بحث خودمان را ادامه دهیم.

در شب بعد که به زیارت مقبره مرحوم «قاضی نورالله» (شهید ثالث) رفتیم اجتماعی از شیعیان آکره (با آنکه جمعیت مسلمانان در آنجا زیاد نبودند) بوجود آمده بود و ظاهراً در آکره از شیعیان کسی باقی نبود که در آن شب حاضر نشده باشد.

استقبال پرشوری از ما کرده‌اند حتی وزیر معارف استان یوپی هندوستان آقای «محمد عمارحسین» که شیعه بود در این اجتماع حضور داشت، حلقه‌های گل بگردن ما انداختند، سپس در مقبره و حرم مرحوم (شهید ثالث) همه برای استماع سخنرانی حاضر شدند.

من در پیرامون مبارزه با خرافات و ایجاد توحید در فکر و افعال،



سخن گفتم جمعی از جوانان که طبق اظهارات خودشان قبلاً نام من و مؤسسه «کانون بحث و انتقاد دینی» را شنیده بودند چند سؤال در خصوص توحید پرسیدند که به این ترتیب جواب داده شد.

۱ - سؤال کردند «آیا ما می‌توانیم خدا را به هر نامی یاد کنیم؟»

من گفتم: خیر، زیرا ما نسبت به ذات مقدس حق معرفتی نداریم پس آنچه را که با عقل ناقص خود در وصف پروردگار بگوئیم مردود است. حتی کلمه «معشوق» را که در حقیقت به معنای «محبوب» است؛ چون پیشوایان دین که مرتبط با منبع وحی‌اند در اسماء الهی ذکر نکرده‌اند نمی‌توانیم بر خدا آنرا اطلاق کنیم.

۲ - سؤال کردند: «ممکن است معنی تعدادی از اسماء‌الله را که

نمی‌دانیم برایمان شرح دهید؟»

من گفتم: مانعی ندارد.

گفتند: «یدالله یعنی چه؟ مگر خدا جسم است که دست داشته

باشد؟»

گفتم: بدون تردید در قرآن کلمه «یدالله» وارد شده است مانند:

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^(۱) یعنی: دست خدا بالای دستهای آنها است.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»^(۲) یعنی: یهود گفتند دست خدا بسته است.

اما معنی و تأویلی دارد که پیشوایان معصوم آن را برای ما شرح

داده‌اند.



«امام باقر» (علیه السلام) فرمودند که: در کلام عرب به قوت و قدرت «ید» می‌گویند، سپس آن حضرت به این آیه استدلال فرمودند: «وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا دَاوُدَ دَاوُدَ» یعنی: بیاد بیاور بنده ما داود را که او صاحب قوت و قدرت بود. «جوهری» که یکی از نحویین است می‌گوید: تأیید مشتق از «ید» است و ید به معنی قوت است.

«راغب اصفهانی» در «مفردات» آیات زیر را برای این که «ید» به معنی قوت است ذکر می‌کند:

«أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْتَطِشُونَ بِهَا»^(۱) یعنی: یا برای آنها قوتی است که بر آنها غلبه کند.

«أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»^(۲) یعنی: صاحب قوت و بینش.

و شاید همچنانکه انسان اکثراً بوسیله دست اظهار قدرت می‌کند قدرت الهی را به «دست» تشبیه کرده و نام آن را «ید» گذاشته‌اند.

ولی چون تشبیه معروفتر و یا قویتر و یا کاملتر را به ناقص و مجهول و ضعیف نادرست است ممکن است دست را که بوسیله آن انسان ابراز قدرت می‌کند تشبیه به قوت کرده باشد، و بدست از این نظر «ید» گفته باشند، به هر حال «ید الله» به معنی قدرت و قوت الله است.

و نیز ممکن است که چون قدرت الهی در ایجاد مخلوق بوسیله ارواح

۲ - سورة ص، آیه ۴۵.

۱ - سورة اعراف، آیه ۱۹۵.



«پیامبر و خلفائش» (صلوات الله عليهم اجمعین) اظهار می شود و چون این موضوع شبیه به این است که: قدرت انسان بوسیله دستش ابراز می گردد نام «چهارده معصوم» پاک (علیهم السلام) را «یدالله» گذاشته اند.

چنانکه سنی و شیعه این کلمه را در قرآن به «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) تأویل کرده اند که انشاءالله در آینده این مطلب را توضیح بیشتری خواهیم داد.

۳- سؤال کردند «وجه الله یعنی چه؟»

من گفتم: منظور از «وجه الله» که در قرآن آمده شاید به معنی حقیقت ذات حضرت حق باشد. زیرا در کتب لغت می گویند: (وجه هذا الامر ای حقیقه) وجه این چیز یعنی حقیقت این چیز.

و شاید هم منظور از «وجه الله» دین خدا و اعمال صالحه ای که انسان را بطرف خدا می کشاند باشد.

و شاید منظور از «وجه الله» در انسان تشبیه است بصورت یعنی آنچنان که صفات درونی و روحی انسان بیشتر از هر کجای بدن در صورت و وجه انسان ظاهر می شود همچنین چون صفات الهی بیشتر از هر چیز در انسان کامل یعنی «پیامبر اسلام» و «پیشوایان معصوم» (علیهم السلام) ظاهر می گردد نام آنها را «وجه الله» گذاشته اند.

۴- «روایتی از «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: «ان الله خلق



آدم علی صورته».

یعنی: خدا آدم را شبیه به صورتش آفرید». معنی این حدیث

چیست؟.

«شیخ صدوق» (رضوان الله علیه) می‌گوید:

آنهائی که قائل به تشبیه شده خدا را به شکل

بشر می‌دانند به این روایت استدلال کرده‌اند.

لذا ما می‌گوئیم که این روایت را ممکن است یهود جعل کرده باشند،

زیرا نظیر این مضمون در کتاب تورات سفر پیدایش باب اول ذکر شده

می‌گوید: «و خدا گفت آدم را به صورت و موافق و شبیه خود بسازیم».

و ممکن است که تأویل و یا معنی دیگری داشته باشد که از ظاهرش

استفاده نمی‌شود، چنانکه از «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) نقل شده فرمود:

روزی «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) شنید که شخصی به دیگری می‌گوید: خدا

روی تو و کسی که شبیه تو است سیاه کند.

«پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: آهای

... این را نگو زیرا «ان الله خلق آدم علی صورته».

خدا آدم را شبیه به صورت او آفریده است.

۵ - سؤال کردند معنی «ارحم الراحمین»، «احسن الخالقین»، «خیر

الغافرین»، «اکرم الاکرمین» و «ورب الارباب» چیست؟، مگر خدایان دیگری

هم هستند که این خدا بهترین آنها باشد؟!.

من گفتم: همه می‌دانیم که خدای تعالی دارای دو نوع اسم و صفت



است.

اوّل صفات ذات

دوّم صفات افعال

صفت ذات اسمی است که هیچگاه از پروردگار سلب نمی شود؛ مانند «علیم و قادر» که این صفات عین ذات الهی است، ولی صفت فعل همان اسمی است که بر فعل الهی اطلاق می گردد.

مثلاً خدا مخلوقی می آفریند «خالق» می شود، به مخلوق رزق می دهد «رازق» است.

اینها و اسمائی از این قبیل صفت فعل است، خداگاهی به این اسماء خوانده می شود و گاهی خوانده نمی شود، بنابراین در صفات فعل، خدا واحدی است که دوم دارد، بشر باید متخلق به اخلاق الهی در این صفات بشود، اگر خداحریم و یاکریم و یا رؤف است باید بشر هم این صفات را داشته باشد.

لذا خدا «ارحم الراحمین» است، ولی یک انسانی که متخلق به اخلاق الله شده رحیم است و هکذا.

۶ - «مگر کلمه «رب» و «خالق» را می توان به بشر هم اطلاق کرد؟!»

من گفتم: بدون تردید اگر بشری چیزی ایجاد کند خالق است، مثلاً نجاری که هیأت مبلی را ایجاد می کند آن را خلق کرده است. پروردگار



متعال در قرآن مجید از قول حضرت «عیسی» (علیه السلام) می فرماید: «أَنِّي أَخْلُقُ

لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»^(۱) یعنی: من خلق می کنم از خاک هیئت پرنده را.

یا به مردم مسلمان دستور فرموده که در وقت دعا و نیایش برای پدر

و مادر بگویند «رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»^(۲) یعنی: خدایا رحمت کن پدر و

مادر مرا آنچنان که آنها رب و مربی من در کوچکی بودند.

بنابراین هیچ مانعی ندارد که بشر «خالق» باشد و خدا «احسن الخالقین»

و بشر «رب» باشد و خدا «رب الارباب».

۷ - سؤال کردند: معنی «صمد» چیست؟

من گفتم: کلمه «صمد» دارای معانی عمیق و اشاره به حقایقی است که

نه درک ما به آن می رسد و نه می توانیم آن را شرح کنیم، زیرا در حدیث

مفصلی «امام باقر» (علیه السلام) پس از آنکه شرحی در باره صمد بیان می کند

می فرماید:

اگر محصلی را برای آنچه خدا به من تعلیم

داده آماده می دیدم حقیقت توحید و اسلام و

ایمان و جمیع شرایع را از کلمه «صمد» پخش و

نشر می کردم.^(۳)

۲ - سورة اسرى، آیه ۲۶.

۱ - سورة آل عمران، آیه ۴۴.

۳ - «لو وجدت لعلمی الذی اتانى الله حملة لنشرت التوحید و الاسلام و الايمان و الدین و

الشرايع من الصمد».



ولی هشت معنی از روایات برای کلمه «صمد» استفاده می‌شود که در اینجا به آنها اشاره می‌گردد:

۱- صمد به معنی سید و آقائی است که اطاعت شود.

۲- صمد به معنی آن چیزی است که جسم نیست و جوف ندارد.

۳- صمد به معنی موجودی که تغییر ناپذیر است.

۴- صمد به معنی موجودی که قائم به نفس خود و از دیگران بی‌نیاز است.

۵- صمد به معنی آن خدائی است که اشیاء را از عدم بوجود آورده است.

۶- صمد به معنی آن کسی است که مردم در وقت حاجت به او رو می‌کنند.

۷- صمد به معنی خدائی است که شریک ندارد.

۸- صمد به معنی همان «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ» است.

یعنی: نه از وجود او چیزی صادر می‌گردد و نه از چیزی گرفته شده و نه کفوی دارد.

در این موقع ساعت حرکت کم کم نزدیک می‌شد. جوانان مسلمان «آکوه» از این شرح مختصری که در پاسخ سؤال آنها بیان کردیم تشکر



کردند.

ما از آنها و جمعی که برای بدرقه اطراف اتومبیل اجتماع کرده بودند
خدا حافظی نمودیم، آنها با اهدای حلقه‌های گل و محبت و گرمی عجیبی با
ما تودیع نمودند و ما «آکره» را به قصد «لکهنو» ترک گفتیم.

وحدت وجود

در یکی از شبها در اوایل سال ۱۳۵۳ که در مسجدالحرام نشسته بودیم و با جوان دانشجوی سودانی درباره اسلام و حقیقت تشیع سخن می‌گفتیم و او کاملاً گوش به گفته‌های ما می‌داد، ناگهان دیدم آن جوان سودانی از جا برخاست و متوجه فردی که از مقابل او و پشت سر من می‌آمد گردید و ضمناً گفت استاد دانشگاه حضرت شیخ سلیمان‌اند.

من هم با شنیدن این جمله از جا برخاستم و از ایشان احترام کردم، استاد پهلوی من نشست رو به من کرد و با زبان عربی

گفت: ایرانی هستید؟

گفتم: بلی



گفت: لابد شیعه و جعفری می‌باشید؟

گفتم: بلی جعفری و شیعه هستم.

گفت: با این دانشجوی ما چه می‌گفتید؟

گفتم: راجع به توحید و خداشناسی سخن می‌گفتم.

گفت: ادامه بدهید.

دانشجو: به استاد گفت شما با ایشان در مسأله وحدت وجود و اثبات این مطلب بحث کنید تا من استفاده کنم، زیرا ایشان معتقدند که وحدت وجود صحیح نیست و دیگر آنکه خدا در قیامت هم دیده نمی‌شود.

استاد گفت: من در کتابخانه مدینه کتب فلسفی شیعه را مطالعه کرده‌ام آنها به مسأله وحدت وجود فوق‌العاده پابندند چگونه شما آن راصحیح نمی‌دانید.

دانشجو در این موقع گفت: استاد تقاضا دارم اگر بحثی درباره این مسأله بین شما و این آقا انجام می‌گیرد بنحوی ساده و واضح باشد که من هم استفاده کنم.

من گفتم: استاد، شیعیان در اصول اعتقادات باید مجتهد باشند، ولی در فروع احکام می‌توانند اجتهاد یا تقلید نمایند و چون این مسأله از مسائل اعتقادی است اجتهاد می‌کنیم.

استاد دانشگاه گفت: شما سخنان «ملاصدرا» را که شیعه بوده است

قبول ندارید؟



من گفتم: و من عرض می‌کنم شما آیا سخنان «م‌حی‌الدین عربی» را که سنی بوده است قبول ندارید؟

گفت: مگر م‌حی‌الدین با ملاصدرا هم عقیده بوده است؟

گفتم: بلی ملاصدرا م‌حی‌الدین عربی را «رئیس الموح‌دین» می‌داند.

گفت: م‌حی‌الدین کجا اظهار به وحدت وجود کرده و مانند کتب دانشمندان شیعه (که من یادداشتهائی از آنها برداشته‌ام ولی متأسفانه در دانشگاه گذاشته و همراهم نیست) می‌گوید:

«هرگاه گوئیم چیزی غیر از خدا و خارج از او در عالم وجود دارد سخن شرک گفته‌ایم، همه او است و جز او چیزی نیست!».

گفتم: این جمله را شما از کدام کتاب شیعه نقل می‌کنید؟

گفت: مکانیسم آفرینش در صفحه ۹ در تفسیر آیه «نور» عین این جمله نوشته شده و به این کتابخانه آن کتاب را اهدا کرده‌اند و چون چاپ پشت جلد او جلب توجه می‌کرد از کتابدار آن را گرفتم ولی فارسی بود و من مقداری با زبان فارسی آشنایم یعنی می‌توانم بخوانم و اگر کسی به فارسی حرف بزند می‌فهمم ولی نمی‌توانم فارسی خوب صحبت کنم.

گفتم: من هم عین این کلام را اگر اجازه بفرمائید از م‌حی‌الدین عربی نقل می‌کنم و من خوشبختانه آنچه یک عده از این آقایان در این موضوع سخن گفته‌اند یادداشت کرده‌ام و همراه دارم.

گفت: بفرمائید استفاده می‌کنیم.



گفتم: محی‌الدین در کتاب فصوص الحکم صفحه ۱۴۱ در تفسیر آیه «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ»^(۱) یعنی: کافر شدند کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است.

می‌گویند: مسیحیها بین خطا و کفر در تمام کلامشان جمع کردند، کفر آنها نه بخاطر آنکه گفتند مسیح خدا است و نه هم بخاطر آنکه گفتند مسیح پسر مریم است بود، زیرا اعتقاد آنها به اینکه مسیح خدا است راست است، برای آنکه هویت حضرت حق - جل و علا - تعیین و تحقق یافته در صورت عیسی، نه تنها عیسی بلکه بصورت همه عالم و گفته آنها که مسیح پسر مریم است نیز راست است، زیرا بدون شک او پسر مریم بوده.

ولی مجموع کلام مسیحیها غلط و غیر صحیح است زیرا در ظاهر کلامشان خدائی را منحصر می‌کند در صورت عیسی و این اعتقاد باطل و غیر صحیح است به علت آنکه تمام عالم ظاهر و باطنش غیبش و شهودش حقیقت خدا است نه آنکه عیسی تنها خدا باشد.

استاد دانشگاه گفت: من چون امشب یادداشتهای خود را در این مسأله نیاورده‌ام جلسه را به فردا شب موکول می‌کنیم.



جوان دانشجو: از استاد تقاضا کرد که لطفاً راجع به رؤیت خدا هم آماده بحث شوید، زیرا من در این مسأله به تردید افتاده‌ام و در این موقع این جلسه پایان یافت.

ولی فردا شب متأسفانه استاد نیامد ما مقداری با آن دانشجو در مسجد الحرام به انتظار استاد مطالب متفرقه‌ای را بحث کردیم. اما در شب بعد استاد دانشگاه آمد و در همان اول شروع به بحث جزوهای را که معلوم بود در ظرف این دو شبانه روز تهیّه کرده در آورد و گفت پس از تفحص زیاد متوجه شدم که انصافاً جمعی از علمای شیعه با این عقیده سخت مخالفند، حتی در کتاب فقهی شیعه «عروة الوثقی» حکم به نجاست آنها شده و آنها را جزء کفار می‌شمارند، ولی از این حقیقت هم نمی‌توانید صرف نظر کنید که جمعی از بزرگان علمای شیعه اعتقاد به وحدت وجود را صریحاً تأیید کرده‌اند.

«فیض کاشانی» صاحب کتاب وافی که از بزرگان علمای شما است، در کتاب کلمات مکنونه‌اش مکرّر به صراحت می‌گوید: همه چیز خدا است و آنهایی که در عالم کثرت و شرکند معتقد به موجودات غیرخدا می‌باشند. «بایزید بسطامی» شما گفته: «لیس فی جبتی سوی الله» یعنی: در جبهه من جز خدا چیزی نیست.

«منصور حلاج» شما گفته: «انا الحق» و این شماست که در اشعار فارسی‌تان همه جا خوبان را به حلاج تشبیه می‌کنید که در اثر جرم حق‌گوئی باید سر



دار برونند.

«شیخ سهروردی» شما می‌گوید:

در آن حین که من حی مطلق شوم

نماند دوئی جملگی حق شوم

بود علم من علم بی متها

بناسوت و لاهوت و ارض و سماء

بود علم من علم حی قدیم

نباشد بجز من خدای کریم

من گفتم: اگر بنا باشد شما کلمات

عرفای شیعه را نقل کنید طبعاً من هم باید،

آنچه از اهل سنت می‌دانم بعرض برسانم.

استاد دانشگاه گفت: مانعی ندارد، اگر

برای تحرّی حقیقت مطالب و کلمات

دانشمندان سنی ذکر شود بهتر است، ما

تعصّبی در باره کسی نداریم، می‌خواهیم

مطلب صحیح روشن گردد.

من گفتم: شما قبول دارید که ملای

رومی یکی از دانشمندان معروف و از

عرفای اهل سنت است.

گفت: بلی.

گفتم: او می‌گوید:

ای قوم به حج رفته کجائید، کجائید
معشوق همینجا است بیائید، بیائید
آنها که طلبکار خدائید خدائید
حاجت به طلب نیست شمائید شمائید
ذاتید و صفاتید و گهی عرش و گهی فرش
باقی ز خدائید و میرا ز فنائید

و نیز می‌گوید:

من محمد رایقین دانم خدا

دید کلی ذات پاک اصفیا

او خدا بود و خدا او بی‌شکی

راز خود هرگز نگفت او اندکی

«محي الدين عربي» «در فص هرونی گوید»

موسی داناتر از هارون بود، زیرا
می‌دانست چه چیز را گوساله پرستان پرستش
کرده‌اند، او می‌دانست خدا چنین قرار داده، که
عبادت نشود مگر خدا، و خدا به چیزی حکم
نمی‌کند مگر آنکه واقع می‌شود (پس در
حقیقت گوساله پرستان خدا را عبادت کرده‌اند).
بنابراین عتاب موسی برادر خود هارون را
بخاطر این بود که چرا وقتی گوساله
می‌پرستیدند عمل آنها را انکار کرد و هم بخاطر
نداشتن وسعت فکری او بود، زیرا عارف خدا
در هر چیز خدا را می‌بیند، بلکه او را عین هر



چیز می‌داند و می‌بیند، پس در حقیقت موسی
مربی هارون و او را تربیت علمی نمود.

این شعر هم از عرفای فلاسفه اشراق از اهل سنت معروف است
که می‌گوید:

کل ما فی الکون وهم او خیال

او عکوس فی مرائی او ضلال

هر چه در عالم هستی بینی جز وهم و
خیال بیش نیست و آنها جز عکسهای در آینه
و یا سایه‌ای بیش نخواهد بود.

استاد دانشگاه گفت: بنا به آنچه شما از کتب عرفای ما و آنچه ما از
کتب عرفای شما نقل نمودیم همان وحدت وجود فلاسفه مشاء و وحدت
موجود فلاسفه اشراق را بیان می‌کند و هر دو دسته (عارف سنی و شیعه)
یک عقیده دارند و جای تعجب است که آنها با آن که اهل ظاهر نیستند
چرا خود را بنام سنی و یا شیعه معرفی می‌کنند.

من گفتم: اتفاقاً آنهائی که قائل به وحدت وجودند. هیچ فرقی بین
شیعه و سنی و حتی مسیحی و یهودی و بلکه، کمونیسم و مادی نمی‌گذارند
و همه را مظاهر حضرت حق می‌دانند، لذا عرفای شیعه مکرر مدح عرفای
سنی را در کتب خود نموده‌اند، بلکه بنابه این اعتقاد، موسی و فرعون و ابو
جهل و «پیغمبر اسلام» یکی هستند، ملای رومی می‌گوید:



چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

اگر این رنگها را از میان بردارند فرعون همان موسی است و موسی همان فرعون خواهد بود، بلکه هر دو حقیقت ذات اقدس حقند، این عوارض و ماهیت اعتباری است که موسی را موسی و فرعون را فرعون کرده است.

استاد دانشگاه گفت: صحیح است ولی نمی دانم چرا اهل سنت این کفری را که فوق کفرهاست نخواسته اند در ردیف جمله «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»^(۱) قرار دهند.

آنها یک بت پرست را بخاطر اینکه یکی از موجودات عالم بعنوان حلول و یا بعنوان وساطت و یا حتی بعنوان خدا، پرستیده نجس می دانند اما این دسته را با آنکه همه چیز را همان ذات اقدس حق می دانند و بلکه عین خدا تصور کرده اند نجس نمی دانند.

من گفتم: اما خوشبختانه علمای شیعه به جهت آنکه باب اجتهاد را به روی خود باز می دانند و تفقه در آیات و روایات را وظیفه خود در هر زمان می شمارند، پس از بررسی عقائد این دسته و تتبع در احادیث و آیات قرآن در این خصوص همه به نجاست این جمعیت فتوا داده اند و



آنها را سر سلسله کفار می دانند.

مثلاً همانگونه که فرمودید در کتاب «عروة الوثقی» به نجاست آنها تصریح شده و اکثر آنهایی که بر این کتاب حاشیه زده و یا آن را شرح نموده اند این مطلب را تأیید کرده اند.

استاد دانشگاه گفت: ولی همان طوری که شما اشاره فرمودید «اکثراً» این مسأله را تأیید نموده اند، اما در این میان جمعی بوده اند آنها را تبرئه کرده و بلکه خودشان را با آنها هم عقیده معرفی نموده اند.

(در اینجا اسم چند کتاب از حواشی «عروة الوثقی» را که متأسفانه آنها وحدت وجودیها را تبرئه کرده اند ذکر کرد که ما به منظور آنکه مبادی این بزرگان پس از این اشتباه متنبه شده باشند از ذکر نام آنها خودداری می کنیم).

من از اطلاعات این استاد دانشگاه نسبت به کتب شیعه فوق العاده تعجب کردم و جداً او را در دل تحسین نمودم.

من گفتم: ولی شما بدانید پیشوایان شیعه از قائلین به وحدت وجود بیزارند و آنها را جزء مسلمانان نمی دانند.

استاد دانشگاه گفت: در این مطلب شیعه بهتر از علمای اهل سنت فکر کرده و در مسأله خداشناسی بهتر گام برداشته اند.

من گفتم: چقدر خوب است شما در این مسأله (یعنی توحید واقعی)



با سایر علمای مکه نیز سخن بگوئید، شاید آنها هم مانند شما از بعضی مطالبی که با مقام قدس ربوبی منافات دارد دست بکشند.

استاد دانشگاه گفت: مثلاً چه عقیده‌ای دارند.

گفتم: چند روز قبل که در مدینه بودم با یکی از علما راجع به این آیه بحث می‌کردم که خدا در قرآن می‌فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^(۱).

یعنی: گمان نبرید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه زنده‌اند و در نزد خدا روزی می‌خورند.

او می‌گفت ذات خدا در عرش است و شهداء هم در عرش نزد خدا روزی می‌خورند!!

استاد دانشگاه گفت: شما چه دلیلی بر رد این مطلب دارید.

گفتم: اگر خدا مکانی داشته باشد که ذات او در آنجا مستقر گردد طبعاً به آن مکان محتاج بوده و علاوه در مکانهای دیگر وجود ندارد و از حال بندگان و مخلوق خود بی‌اطلاع است.

استاد دانشگاه گفت: کسی که می‌گوید خدا در عرش است برای خدا

۱ - سورة آل عمران، آیه ۱۶۹.



علمی قائل است که آن علم احاطه بر جمیع موجودات دارد.

گفتم: آیا علم خدا غیر ذات اوست.

گفت: بلی

گفتم: آیا علم خدا پس از ذات او بوجود آمده یا با ذات حضرت حق

همیشه بوده است.

گفت: با ذات خدا همیشه بوده است.

گفتم: بنابراین تعدد قدما که شرک محض است لازم می آید.

گفت: صحیح است ولی این مطلبی است که در صحیحین (صحیح

بخاری و صحیح مسلم) ذکر شده و ممکن نیست که آنها روایات باطل و

غلط را نقل کرده باشند.

گفتم: در کجای صحیح بخاری و صحیح مسلم نوشته شده که خدا دیده

می شود یا مکانی دارد.

گفت: در جلد ۹ در کتاب توحید، از «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) نقل

می کند که خلاصه اش اینست.

فرمود: آنچنان که ماه و خورشید را می بینید خدا را هم خواهید دید!!

استاد دانشگاه بیشتر از همین مقدار از کتاب صحیح بخاری و صحیح

مسلم در باره این موضوع ذکر نکرد ولی من در تاریخ ۵۴/۸/۱ که مقداری



در آن کتب دقت کردم عبارات زیر را از آن یادداشت کردم و اینک در معرض مطالعه خوانندگان منصف قرار می‌دهم.

چگونه خدا دیده می‌شود

مسأله توحید که اساس و پایه تمام مذاهب آسمانی است و در اسلام بیش از سائر مذاهب مورد توجه و اهمیت قرار گرفته است، متأسفانه در این دو کتاب از جهات مختلف تحریف گشته و غیرقابل قبول معرفی گردیده است، عبارت روشن‌تر در این دو کتاب مطالب خلاف واقع و بی‌اساس فراوان در مسأله توحید دیده می‌شود که ما نیز آنها را یک یک مورد بررسی قرار می‌دهیم و تا حدودی که وضع این کتاب اقتضا می‌کند پرده از روی آن مطالب بی‌اساس و خلاف واقع بر می‌داریم.

اولین بحث مهم و جالب توجه در مسأله توحید این است که طبق مضمون حدیثهایی که در این دو کتاب نقل گردیده است خداوند مانند جسمی از اجسام این عالم نشان داده شده و این دو کتاب خدا را قابل رؤیت و دیدنی معرفی نموده‌اند.

اینک به نمونه‌هایی از این احادیث توجه و دقت شود.



۱ - جریر (۱) می گوید:

یک شب (شب چهاردهم ماه) در حضور «رسول خدا» (صلی الله علیه و آله) بودیم، آن حضرت نگاهی به قرص ماه کرد آنگاه فرمود: همانطور که قرص این ماه را می بینید، خدا را نیز خواهید دید و در دیدار خداوند، هیچ فشار و ناراحتی بر شما وارد نخواهد گشت، هر چه می توانید در باره نماز صبح و نماز عصر کوشش کنید و موانع را بر طرف سازید، «رسول خدا» (صلی الله علیه و آله و سلم) سپس این آیه را خواند: «پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب، نام خدا را تسبیح کن».^(۲)

این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود در ابواب متعدد و با سندهای مختلف نقل نموده اند.^(۳)

«عینی» که یکی از شارحین صحیح بخاری است در شرح این حدیث

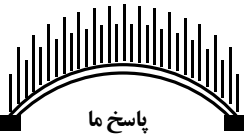
۱ - عن جریر قال: «کنا جلوساً عند النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) فنظر الی القمر لیلة البدر فقال: انکم سترون ربکم کماترون هذا القمر، لاتضامون فی رؤیته، فان استطعتم ان لاتغلبوا علی صلاة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها فافعلوا، ثم قرء: و سبح باسم ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب».

صحیح بخاری، جلد ۱، باب فضل صلاة العصر و باب فضل صلاة الفجر.

صحیح بخاری جلد ۶، تفسیر سورة ق. ۲ - سورة ق، آیه ۳۹.

۳ - صحیح بخاری، ج ۹، کتاب توحید.

صحیح مسلم، ج ۲، باب فضل صلاتی الصبح والعصر والمحافظة علیهما.



از کرمانی (او نیز از شرح کنندگان صحیح بخاری است) نقل می‌کند که: آوردن فاء در جمله «فان استطعتم» که در تعقیب موضوع رؤیت قرار گرفته است، دلیل بر این است که نائل شدن به دیدار خداوند با محافظت به نماز صبح و عصر است و برای هر کس و بدون تحمل زحمت و مشقت، امکان پذیر نیست.

۲ - «ابوهریره»^(۱) می‌گوید:

۱ - «ان ابهريرة اخبرهما: ان اناساً قالوا: يا رسول الله: هل نرى ربنا يوم القيامة؟ قال: هل تمارون في القمر ليلة البدر ليس دونه سحب؟ قالوا: لا. يا رسول الله! قال فهل تمارون في الشمس ليس دونها سحب؟ قالوا: لا. قال: فانكم ترونه كذلك يحشر الناس يوم القيامة.

فيقول: من كان يعبد شيئاً فليتبّع، فمنهم من يتبع الشمس و منهم من يتبع القمر و منهم من يتبع الطواغيت و تبقى هذه الامة فيها منافقوها، فيأتيتهم الله في غير الصورة التي يعرفون فيقول: انا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك هذا مكاننا حتى يأتينا ربنا، فاذا اتينا ربنا عرفناه، فيأتيتهم الله في الصورة التي يعرفون فيقول: انا ربكم فيقولون: انت ربنا فيتبعونه، و يضرب جسر جهنم قال رسول الله: فاكون اول من يجيز من الرسل بالله ولا يتكلم يؤمّن احد الا الرسل و كلام الرسل يومئذ: اللهم سلم اللهم سلم و به كلاليب مثل شوك السعدان، اما رأيتم شوك السعدان؟ قالوا: بلى قال: فانها مثل شوك السعدان غير انها لا يعلم عظمها الا الله، فتخطف الناس باعمالهم، منهم الموبق بعلمه و منهم المخردل ثم ينجوا، حتى اذا فرغ الله من القضاياين عباده و اراد ان يخرج من النار. يخرج ممن كان يشهد ان لا اله الا الله؛ امرا لملائكة ان يخرجوهم فيعرفونهم بعلامة السجود و حرم الله على النار ان تأكل من ابن آدم اثر السجود؛ فيخرجونهم قد امتحشوا فيصّب عليهم ماء؛ يقال له ماء الحيوّة؛ فينبتون نبات الحبة في حميل السيل؛ و يبقى رجل مقبل وجهه على النار فيقول: يارب! قد قشبتني ريحها و احترق زكاءها فاصرف وجهي عن النار؛ فيقول: فلا يزال يدعو الله فيقول الله . لعلك ان عطيتك ان تسألني غيره؟ فيقول: لا



عده‌ای از «رسول خدا» (صلی الله علیه وآله وسلم)
سؤال نمودند که: آیا خدا را در روز قیامت
خواهیم دید؟

رسول اکرم در جواب آنان فرمود: آیا در
دیدن ماه چهارده شبه که ابری در جلوش نیست
تردید دارید؟! عرضه داشتند: نه یا رسول الله
آنگاه حضرت «رسول» (صلی الله علیه وآله) سؤال
نمود: در دیدن آفتاب که ابری مانع از آن نباشد
شک می‌کنید؟ عرضه داشتند نه، فرمود: آری
خدا را مانند آفتاب و ماه بدون تردید خواهید
دید!!

سپس «رسول خدا» (صلی الله علیه وآله) فرمود:
در روز قیامت که مردم محشور می‌گردند، به

وعزتک لا اسئلك غیره. فیصرف وجهه عن النار ثم یقول: بعد ذلک یا رب! قربنی الی باب الجنة!
فیقول: الیس قد زعمت ان لا تسألنی غیره؟ ویلک یا ابن آدم ما اغدرک؟ فلا یزال یدعوا فیقول: لعلی
ان اعطیتک ذلک تسألنی غیره؟ فیقول: لا وعزتک لا اسئلك غیره. فیعطى الله من عهود و مواتیق
ان لا یسأله غیره؛ فیقربه الی باب الجنة؛ فاذا رأى ما فیها سکت ما شاء الله ان یسکت؛ ثم یقول: یارب!
ادخلنی الجنة؛ فیقول الله او لیس قد زعمت ان لا تسألنی غیره؟ ویلک یا ابن آدم ما اغدرک! فیقول:
یا رب لا تجعلنی اشقی خلقک؛ فلا یزال یدعوا حتی یضحک الله؛ فاذا ضحک منه؛ اذن له بالدخول
فیها؛ فاذا دخل فیها قیل: تمن من کذا فیتمنی؛ ثم یقال: تمن من کذا؛ فیتمنی. حتی ینقطع به الامانی
فیقول الله: هذالک و مثله معه».

صحیح بخاری، ج ۱، باب فضل السجود، ج ۹، کتاب التوحید، و ج ۸، باب الصراط جسر جهنم.
صحیح مسلم، ج ۱، باب معرفة طریق الرؤية.



آنان اعلام می‌شود که: هرکس در دنیا به هر چه پرستش می‌نمود امروز از وی تبعیت کند، عده‌ای از مردم از آفتاب تبعیت می‌کنند عده دیگر از ماه پیروی می‌کنند.

طایفه سومی پشت سر معبودهای ساختگی و باطل می‌افتند، خلاصه هرکس از معبود باطلی پیروی می‌کند، تنها امت من با افراد منافق که در میان آنها است می‌ماند پس خداوند در غیر آن قیافه ای که او را می‌شناسند بمیان آنان می‌آید و می‌گوید: من خدای شما هستم، می‌گویند: از تو بر خداپناه می‌بریم در اینجا می‌مانیم و هیچ حرکت نمی‌کنیم تا خدای مابمیان بیاید او را بخوبی می‌شناسیم.

سپس خداوند در قیافه دیگری که او را می‌شناسند بمیانشان می‌آید و می‌گوید: من خدای شما هستم می‌گویند آری تو هستی خدای ما، پس از پی خداوند می‌افتند سپس از وسط جهنم پلی کشیده می‌شود و از پیامبران اول کسیکه امتش را عبور می‌دهد من خواهم بود در آن روز بجز انبیاء کسی یارای سخن گفتن ندارد و گفتار پیغمبران هم در آنروز سخت و هولناک اینست که: خدایا بندگان را از فشار و ناراحتی های امروز نگهدار، و در جهنم خارهایی مانند خارهای مغیلان وجود دارد.



سپس رسول خدا فرمود: آیا خار مغیلان دیده‌اید؟ عرضه داشتند بلی، فرمود خارهای جهنم مانند خار مغیلان است ولی بزرگی آن خارها را کسی جز خداوند نمی‌داند پس مردم در اثر اعمال زشتشان گرفتار می‌گردند، عده‌ای بهلاکت می‌رسند و عده‌ای دیگر قطعه قطعه شده در میان آتش قرار می‌گیرند، سپس نجات پیدا می‌کنند.

رسول خدا اضافه نمود: پس از آنکه خداوند از قضاوت و حکم کردن در میان بندگان فارغ گردید و خواست افرادی را از آتش نجات بدهد.

کسانی را که بر وحدانیت و یگانگی او شهادت داده‌اند نجات می‌بخشد بر ملائکه امر می‌کند که آنان را از آتش خارج کنند، ملائکه با علامت سجده، آنها را می‌شناسند و خداوند بر آتش حرام می‌کند که اثر سجده را بسوزاند.

ملائکه آنان را از آتش خارج می‌کنند در حالیکه بدنشان سوخته و سیاه گردیده است، پس به روی بدنشان آب حیات ریخته می‌شود و گوشت بدنشان مانند دانه‌ای که در کنار رودخانه قرار گرفته باشد بسرعت سبز می‌گردد از اهل محشر مردی می‌ماند که صورتش بطرف آتش است عرضه می‌دارد: خدایا! عفونت جهنم مرا مسموم کرد و شعله‌هایش مرا

سوزانید، صورتم را از آتش برگردان و همچنان دعا می‌کند و تقاضای خود را تکرار می‌کند خداوند می‌گوید: اگر خواسته‌ت را بدهم؛ شاید غیر از آن چیز دیگری نیز تقاضا کنی؛ عرضه می‌دارد؛ نه قسم بعزت غیر از این تقاضا و خواسته‌ای نداشته و ندارم؛ خداوند صورت او را از آتش بر می‌گرداند؛ بعد از آن عرضه می‌دارد: خدایا مرا به درب بهشت نزدیک بگردان. خداوند در جواب وی می‌گوید: آیا تو نبودی که می‌گفتی بجز یک حاجت؛ خواسته‌ت دیگری ندارم و چیز دیگری سؤال نخواهم نمود؟ وای بر تو ای پسر آدم، چقدر پر مکاری؟

آن مرد بر خواسته و در تقاضایش اسرار می‌ورزد خداوند می‌گوید: اگر این خواسته تو را بدهم باز هم شاید چیز دیگری از من بخواهی؟ عرضه می‌دارد: نه به عزت قسم دیگر غیر از این تقاضا و حاجتی ندارم، خداوند با وی پیمانهای محکمی می‌بندد، که دیگر چیزی سؤال نکند سپس او را به درب بهشت نزدیک می‌کند وقتی آنچه که در بهشت است می‌بیند مدتی سکوت می‌کند، سپس عرضه می‌دارد: خدایا! مرا داخل بهشت بکن! خداوند می‌فرماید:

آیا تو نبودی که می‌گفتی: دیگر تقاضائی ندارم وای بر تو ای پسر آدم! چقدر



پرمکری؟! آن مرد عرضه می‌دارد: خدایا! مرا محرومترین بندگان قرار مده! و آنقدر در خواسته‌اش پافشاری می‌کند که خداوند خنده‌اش می‌گیرد!! وقتی خداوند از وی خنده‌اش گرفت، اذن داخل شدن به بهشت را به او می‌دهد، وقتی داخل بهشت شد بر وی گفته می‌شود: آنچه دلت می‌خواهد از ما بخواه! پس آنچه که دلش می‌خواهد تقاضا می‌کند.

باز بوی گفته می‌شود: آنچه می‌خواهی از ما بخواه! باز هم آنچه دلش می‌خواهد سؤال می‌کند؛ وقتی خواسته‌هایش تمام گردید خداوند می‌فرماید دو برابر آنچه می‌خواهی به تو می‌دهم.

۳- ابوسعید خدری^(۱) می‌گوید: عده‌ای از «رسول الله» (صلی الله علیه وآله)

۱- عن ابی سعید الخدری: «ان ناساً فی زمن النبی (صلی الله علیه وآله) قالوا: یا رسول الله هل نری ربنا یوم القیامة؟ قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) نعم قال: هل تضارون فی رؤیة الشمس بالظهیرة ضوء لیس فیها سحاب؟ قالوا: لا. قال: و هل تضارون فی رؤیة القمر لیلة البدر ضوء لیس فیها سحاب؟ قالوا: لا. قال النبی (صلی الله علیه وآله): ما تضارون فی رؤیة الله تبارک و تعالی یوم القیامة؛ الا کما تضارون فی رؤیة احدهما؛ اذا کان یوم القیامة اذن مؤذن لیتبع کل امة ما کانت تعبد، فلا یرقی احد کان یعبد غیر الله، من الاصنام و الانصاب؛ الا یتساقطون فی النار؛ حتی اذا لم یبق الا من یعبد الله من بر وفاجر و غیر اهل الکتاب، فیدعی الیهود فیقال لهم: من کنتم تعبدون؟ قالوا: نعبد عزیز ابن الله فیقال لهم: کذبتم ما اتخذ الله من صاحبة و لا ولد فما ذاتبغون؟ فقالوا: عطشنا یا ربنا! فاسقنا! فیشار: الاتروون فیحشرون الی النار کانهما سراب یحطم بعضها بعضاً؛ فیتساقطون فی النار.



پرسیدند: یا رسول الله!

آیا خدا را در روز قیامت خواهیم دید؟
جواب داد: آری سپس فرمود در دیدن آفتاب
در موقع ظهر که در بالای سر شما می درخشد و
ابری در مقابلش نیست کوچکترین اختلاف در
میان شما متصور است؟ گفتند: نه. بعد فرمود:
در دیدن ماه در شب چهاردهم؛ که روشنائیش
همه جا را فرا گرفته است و ابری در مقابلش
نیست اختلاف می کنید؟ گفتند: نه، یا رسول
الله!

فرمود: همچنان در روز قیامت در دیدار
خداوند کوچکترین اختلاف و فشار و ناراحتی
بوجود نخواهد آمد (یعنی همانطور که دیدن
آفتاب و ماه برای همه کس و به آسانی ممکن

ثم يدعى النصارى فيقال لهم: من كنتم تعبدون؟ قالوا: كنا نعبد المسيح ابن الله فيقال لهم: كذبتم؛
ما اتخذ الله من صاحبة ولا ولد؛ فيقال لهم: ماذا تبغون فكذاك مثل الاول؛ حتى اذا لم يبق الا من
كان يعبد الله من بر وفاجر، اتاهم رب العالمين في ادنى صورة من التى راوه فيها؛ فيقال: ماذا
تنظرون؟ تتبع كل امة ما كانت تعبد قالوا: فارقنا الناس في الدنيا على افقر ما كنا اليهم؛ ولم نصاحبهم و
نحن ننتظر ربنا الذى كنا نعبد فيقول انا ربكم. فيقولون: لانشرك بالله شيئاً مرتين او ثلاثاً حتى ان
بعضهم ليكاد ان ينقلب فيقول هل بينكم وبينه علامة فتعرفونه بها فيقولون: الساق فيكشف عن ساق
...».

صحیح بخاری، جلد ۶، تفسیر سورة نساء و جلد ۹، کتاب التوحید.

صحیح مسلم، جلد ۱، باب معرفة الطريق الرؤية.

است دیدار خدا هم امکان پذیر خواهد بود).

سپس «رسول خدا» (صلی الله علیه وآله) به گفتارش چنین ادامه داد که: در روز قیامت از طرف خدا اعلان می شود: هر امتی از هر چه که در دنیا پیروی می نمود؛ امروز هم تبعیت کند؛ در این موقع تمام بت پرستان در میان آتش جهنم قرار می گیرند؛ خداپرستان ولو معصیت کار هم باشند و عده ای از اهل کتاب باقی می مانند؛ سپس یهود را؛ به محکمه عدل الهی می خوانند و از آنان می پرسند که: در دنیا به کی پرستش می کردید؟ می گویند: به عزیز پسر خدا. به آنان گفته می شود: دروغ گفتید و افترا بستید؛ زیرا خدا برای خود مصاحب و فرزندی اختیار ننموده است؛ حالا چه می خواهید؟ می گویند: خدایا ما تشنه هستیم سیرابمان کن! جواب داده می شوند که: هیچگاه سیراب نخواهید گردید و در میان آتشی که شعله هایش مانند امواج سراب (که یکی پس از دیگری به چشم می خورد و بر روی هم قرار می گیرند) انداخته می شوند.

سپس نصارا را به محکمه عدل خدا می آورند و می پرسند: به کی پرستش می کردید؟ می گویند: مسیح پسر خدا را. می گویند: این دروغ و افتراست؛ زیرا خداوند برای خود یار و فرزندی اختیار ننموده است و



به آنان نیز گفته می‌شود: چه می‌خواهید؟ این دسته نیز مانند یهود در میان آتش قرار می‌گیرند؛ تا اینکه نمی‌ماند مگر خداپرستان که نیکوکاران و معصیت‌کارانشان با هم دیگرند.

در اینجا است که خداوند در نزدیکترین صورت و قیافه‌ای که خدا را در آن قیافه و صورت دیده بودند، (یا در صورت و قیافه‌ای که از خدا در نظرشان بود) به میان آنان می‌آمد. به آنان گفته می‌شود: منتظر چه هستید؟

هر جمعیتی از آنچه در دنیا پرستش می‌نمود، تبعیت کند در جواب می‌گویند: ما در آن دنیا که احتیاج بیشتری به همکاری و کمک داشتیم از آنان کناره گرفتیم و با آنان قطع رابطه نمودیم و حالا منتظر خدائی هستیم که او را پرستش می‌نمودیم. خداوند می‌گوید: اینک من خدای شما هستم. می‌گویند: چیزی را بر خدای خود شریک قرار نمی‌دهیم و این جمله را دو یا سه بار تکرار می‌کنند تا جائی که برای بعضی از آنان یأس حاصل شده و نزدیک می‌شود که در وی حالت برگشت روی دهد، خداوند می‌گوید: آیا میان شما و خدا هیچ علامتی هست که بوسیله او خدا را بشناسید!! می‌گویند: آری! آن علامت پای خدا است! پس خداوند پای خود را ظاهر می‌کند و هر مؤمن در مقابلش به سجده



می افتند^(۱).

۴- جریر بن عبدالله می گوید:

«رسول خدا» (صلی الله علیه وآله) فرمود: شما خدای خود را آشکارا و با چشم خواهید دید.^(۲)

قسطلانی می گوید:

عیناً با کسر عین از عایت الشیء عیاناً گرفته شده و چیزی را که با چشم دیده شود عیاناً می گویند.^(۳)

۵- صهیب^(۴) نقل می کند: «رسول خدا» (صلی الله علیه وآله) فرمود:

در روز قیامت وقتی که اهل بهشت وارد بهشت گردید، خداوند می گوید: آیا می خواهید برای شما بیش از این احسان کنم؟ می گویند: خدایا این احسان بزرگ تو درباره ما بس نیست که ما را رو سفید گردانیدی؟ آیا ما را از آتش جهنم نجات ندادی و داخل بهشت ننمودی؟ آیا

۱ - «حتى ان بعضهم ليكاد ان ينقلب فيقول هل بينكم وبينه آية فتعرفونه بها فيقولون الساق فيكشف عن ساقه فيسجد الله كل مؤمن...».

۲ - «انکم سترون ربکم عیاناً». صحیح بخاری، ج ۹، کتاب التوحید، باب وجوه یومئذ ناضره.

۳ - ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

۴ - ... عن صهیب عن النبی (صلی الله علیه وآله) قال: «اذا دخل اهل الجنة الجنة قال: يقول الله تبارک وتعالی: تریدون شیئاً ازیدکم؟ فيقولون: الم تبيض وجوهنا؟ الم تدخلنا الجنة وتجنبنا من النار؟ قال: فيكشف الحجاب، فمأعطوا شیئاً احب اليهم من النظر الى ربهم عز وجل».

صحیح مسلم، ج ۱، باب اثبات روية المؤمنين ربهم فی الاخرة.



دیگر نعمتی بالاتر از این متصور است؟

«رسول خدا» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

پس از این سؤال و جواب؛ پرده‌ها و موانع برداشته می‌شود و جمال خداوند نمایان می‌گردد و برای اهل بهشت نعمتی داده نمی‌شود که بالاتر و محبوب‌تر از تماشای جمال خداوند باشد.

۶- ابوبکر ابن عبدالله ابن قیس از پدرش ^(۱) نقل می‌کند که: «رسول

خدا» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

دو بهشت هست که ساختمان آنها و تمام ظرفها و دیگر وسائلشان از نقره است و دو بهشت دیگر هست که ساختمان و تمام ظروف و وسایلشان از طلا است و میان مردم و تماشای آنان به پروردگارشان هیچ مانعی نیست!! مگر پرده کبریاى خداوند که در صورت خداوند و در بهشت عدن قرار گرفته است.

این شش حدیث درباره رؤیت خدا با چشم سر، از صحیحین نقل گردیده و عین همان حدیثها، و گاهی با تفاوت در صحاح دیگر نقل

۱ - عن ابی بکر ابن عبدالله ابن قیس عن ابیه عن النبی (صلی الله علیه و آله) قال: «جنتان من فضة آتیهما وما فیهما، وجنتان من ذهب آتیهما وما فیهما، وما بین القوم و بین ان ینظروا الی ربهم، الا رداء الکبر علی وجهه فی جنة عدن».

صحیح مسلم، ج ۱، باب اثبات رؤیة المؤمنین ربهم فی الاخرة.
صحیح بخاری، ج ۹، کتاب التوحید، باب وکان عرشه علی الماء.



گردیده است.^(۱)

در اینجا توجه خواننده گرامی را به دو حدیث دیگر که در صحیحین نیست ولی در سنن نقل گردیده است جلب می‌نمائیم:

۷- عبدالله بن عمر^(۲) می‌گوید: «(رسول خدا) (صلی الله علیه و آله) فرمود: کمترین مقامی که به اهل بهشت داده می‌شود نصیب کسی است که، به باغها و همسران و خدمتگزاران و تختها و نعمتهای بهشت تماشا می‌کند که فاصله هزار سال راه را پر کرده باشند و گرامی‌ترین آنان در پیشگاه خدا کسی است که صبح و شب به جمال خداوند تماشا می‌کند!!

سپس «(رسول خدا) (صلی الله علیه و آله) این آیه را خواند: صورت‌هایی در آن روز خوشحالند که به خدایشان تماشا می‌کنند.

توضیح: درباره این آیه شریفه که برای اثبات مدعا مورد تمسک واقع گردیده در صفحات آینده بحث خواهد شد.

۱- به سنن ابن ماجه ج ۱، باب الرد علی الجهمیه. و سنن ترمذی، ج ۴، باب رؤیة الرب مراجعه شود.

۲- عن ابن عمر یقول: قال «رسول الله» (صلی الله علیه و آله): «ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن ينظر الى جنانه وازواجه ونعیمه وخدمه و سرره مسيرة الف سنة، وأكرمهم علی الله، من ينظر الى وجهه غدوة وعشیه، ثم قرء «رسول الله» (صلی الله علیه و آله) وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة».

سنن ترمذی، ج ۴، باب رؤیة الرب، ص ۶۸۸.



۸- جابر ابن عبدالله^(۱) از «رسول خدا» (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند:

در بین اینکه اهل بهشت از نعمتهای بهشتی بهره‌مند هستند، نوری برای آنان ظاهر می‌گردد، اهل بهشت سرهای خود را بلند می‌کنند می‌بینند خداوند است که از طرف بالا بر آنان تماشا می‌کند! خداوند بر آنان می‌گوید: درود بر شما ای اهل بهشت.

رسول خدا آنگاه فرمود: این است آیه شریفه: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»^(۲) سپس «رسول خدا» (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند بر اهل بهشت تماشا می‌کند و اهل بهشت بر خداوند تماشا می‌کنند! و در آن لحظات که برخدا تماشا می‌کنند بر هیچ نعمتی از نعمتهای بهشت توجه و علاقه ندارند تا اینکه خداوند از آنان محتجب و غائب می‌گردد؛ و نور و خیر و برکت او برای آنان در منزلهایشان باقی می‌ماند.

۱- عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - : بينا اهل الجنة في نعيمهم اذ سطح لهم نور، فرفعوا رؤسهم فاذا الرب قد اشرف عليهم من فوقهم، فقال: السلام عليكم يا اهل الجنة!! قال: و ذلك قول الله سلام قولا من رب رحيم قال: فينظر اليهم و ينظرون اليه، فلا يلتفتون الى شيء من النعيم؛ ماداموا ينظرون اليه حتى يحتجب عنهم و يبقى نوره و بركته عليهم في ديارهم».

سنن ابن ماجه، ج ۱، باب الرد على الجهمية.

۲- سورة يس، آیه ۵۸.



آنچه از این حدیثها استفاده می‌شود!

آنچه از مجموع این احادیث استفاده می‌شود این است که:

- ۱- خداوند در روز قیامت، با همین چشم ظاهری و بدنی دیده می‌شود و اشعه‌ای از چشم انسان بوجود خدا اتصال پیدا می‌کند و جسم خدا آن اشعه را بر چشم منعکس می‌کند.^(۱)
- ۲- رؤیت خدا یک موضوع انحصاری و مخصوص بر بندگان خاص نیست؛ بلکه بندگان منافق هم به دیدار خداوند نائل خواهند گردید.^(۲)
- ۳- خداوند دارای صورت و جسم ترکیبی است که حوادث؛ مانند تحول و انتقال و حرکت بر وجود او عارض می‌گردد.
- ۴- خداوند در مکان و محلی مخصوص در برابر بندگان قرار می‌گیرد.
- ۵- خداوند دارای صورتهای گوناگون و قیافه‌های مختلفی است که در بعضی از قیافه‌ها برای بندگان قابل شناخت نیست ولی در بعضی قیافه او را می‌شناسند و به پشت سر او می‌افتند.^(۳)
- ۶- و گاهی با علامت مخصوص که عبارت از ساق خدا است، او را می‌شناسند و تا خداوند ساق خود را ظاهر نساخته است معارفه حاصل

۱- «انکم سترون ربکم کماترون هذا القمر و...».

۲- «وتبقى هذا الامة فيها منافقوها فياتيهم الله...».

۳- «فياتيهم الله في غير التي يعرفون فيقول: انا ربکم فيقولون نعوذ بالله منك ... فياتيهم الله في

الصورة يعرفون...».



نمی‌گردد.^(۱)

۷- و بالاخره آخرین مطلبی که از این حدیثها بدست می‌آید تعجب و خنده خدا و در آخر فریب خوردن خداوند است؛ که بوسیله فرزند آدم و بنده گناهکارش انجام می‌پذیرد.

این بود خلاصهٔ احادیثی که در باره رؤیت خدا از صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل گردیده است که گذشته از دیدن خدا با چشم سر مطالب زیادی دیگری هم استفاده می‌گردد که به بعضی از آنها اشاره گردید. این بود آنچه از سیر در کتاب صحیحین (صحیح مسلم و صحیح بخاری) نقل شده تا بدانیم این کتب در مرحله اول آنچنان که گمان می‌رود صحیح نیست و در مرحله دوم اگر افرادی در اسلام از دامن هدایت پیشوایان اسلام و «ائمۀ اطهار» (علیهم السلام) دور افتادند چگونه مبتلا به انحرافات می‌شوند.

برگردیم به تتمه بحث با استاد

من به استاد دانشگاه مکه گفتم: مگر در اصول اعتقادات هم می‌شود تقلید کرد.

گفت: تقلید از غیر معصوم چون قطع آور نیست و احتمال اشتباه هم داده می‌شود غلط است، ولی چون روایات صحیحین از معصومی مانند

۱ - «فیقول هل بینکم و بینة علامة فتعرفونه بها، فیقولون: الساق فیکشف الساق ...».



«پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) رسیده می‌توانیم به آن اعتماد نمائیم و بلکه در دل طبق آنچه آن حضرت فرموده اعتقاد ایجاد کنیم.

گفتم: اگر شما خودتان از دو لب «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) این روایات را شنیده بودید در صورتی که آن کلمات تأویلی نداشت و خلاف حکم عقل هم نبود حق با شما بود. ولی متأسفانه شما در اینجا اعتماد به کلام صاحب کتاب صحیح بخاری نموده و او را معصوم دانسته‌اید و کلام او را، کلام «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) تصور نموده و این اعتقاد را (خلاف حکم عقل است) در فکر خود ایجاد فرموده‌اید.

گفت: آیا شما احتمال می‌دهید صحیح بخاری اشتباه کرده باشد.

گفتم: شما او را معصوم می‌دانید.

گفت: نه.

گفتم: پس احتمال اشتباه هست بعلاوه که این معنی بر خلاف حکم عقل است.

گفت: صحیح است ولی چگونه ممکن است که این احادیث را «بخاری» جعل کرده باشد.

گفتم: من نمی‌گویم صاحب کتاب صحیح بخاری و یا مسلم خودشان این احادیث را جعل کرده‌اند.

ولی وقتی یهود و نصاری دیدند مردم مسلمان به مطالب کتب آسمانی آنها این ایراد را (که آنها نوشته‌اند خدا دیده می‌شود) می‌گیرند، با زرنگی و تردستی عجیبی از زبان «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) در کتب معتبر



شما روایاتی جعل کردند که در دهان ما را بیندند.
و این عمل بقدری ماهرانه انجام شد که حتی علمای بزرگ شما تحت
تأثیر این روایات قرار گرفتند و از آیات قرآن و کلمات صحیح «رسول
اکرم» (صلی الله علیه و آله) و «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) (دو معصوم این امت)
غفلت نمودند.

سرگذشتی که مؤید ما است

در چهار سال قبل دانشمند بزرگ انگلیسی «وبستر» که به مذهب اسلام
و تشیع مشرف شده بود و در «کانون بحث و انتقاد دینی» به دیدن ما آمد وقتی
از علت تشرف به اسلامش سؤال کردم. گفت: من یک مرد متفکر و
محقق هستم، مدتها کشیش بودم، ولی هر وقت کلمات تورات و انجیل و یا
سائر کتب مقدسه را در خصوص خداشناسی مطالعه می کردم به مطالب
چندش آوری برخورد می نمودم.
مثلا در تورات می خواندم که:

«خدا دروغ گفت و خدعه نمود و همه
چیز بر او مخفی است».

«می خرامید و متعدد است و مانند یکی از
افراد بشر است». سفر پیدایش، باب ۱ و ۲ و ۳.
«کشتی گرفت و به زمین خورد». باب ۳۲،
عدد ۲۴.

«و موسی خدا را دید». باب ۳، عدد ۶،



سفر خروج.

«خدا پا و دست دارد». عدد ۹ و ۱۰ و ۱۱

باب بیست و چهار.

«خدا در بین راه به او برخورد و قصد قتل

او را کرد». سفر خروج باب، ۴، عدد ۲۱.

«خدا پشیمان شد که انسان را خلق کرده

بود». سفر پیدایش، باب ۶، عدد ۶، و کتاب اول

سموئیل، باب ۱۵، عدد ۱۰.

«از بینی خدا دود متصاعد و از دهانش

آتش». کتاب دوم سموئیل، باب ۲۲، عدد ۷.

«و خدا در مقابل ابراهیم به صورت سه

مرد ظاهر می شود و ابراهیم نان و آب برای او

می آورد». سفر پیدایش، باب ۱۸، عدد ۲۹.

«و خدا بر کرسی نشسته بود و لشگر در

طرف راست و چپ او ایستاده است». کتاب

اول پادشاهان، باب ۲۲، عدد ۲۹.

«و خدا را اگر بینی زنده نمی مانی ولی

قفای او دیده می شود». سفر خروج، باب ۳۳،

عدد ۲۰.

«و خدا ظلمت غلیظی بود». سفر خروج،

باب ۲۰۵، عدد ۲۲.

«و خدا در برابر نازل شد». خروج، باب

۱۴، عدد ۵.



و نیز در سفر پیدایش باب اول جمله بیست و شش می‌گوید: «و خدا گفت آدم را به صورتمان و موافق و شبیه‌مان بسازیم».

و نیز در سفر پیدایش باب سوم جمله ۲۲ می‌گوید: «و خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده که عارف نیک و بد گردیده است».

در اینجا آقای «وبستر» گفت اینها مطالب کتاب تورات بود که متأسفانه یهود و نصاری به آن معتقدند و اما آنچه از کتاب عهد جدید استفاده می‌شود در باره خدا زشت‌تر و بدتر است، مثلاً در «انجیل متی» باب ۲۸، جمله ۱۸ می‌گوید:

«پس عیسی پیش آمده بدیشان خطاب کرده و گفت: تمام قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است پس رفتم. همه امته‌ها را شاگرد سازید و ایشان را بنام اب و ابن و روح القدس تعمید دهید».

و در «انجیل لوقا» باب ۴، جملات ۱-۱۲ می‌گوید: «اما عیسی پر از روح القدس بوده از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد و مدت ۴۰ روز ابلیس او را تجربه می‌نمود ... عیسی در جواب وی گفت که گفته شده است خداوند خدای خود را تجربه مکن».

و در «انجیل یوحنا» باب یک جمله اول می‌گوید: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود».

و در رساله پولس رسول به رومیان باب



اول جمله دوم می‌گوید: «در باره پسر خود که به حسب جسم از داود متولد شد و به حسب قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح». و در رساله پولس به قرنتیان باب ۸، جمله ۸ می‌گوید: «لیکن ما را یک خداست، یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم».

و در رساله دوم پولس به قرنتیان جمله ۱۳ می‌گوید: «فیض عیسی مسیح خداوند و محبت خدا و شرکت روح القدس با جمیع شما باد آمین».

و در رساله اول یوحنا رسول باب ۵، جمله ۵ می‌گوید: «کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست».

در اینجا آقای «وبستر» دانشمند انگلیسی اضافه کرد و گفت: وقتی ما با دانشمندان و یا نویسندگان مسیحی درباره این مطالب بحث می‌کردیم آنها آخرین توضیحشان مقایسه مضحک مطالب زیر بود که برای ما شرح می‌دادند:

آقای «ستیفن تیلز» در کتاب خدای مسیحیان متأسفانه همان مقایسه را ذکر کرده ما آن را از کتاب ایشان عیناً نقل می‌کنیم:

«خدای موحدین جهان را آنقدر محبت نموده که به جهان آید و حاضر شود در میان مردمان هم چون فردی از افراد بشر زندگی کند».



خدای مسیحیان به تجربه مفهوم خستگی و اندوه و بی‌کسی و غربت را دریافته است. ولی خدای موحدین یحتمل که با احساس همدردی از خستگی و گرسنگی و اندوه و غربت مفهومی دریافته باشد.

خدای مسیحیان به مفهوم مورد خیانت واقع شدن و من غیر حق محکوم گشتن و مورد اهانت واقع گردیدن و مصلوب شدن و مدفون شدن واقف است.

خدای موحدین به تجربه به مفهوم مورد خیانت واقع شدن و من غیر حق محکوم گشتن و مورد اهانت واقع گردیدن و مصلوب شدن و مدفون شدن واقف نیست».

(اینها مطالبی است که برای ترجیح تثلیث بر توحید، آقای «ستیفن تیلز» در کتاب «خدای مسیحیان» صفحه ۱۰۳ گفته است).

آقای «وبستر» پس از نقل این مطالب گفت: سبب انزجار من از مسیحیت همینها بود، مدتها سرگردان در پی دینی که از این انحرافات پاک باشد می‌گشتم تا آنکه از یک روحانی مسلمان که در لندن ساکن بود پرسیدم اعتقاد شما درباره خدا چیست؟ گفت: من فقط چند آیه از قرآن را برای معرفی خدای مسلمانان می‌خوانم و بیشتر از این فرصت بیان صفات خدا را ندارم.

گفتم: متشکرم اگر من مرد دقیق و متفکری باشم با همان چند آیه از قرآن مطلب را درک می‌کنم.



روحانی مسلمان آیات زیر را برای من قرائت کرد.

هیچ چشمی او را درک نمی‌کند و اوست که همه چشمها را می‌بیند و اوست که لطیف و مطلع از همه چیزهاست.^(۱)

مانند او چیزی نیست و او شنوا و بیناست.^(۲)

و در ۱۶ آیه می‌فرماید «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

یعنی: «و او به هر چیزی احاطه علمی دارد» ذکر شده است.

این آیات در فکر و روح من اثر فوق‌العاده‌ای گذاشت ولی وقتی به من گفتند به ظاهر قرآن نمی‌شود اعتماد کرد و باید به تفسیر آن مراجعه کنید؛ من به کتب اعتقادی دانشمندان مسلمان سنی که در آن وقت در کتابخانه لندن در اختیارم بود مراجعه کردم، دیدم همان مطلب خرافی مسیحیت عیناً در آن کتب وجود دارد، نزدیک بود دیوانه شوم، زیرا امام «احمد حنبل» معتقد به دوئیت خدا است و حتی مخالفین را خارج از حدود خدا می‌دانسته است.^(۳)

«احمد محمد شاکر» در شرح خود بر مسند احمد حنبل می‌گوید:

احادیث در باره رؤیت خداوند به حد تواتر و به مرحله ثبوت رسیده است و اگر کسی رؤیت خدا را انکار کند منکر یکی از ضروریات مذهب و رؤیت را تنها، جهیمه و

۱ - «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ». سورة انعام، آیه ۱۰۳.

۲ - «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». سورة شوری، آیه ۱۱.

۳ - تفسیر المنار، ج ۹، ص ۱۳۵.



معتزله و امامیه و خوارج انکار کرده‌اند.^(۱)

«فاضل نووی» می‌گوید: مذهب تمام اهل سنت این است که:

رؤیت خداوند عقلاً ممکن و چیز محالی نیست و در این مطلب اتفاق دارند که: در روز قیامت مؤمنین به دیدار خدا نائل خواهند گردید، تنها یک عده از اهل بدعت مانند معتزلیها و خوارج و مرجئه هستند که گمان می‌کنند رؤیت خدا محال است، سپس می‌گویند: نظر این عده خطا و جهلی است که خطرناک است، بعد می‌گویند: اما رؤیت خدا در این عالم، بطوری که قبلاً بیان نموده‌ایم آنهم امکان پذیر است.^(۲)

و در چند صفحه پیش پس از نقل و بیان دلیلهائی درباره رؤیت خدایتعالی، چنین نتیجه گیری می‌کند:

راجح و صحیح آن است که: «(رسول خدا)» (صلی الله علیه و آله) در شب معراج با چشم خود، خدا را دید.^(۳)

سپس به رد گفتار عایشه پرداخته است، زیرا از عایشه نقل شده است که: «(رسول خدا)» (صلی الله علیه و آله) در شب معراج خدا را ندیده است.

«عینی» در شرح حدیثی درباره رؤیت خدا می‌گوید:

مضمون این حدیث افرادی را که رؤیت خدا را محال می‌دانند رد

۱ - شرح مسند احمد بن حنبل، ج ۱۴، صفحه ۱۳۷، شرح حدیث ۷۷۰۳.

۲ - شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵. ۳ - «رای ربه بعینی راسه».



می‌کند، سپس اضافه می‌کند:

گفتار آنان خطای بزرگ و نادانی محض است، زیرا دلیلهائی که از قرآن و سنت بدست می‌آید رؤیت خدا را ثابت می‌کند، گذشته از این دلائل، امت اسلامی از قدیم تا امروز بر این معنی اتفاق دارند که: خداوند در روز قیامت خود را به مؤمنین نشان خواهد داد.

بعد اضافه می‌کند: و اما رؤیت خداوند در این عالم، آن هم ممکن است ولی اکثر دانشمندان علم کلام در گذشته و امروز، قائل شده‌اند که: رؤیت در دنیا واقع نمی‌شود سپس می‌گوید: اشعری قائل بوده که رؤیت خدا در دنیا هم واقع می‌شود!^(۱)
قسطلانی می‌گوید:

آری بدون شک و به روشنی خدا را خواهیم دید!!^(۲)

«ابن حجر» از «ابن بطلال» نقل می‌کند که: اهل سنت و حدیث و جمهور امت قائل بر جواز رؤیت خداوند در آخرت می‌باشند.^(۳)

«اسفرائینی» متوفای ۴۲۹ می‌گوید: ائمه فقه از اصحاب رأی و حدیث که آنها از اصحاب مالک، شافعی، و ابی حنیفه و احمد بن حنبل و ثوری و ابن ابی لیلی و اوزاعی می‌باشند همه اینها رؤیت خدا را با چشم و بدون تشبیه و تعطیل ثابت کرده‌اند.

۲ - ارشاد الساری، ج ۲، صفحه ۱۰۹.

۱ - عمدة القاری، ج ۱۸، ص ۱۷۲.

۳ - فتح الباری، ج ۱۷، صفحه ۱۹۵.



و باز می‌گوید:

اهل سنت بر اینکه خداوند، در آخرت خود را به مؤمنین نشان خواهد داد اتفاق دارند، بعد می‌گوید: ما مسائل رؤیت را در کتاب مستقلی جمع آوری نموده‌ایم.^(۱)

«شیخ محمد عبده» می‌گوید:

در باره رؤیت خداوند احادیث آنچنان صریح است که بر کسی جای شک و مجادله باقی نمی‌ماند.^(۲)

سپس آقای «وبستر» گفت: ولی طولی نکشید که باز با همان روحانی مسلمان که بعداً معلوم شد شیعه است در لندن برخورد نمودم و ناراحتی خود را برای او نقل کردم، او به من گفت کتابهایی که شما با آنها برخورد کرده‌ای مربوط به اهل سنت است و این عده مسلمانانی هستند که درباره خدا به فکر خود اتکاء کرده و پیروی از پیشوایان حقیقی اسلام ننموده‌اند و الاّ دچار این خرافات نمی‌شدند.

زیرا وقتی از رهبر شیعیان اسلام حضرت «علی بن ابی طالب» (علیه السلام)

سؤال می‌شود که آیا خدا را دیده‌ای؟ می‌فرماید:

خدائی را که نبینم عبادت نمی‌کنم، ولی این دیدن با چشم سر نیست؛ خدا با چشم سر دیده نمی‌شود آن چشم فکر و عقل و دل است

۱ - الفرق بین الفرق، طبع قاهره، ص ۳۱۳، ج ۳۳۵.

۲ - المنار، ج ۹، ص ۱۴۴، (نقل از کتاب سیری در صحیحین).



که خدا را می‌بیند.

و سپس چند جمله از سائر پیشوایان شیعه برایم نقل کرد که آنها استدلال به محال بودن دیدن خدا با چشم سر و مجرد بودن پروردگار نموده بودند که بحمدالله مرا از گمراهی نجات داد و موفق به مذهب تشیع شدم.

وقتی این جریان را برای استاد دانشگاه مکه نقل کردم، او گفت مطلب جالبی بود، امید است همه ما به حقایق اسلام راهنمایی شویم. بلی اگر ما در شناسائی هر چیز از صراط مستقیم برویم، در معارف اسلام پیرو قرآن و عترت باشیم، تمام مشکلاتمان حل می‌شود و از جمیع انحرافات محفوظ می‌مانیم.

سپس استاد دانشگاه بحثهایی در اثبات وجود خدا و توحید و مطالبی در باره خداشناسی و صفات حضرت حق به میان آورد که ما آنها را در همین کتاب عنوان کرده بوده‌ایم و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم. در این موقع استاد دانشگاه اجازه خواست و گفت امشب مرخص می‌شوم امید است دو باره همدیگر را ببینیم.

در روز ۲۹ اسفند ماه ۱۳۴۴ مطالب زیر در دفتر «کانون بحث و انتقاد دینی» مورد بحث قرار گرفت.

ابتدا آقای «م-ح» که استاد دانشگاه‌اند و مایل نیستند بیش از این معرفی شوند، فرمودند: تقاضا می‌کنم که آیه (۴۳ سوره رعد) را مورد بحث قرار دهید و مشکلات ما را بوسیله تفسیر و تأویل این آیه مبارکه جواب بگوئید.

پاسخ ما:

من قرآن را باز کردم و گفتم پروردگار متعال در سوره رعد، آیه ۴۳ می‌فرماید:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ



الْكِتَابُ.

کافران می‌گویند: تو فرستاده الهی نیستی
بگو شهادت خدا و کسی که دارای علم کتاب
است بین من و شما کافی است.

ما در مورد بحث از این آیه شریفه ناچاریم که مختصری از تفسیر و
تأویلی که سنی و شیعه در کتب تفسیر خود نوشته‌اند بعرض برسانیم و
سپس به پاسخ سؤالاتی که در زمینه این آیه، پیش می‌آید بپردازیم.
تفسیر آیه:

تردید نیست که این آیه شریفه در مقام اثبات رسالت «پیغمبر اسلام»
(صلی الله علیه و آله) می‌باشد و شکی نیست که مراد از «كُفِيَ بِاللَّهِ شَهِيدًا» شهادت
خدا به رسالت «پیغمبر اسلام» می‌باشد، تنها جمله‌ای که در این آیه شریفه
مبهم به نظر می‌رسد و احتیاج به تفسیر دارد کلمه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»
است که آیا این شخص کیست و مراد از کتاب چیست.

دانا به علوم کتاب کیست؟

دانشمندان مسلمان (سنی و شیعه) معتقدند که مراد از جمله «کسی که
در نزد او علم کتاب می‌باشد» «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) است.

«علامه حلی» در کتاب «احقاق الحق» می‌گوید:

«جمهور علمای اهل سنت روایت
کرده‌اند که مراد از جمله «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»
«علی» (علیه السلام) است. و نیز در همین کتاب در
چاپ جدید ده‌ها روایت در متن و پاورقی از



کتاب اهل سنت با ذکر صفحات و مدارک آن
نقل شده که کاملاً مؤید این معنی است.

و نیز در «تفسیر عیاشی» روایت شده که: روزی شخصی به «امام باقر»
(علیه السلام) عرض کرد «پسر عبدالله بن سلام» می‌گوید: این آیه شریفه در شأن
پدر من نازل شده است، حضرت «باقر» به او فرمودند:

دروغ می‌گوید، آن کسی که دارای علم
کتاب است «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) است.

«شیخ سلیمان بلخی» شافعی در کتاب ینابیع الموده پس از نقل روایات
زیادی که مؤید این معنی است جملاتی از بعضی دانشمندان نقل کرده که
خلاصه ترجمه‌اش این است:

«چون خدای تعالی «پیغمبر اسلام»
(صلی الله علیه و آله) را مبعوث فرمود و از همه مردم
عهد و میثاق گرفت که به او ایمان آورده و او را
یاری کنند و مسلم به مقتضی «وانذر عشیرتک
الاقربین». قریش به خصوص بنی هاشم اول
کسی بودند که خدای تعالی بوسیله «پیغمبر اسلام»
(صلی الله علیه و آله) درهای سعادت را بر آنان گشود
عقل اقتضا می‌کند که بگوئیم کسی که بعد از
«پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) دانا به جمیع اسرار
قرآن بوده است باید مردی از بنی هاشم باشد،
زیرا که او از سائر قریش به «پیغمبر اکرم»
(صلی الله علیه و آله) نزدیکتر است و نیز عقل به ما
می‌گوید آن کس باید اولین گرونده به اسلام و
قرآن نیز بوده باشد تا کاملاً به اسرار رسالت و



ابتدای وحی دانا و آگاه باشد و نیز آن کس باید از طفولیت از جمیع اعمال زمان جاهلیت منزّه و پاک بوده تا به خوبی تخلّق به اخلاق «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) و مؤدّب به آداب او گردیده باشد.

این شرایط جز در «علی» (علیه السّلام) در کسی دیگر یافت نخواهد شد اما «عبدالله بن سلام» که اسلام او بعد از هجرت بوده شأن نزول سوره هائی که قبل از هجرت نازل شده نمی داند و در این صورت تفسیر و تأویل آنها را بعد از اسلام آوردن نیز نمی شناسد مسلم مصداق آیه مزبور نیست و حتی «سلمان» که عمر سیصد و پنجاه ساله خود را در راه یاد گرفتن اسرار انجیل و تورات و زبور و سائر کتب انبیاء گذاشته و هم چنین قرآن کریم صرف کرده مصداق «ومن عنده علم الكتاب» نمی باشد.

بعلاوه کسی شایستگی این مقام را دارد که اسرار و حقایق از او بروز و ظهور کند، چنانکه مکرر از «علی» (علیه السّلام) شنیده شده که می فرمود:

سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید، زیرا علوم من مانند دریاها موج می زند.^(۱)

«در صورتی که می دانیم حتی مانند هیچیک از معارف و حکمی که از اولاد آن

۱ - «سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جنبی علوماً کالبحار الزواجر».



حضرت «ائمہ طاہرین» (علیہم السلام) در تفسیر و تأویل آیات کتاب خدا بیان شده اصلاً از «عبداللہ بن سلام» دیدہ نشدہ است».

کتاب چیست؟

و اما مراد از کتاب مبین کہ در آیہ شریفہ یادآوری شدہ و با الف و لام عہد ذکر شدہ بہ اتفاق مفسرین، قرآن و یا لوح محفوظ است کہ علم ہر چیز در آن بہ ودیعہ گذاشتہ شدہ است.

این بود تفسیر دو جملہ مبہم آیہ شریفہ کہ ما در فہم معنی آن احتیاج بہ تفسیر «اہل ذکر» «ائمہ اطہار» (علیہم السلام) داشتیم.

آقای «م-ح» فرمودند: آیا شہادت خدا بہ رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی اللہ علیہ و آلہ) چگونہ بودہ است؟

پاسخ ما:

شہادت خدا بہ رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی اللہ علیہ و آلہ) بر دو نوع بودہ است.

اول: شہادت قولی

دوم: شہادت عملی و فعلی



شهادت قولی

اگر چه کتاب مقدس «عهدین» تحریف شده و از آن چیزی باقی نمانده است، ولی برای آنکه پروردگار حجت خود را بر مردم کامل کند و «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) را به مردم معرفی نماید بشارات و شهادتهائی را به زبان و قلم سازندگان کتاب مقدس جاری کرده و حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) را معرفی نموده و یا آن آیات که دلالت بر این مطلب دارد در کتب انبیای گذشته از شر خائنین محفوظ نگاه داشته شده است.

شهادت اول از تورات

در سفر پیدایش تورات، باب ۱۷، آیه ۲۰ می‌گوید:

ای ابراهیم دعای تو را در حق اسماعیل شنیدم اینک او را برکت داده بارور گردانیده به مقام ارجمند خواهیم رسانید بوسیله «محمد» (صلی الله علیه و آله) و دوازده امام از نسل وی او را امت بزرگی خواهیم نمود.^(۱)

شهادت دوم از انجیل یوحنا در «باب ۱۶، آیه ۱۲ و ۱۳» می‌گوید:

«و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید و

۱ - «و لیشمعیل شمعتیخا - هینه برختی - اوتو - و هیفرتی اوتو - وهبرتی - اوتو بمند بمند شینم

عاساد نسییم یولد و ونتیقنو یغوی غادل».



لیکن «فارقلیط» «محمد یا احمد» (صلی الله علیه و آله) «
بیاید شما را به جیمع راستی هدایت خواهد کرد،
زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه
شنیده است از خدای خود سخن خواهد گفت و
از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

شهادت سوم از وحی کودک

۱ - «محمد» (صلی الله علیه و آله) بزرگ مقتدر. ۲
- درخت برازنده. ۳ - خواهش کرده شده و مورد
غبطه و آرزومندی. ۴ - فرو نشاننده. ۵ - نابود
کننده آنچه بوده. ۶ - اوست جمله و کل. ۷ - وی
تاج است. ۸ - باریست بردوش.

شهادت چهارم از انجیل برنابا، در فصل ۲۰۸ می فرماید:

(۷) راست می گوید که پسر ابراهیم همان
اسماعیل بود که واجب است که از نسل او بیاید
«حضرت محمد» (صلی الله علیه و آله) که ابراهیم به او
وعده داده شده بود که همه قبایل زمین به او
برکت یابند. (۸) پس همین که رئیس کاهنان
این سخن بشنید به خشم در آمده فریاد بر آورد
که ما باید این فاجر را سنگسار کنیم زیرا که او
اسماعیلی است و همانا که بر موسی و شریعت
خدا کفر کرده (۹) پس هر یک از نویسندگان و
فریسیان با بزرگان قوم سنگها گرفتند تا یسوع



را سنگسار نمایند پس از چشمهای ایشان پنهان
شد و از هیكل بیرون آمد.^(۱)

شهادت پنجم

از کتاب جاماسب نامه زردشتیان:

«مردی بیرون آید» از فرزندان هاشم
مردی نه دراز بود نه کوتاه و نه سپید و نه سیاه،
خوبروی و خوب گوی.

۱- دعوت وی به هر هفت کشور برسد و
آن مرد به زنان مایل بود و خواست دولت دارد
و فرزندش نبود و اگر بود ماده بود.

۲- و هر روز دینش قویتر بود و زیاده‌تر
بود و پادشاهی از ملکان قدیم بستاند و چهارده
ملک معروف را مقهور گرداند و پادشاهی از
تخمه کیان و اشکانیان و از تخمه امدادان و از
تخمه زردشت و از هیلان و از تخمه ليسان و از
تخمه نقصان و کودکان و یهودان اصبهان مرد
بستاند و ملکان را مقهور گرداند و بجای تاج و
کلاه، عمامه دارد و اگر هر رسمی که ایشان
دارند سخن دراز گردد و هر چند بگویم ناگفته
است که رسم و کیش از ما کس نتواند بردن و
ناچیز کردن جز ایشان و آتشخانه‌ها را ویران

۱- در کتاب انجیل برنابا (۴۰) آیه دلالت بر بعثت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) دارد که

ما آیه فوق را بعنوان نمونه نقل کردیم.



کند و مؤبدان را هلاک کند و پادشاهی و رسم ما
ببرد و هیچ آینده با ما آن نکند که ایشان کنند و
دولت و فرخی ایشان بماند.

۳- و آن مدت دین ایشان به زیادت بود و
کار ایشان به زیادت بود و کار ایشان به قوت
بود و هیچ نقصان در او نیاید و نامش
«مهرآزمای» بود.

۴- و پس از وی به دین خلل اندر آید و بر
تخمه وی مردمان بیرون آیند مضر به دین وی
و بد او همی گویند و فرزندان وی همی کشند
اندر حقیقت ایشان سستی باشد، و از دین بنام
پسند کنند و حقیقت زائل کنند و فرزندان را
بکشند و فرزندان وی را نقصان کنند و دین ما
سپری شود.

و پیش از آمدن وی پنج علامت بود.
نخست هر آتش که اندر خانه‌های کهن
بود بمیرد تا بحال بیچارگی آتش آورند و آتش
خانه‌ها بیفروزند.

و دیگر نشان آن است که پادشاهی بدست
زنان و کودکان افتد یکی پس از دیگری.
دیگر آنکه دریای ساوه خشک شود.

چون نشانها بینی بدانکه وقت بیرون
آمدن آن مرد است که دولت از ایشان ببرد و
«باید دین وی پذیرفتن اگر چه ما را ناپسند بود».

این بود گوشه‌ای از شهادت کتب آسمانی «از نظر ادیان زنده جهان، و

شهادت خدای تعالی که از زبان کتب به رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله)



داده شده است.

و ده‌ها بشارت و شهادت دیگر در کتب فوق و سائر کتب عهد عتیق و جدید وجود دارد که در کتاب بشارات عهدین در جای خود مضبوط است.

شکی نیست که یکی از ادله اثبات رسالت «خاتم انبیاء» (صلی الله علیه و آله) همین بشارات و جملاتی است که در کتاب مقدس و سایر کتابهای آسمانی ذکر شده است.

و تردیدی نیست که افراد منصف، معتقدند که اگر هیچ دلیلی جز همین شهادتها و بشارتها برای اثبات رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) وجود نداشت باید به پیامبری پیشوای اسلام اقرار کرد.

بنابراین صحیح است که خدای تعالی بگوید:

«قل کفی بالله شهیداً» بگو شهادت خدا در کتابهای آسمانی برای اثبات رسالت من کافی است.

شهادت فعلی و عملی خدا به رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله)

دانشمندان برزگ گفته‌اند: یکی از ادله اثبات رسالت «خاتم انبیاء» (صلی الله علیه و آله) این است که خدای تعالی معجزات و خوارق عاداتی را به دست آن حضرت جاری کرده و او را در راهنمایی مردم و ادعای رسالت تأیید کرده است. و اگر حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) فرستاده الهی نبود پروردگار متعال به مقتضی لطف و رأفتی که بر بندگان خود دارد و هدایت



و راهنمایی آنان را مستقیماً به عهده گرفته است او را مفتضح می‌کرد و دروغ‌گویی او را به تمامی مردم اعلام می‌نمود.

توضیح آنکه: تواریخ زنده عالم معجزات زیادی برای «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند و دوست و دشمن معترف‌اند است که آن حضرت کارهائی انجام می‌داد که از عهدهٔ دیگران ساخته نبوده و مسلم بشر عادی بدون اسباب و وسائل ظاهری نمی‌توانست یکی از این خوارق عادات را انجام دهد.

بهترین نمونه آن «قرآن» است که هزار و چهارصد و چند سال است فریاد می‌زند که کسی نمی‌تواند مانند یک سوره از این قرآن را بیاورد. و علاوه بر آن که کسی نتوانست یک آیه مثل آیات قرآن در فصاحت، بلاغت، معارف و حکم؛ پیشگوییها؛ بیان تاریخ صحیح و قوانین محکم و غیره بیاورد، همه دانشمندان اعتراف به عظمت، و کامل بودن معارف و قوانین محکم آن نموده‌اند. (ما در کتاب دومقاله گوشه ای از این اعترافات را شرح داده‌ایم).

داستان

«هشام بن حکم» گفت: چهار نفر از مشاهیر و فلاسفه مادی بنام «عبدالکریم ابن ابی العوجاء» و «ابوشاکر عبدالملک دیصانی» و «عبدالله المقنع» و «عبدالملک البصری» در مکه در خانه خدا اجتماع کرده و در مسأله حج و «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) و تمسک مسلمانان به شعائر آن



و فشارهائی که مسلمین به قوت ایمان بر خود وارد می سازند فکر می کردند، تا بالاخره نظر آنها بر این شد که در مقام معارضه با قرآن که اساس این دین است برآیند و هر یک از آن چهار نفر یک قسمت از چهار قسمت قرآن را بعهده بگیرند، نقض کنند و در نتیجه قرآن را از بین ببرند و با خود می گفتند که وقتی پایه و اساس اسلام که قرآن است از بین رفت تمام قوانین دین اسلام موهون و بی پر و پا خواهد گشت.

پس از این قرار داد از یکدیگر جدا شدند تا در سال آینده همین موسم گرد هم آیند و از کرده های خود یکدیگر را مطلع سازند و چون سال بعد موسم حج اجتماع نمودند تعهد خود را از هم خواستار شدند «ابن ابی العوجاء» معذرت خواسته گفت: چون من به آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^(۱) برخورد نمودم بلاغت و عظمت علمی آن به قدری مرا به دهشت انداخت که از تعرض به آیات دیگر منصرف گردیدم.

دیسانی نیز عذر خواست گفت: آیه «ضَرْبَ مَثَلٍ فَاٰتَمِعُوْا لَهُ اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَنْ

۱ - سورة انبياء، آیه ۲۲. یعنی: اگر در آسمان و زمین معبود دیگری غیر از خدای واحد بوده

باشد امور آنها دچار تباهی خواهد گشت.



يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوا مِنْهُ صَعَفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ».^(۱)

مرا متحیر ساخته و از کاری که در نظر داشتم منصرف کرد.

«عبدالمک» گفت: بلاغت و فصاحت این آیه «فَلَمَّا اسْتِیْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا».^(۲) مرآمدهوش کرد و نگذاشت که هدف خود را تعقیب کنم. «ابن مقفع» گفت: این آیه «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَائِكَ».^(۳)

مرانگذاشت که در باره سائر آیات قرآن فکری کنم.

«هشام بن حکم» می‌گوید: در این موقع «امام صادق» (علیه السلام) بر آنها می‌گذشت و گوئی می‌دانست که آنها به چه امری مشغولند و بر چه می‌اندیشند این آیات را آن حضرت تلاوت فرمود: «قُلْ لِّیْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ

۱ - سورة حج، آیه ۷۲. یعنی: این مردم مشرک و کافر به این مثل گوش کنید (تا حقیقت حال خود بدانید) آن بتهای جماد که به غیر از خدا معبود خود می‌دانید و آنها را می‌خوانید اگر اجتماع کنند بر خلقت مگسی قادر نیستند و اگر مگس (ناتوان) چیزی از آنها بگیرد قدرت باز گرفتن آن چیز را از آن مگس ندارند طالب و مطلوب (یعنی عابد و معبود) هر دو ناچیز و ناتوانند.

۲ - سورة یوسف، آیه ۷۹. یعنی: و چون برادران از پذیرفتن خواهش خود مأیوس شدند با خود خلوت کردند.

۳ - سورة هود، آیه ۲۴.



(۱). ظَهْرًا.

ما در کتاب «دو مقاله» گوشه‌ای از فصاحت و بلاغت قرآن را توضیح داده‌ایم و لذا در اینجا بیش از این به بحث در باره آن نمی‌پردازیم. در اینجا است که عقل می‌گوید: اگر «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرستاده الهی نبود بر خدای عادل و حکیم از باب لطفی که به بندگان خود دارد واجب و لازم بود که او را مفتضح کند و نگذارد دلیلی بر اثبات رسالت خود داشته باشد نه آنکه بقدری معجزات و خوارق عادات به دستش صادر کند که تمام دانشمندان بزرگ روز انگشت حیرت به دهان گرفته و در مقابل عظمت آن حضرت کوچکی نمایند خدای تعالی در تأیید این مطلب صددرد صد عقلی می‌فرماید:

این قرآن سخن پیغمبری است گرامی،
 کلام شاعر (یهوده گو) نیست، چه کم ایمانند،
 آن قرآن گفتار کاهن «و ساحری دروغگو»
 نمی‌باشد فرستاده‌ای است از طرف پروردگار
 عالمیان و اگر «این پیغمبر» گفتاری را به دروغ
 به ما نسبت می‌داد ما البته دستش را نمی‌گرفتیم
 سپس رگ حیاتش را قطع می‌کردیم و کسی از
 شما نمی‌توانست این «بلا» را از او دفع کند. (۲)

۱ - سورة اسراء، آیه ۷۸.

۲ - «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ○ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ○ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدْكُرُونَ ○ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ○ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ○ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ○ ثُمَّ



ما وقتی تاریخ گذشتگان را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم این موضوع کاملاً صحیح بوده و مدعیان نبوت را «که به دروغ ادعای نبوت کرده‌اند» مفتضح فرموده و چنان آنها را در میدان بدبختی کشانده که آنان نسنجیده و ندانسته جملائی را به زبان جاری کرده‌اند که هر عاقلی متوجه می‌شود خدای تعالی بوسیله این کلمات حقیقت آنها را برای مردمان عاقل واضح کرده است مثلاً «مسيلمه کذاب» با اینکه در مقابل قرآن می‌خواسته عرض اندام کند و کلماتی را بگوید که با آیات قرآن لااقل برابری نماید و به این وسیله اعجاز قرآن را در هم بشکند و یا لااقل سخنان خود را به وحی نسبت دهد. در ضمن کلماتش مزخرفات بی‌معنی و پراشکالی گفته که هر شخص عاقلی متوجه خواهد شد که این کلمات از جانب خدا نازل نشده و بلکه گوینده آن مرد نادانی بوده است.

مثلاً او می‌گوید:

«الذین یغسلون ثیابهم ولا یجدون ما یلبسون»

اولئک هم المفلسون.

یعنی: کسانی که لباسهای خود را می‌شویند و لباس ندارند که بپوشند اینان بی‌پولند.

و یا آنکه می‌گوید: «یا ضفدع بنت ضفدعین»

لا الماء تکدرین ولا الشارب تمنعین.

یعنی: ای قورباغه، دختر دو قورباغه آب



را گل آلوده نمی‌کنی و از آشامیدن آب مانع نمی‌شوی.

پر واضح است اگر این شخص در صدد مزخرف گوئی هم می‌بود نمی‌توانست از این جملات، بی‌معنی‌تر و پراشکال‌تر بگوید، زیرا در جمله اول می‌گوید: «کسی که لباس ندارد بی‌پول است» از شما سؤال می‌کنم آیا این کلمه بی‌معنی را شخص عاقل به زبان جاری می‌کند و آیا ممکن نیست مردی پیدا شود که لباس نداشته باشد ولی پول و ثروت در میان بانکهای متعدد داشته باشد و یا در شهر و وطن خود لباسها و وسائل مرتبی داشته باشد، ولی امروز در شهر غربت بی‌لباس و بی‌پول باشد. و آیا شایسته است در کتاب آسمانی یک چنین مطالب بی‌فائده‌ای ذکر شود و یا یک پیغمبر اینگونه با یک قورباغه سخن بگوید و احکام الهی را برای او بیان کند آیا می‌توان این جملات را بخدای جهان نسبت داد، معتقد شد که این مزخرفات در برابر قرآن می‌توانند مقابله کنند، مسلم جواب منفی است.

و نیز می‌گوید:

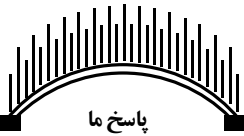
«الفیل وما الفیل وما ادریک ما الفیل له خرطوم

طویل و ذنب و تیل وان ذلک من خلق ربنا لقلیل».

کاش می‌دانستیم که غرض از این جملات پوچ و تو خالی چیست؟
و از سوره دیگر «واللیل الدامس والذنب

الهامس ما قطعت اسید من رطب ولا یابس».

و از سوره دیگر «واللیل الاسجم والدب الادلم



والجذع الارلم ما انتهكت اسيد من محرم». و از سوره ديگر «والشاة السوداء واللبن الابيض انه لعجب محض وقد حرم المذق فما لكم لاتنجعون». و از سوره ديگر «والمبذرات زرعاً والحاصدات حصداً والزراعات قمحاً الطاحنات طحناً والخابزات خبزاً والثاردات ثرداً واللاقمات لقماً اهالة وسمنا».

«ترجمه و شرح اين مطالب بقدری غير قابل توجه است که نبايد اوراق کتاب را با آن گرفت».

و نیز «علی محمد باب» در کتاب بيان عربی صفحه ۲۶ می گوید: «ولتعلمن خط الشکسته فان ذلک ما يحبه الله». و در صفحه ۴۹ از همان کتاب گفته: «ولا تضربن البیضه علی شیئی یضیع ما فيه قبل ان یطبخ». اين کتاب همان کتابی است که برای از بین بردن قرآن به اعتقاد تابعین علی محمد باب نازل شده است.

این همان کتابی است که در لوح هیکل الدین درباره آن می گوید: «قد قدر فی باب الادان امحو اکل الکتب الا ما ینشی فی ظل البیان».

یعنی: شما مردم جهان مقدر گردیده که همه کتب و علوم را از بین ببرید مگر آنچه زیر سایه کتاب بیان منشأ گرفته باشد.

آیا ممکن است مرد عاقلی که می خواهد این کتاب را ناسخ قرآن قرار دهد در آن جملات بالا را متذکر شود و بگوید باید شما حتماً خط



شکسته را بیاموزید، چون خدا خط شکسته را دوست می‌دارد آن هم کلمه فارسی (شکسته) را در ضمن جملات عربی کتاب بیان عربی متذکر شود و نتواند این کلمه را به عربی بگوید یا آنکه مردم جهان را از زدن تخم مرغ به چیز دیگر نهی کند که مبادا هر چه میان اوست ضایع شود و از بین برود مگر تخم مرغ به هر چیز بخورد «حتی مثلاً به پنبه» می‌شکند و بر فرض بشکند مگر همیشه سفیده و زرده او از بین می‌رود و ده‌ها جملات مزخرف دیگر در کتاب بیان ۶۲ صفحه‌ای وجود دارد که اگر افراد با خرد دقت کنند کاملاً متوجه می‌شوند که کتاب بیان و مسلک بابیت جز یک مطالب ساخته‌ای بشر چیز دیگری نیست و ابداً قابلیت رهبری مردم جهان را ندارد.

و نیز «غلام احمد قادیانی» که به دزد آیات قرآنی معروف است، یعنی بین مسلمانان معروف است که آیات قرآن را با مختصر تغییری بنام خود ثبت کرده و می‌خواهد بگوید مسیح معهود و مهدی موعود منم و بر علیه قرآن قیام کرده ولی اکثراً از آیات قرآن سرقت نموده و بنام خود آنها را به مردم عوام گفته است که من جمله، از آن آیات این جملات است:

«قل ان افتریته فعلی اجرامی هو الذی ارسل

رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله

لامبدل لکلمات الله وانا کفیناک المستهزئين وقال انت

علی بینه من ربک رحمة من عنده وما انت بفضلہ من

مجانین و یخوفونک من دونه انک باعیننا سمیتک

المتوکل یحمدک الله من عرشه ولن ترضی عنک الیهود

ولا النصراری ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین».



مطالعین از آیات قرآن متوجه‌اند این مرد آیات قرآن را بنام خود ثبت نموده و هر کجا کلماتی که از خود اوست و یا از جای دیگر دزدیده کاملاً مشخص است.

قابل توجه آنکه حتی خدای قادر مهربان برای اثبات آنکه این حقیقت را بگوید که در موقع نزول قرآن دیگر تورات و انجیل هم رونقی ندارند و باید مردم جهان تنها قرآن را برنامه زندگی خود قرار دهند جملاتی بدست تحریف‌کنندگان آن کتب در میان آنها قرار داده و به این وسیله خط قرمزی روی آن کتابها کشیده است.

ما در صفحات قبل عباراتی از کتب فوق که مدعی ما را ثابت می‌کرد نقل نمودیم و در اینجا نیز برای توضیح بیشتری چند جمله آیه از تورات و انجیل را یاد آور می‌شویم.

چند جمله از کتاب مقدس

جمله اول از تورات سفر پیدایش باب ششم جمله پنجم می‌گوید:
 «خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.

و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت انسان را که آفریده‌ام از روی زمین محو سازم انسان و بهائم و حشرات و پرندگان هوا را چون که متأسف شدم از ساختن ایشان».

و در آیه نهم باب بیست و دوم از کتاب دوم سموئیل می‌گوید:



«خداوند را خواندم و نزد خدای خویش
 دعا نمودم و او آواز مرا از هیکل خود شنید و
 استغاثه من به گوش وی رسید و آنگاه زمین
 متزلزل و مرتعش گردید و اساسهای آسمان
 بلرزیدند و از شدت خشم او متحرک گردیدند.
 از بینی وی دود متصاعد شد و از دهان او
 آتش سوزان در آمد و اخگرها از آن افروخته
 گردید و او آسمانها را خم کرده نزول فرموده و
 تاریکی غلیظ زیر پاهایش بود برکروبیان سوار
 شده پرواز نمود.

جملات فوق ما را به یاد دعایی که صاحب کتاب طریق صواب نوشته
 می‌اندازد.

و از این دو نمونه از کتاب مقدس می‌توانیم تصدیق کنیم که این دعا
 کاملاً صحیح است و صاحب کتاب طریق صواب، به طریق صواب قدم
 برداشته است.

صاحب کتاب طریق صواب در صفحه ۶۵ می‌گوید: «که یهود و
 نصاری در روزهای شنبه و یکشنبه این دعا را می‌خوانند».

اول: ای خدا که عالم را خلق کردی و بعد
 از خلقت آن نادم و پشیمان گشتی و بعد طوفان
 عامه فرستادی و عالم را غرق کردی و بعد از
 آن هم پشیمان شدی، شائول را سلطان قرار
 دادی و از سلطنت او ندامت پیدا کردی از وعده
 بهشتی که به ما داده‌ای نادم نشوی.



دوم: ای خدائی که مثل خرسی ما را از شر خرسها نگهدار.

سوم: ای خدائی که مثل شیری ما را از شر حیوانات درنده محفوظ کن.

چهارم: ای خدائی که مثل کرم بیدی رخته‌های پشمینه ما را از شر کرم بید محفوظ بدار.

پنجم: ای خدائی که مثل پلنگ و شیر می‌باشی ما را پلنگ طبیعت قرار مده.

ششم: ای خدائی که دلاک ریش تراشی ریش ما را در جهنم با تیغهای آتشین متراش.

هفتم: ای خدائی که تاجر غلام و کنیز فروشی اولاد ما را به غلامی و کنیزی نفروش.

هشتم: ای خدا به حرمت پدر و مادرت پدر و مادر ما را رحمت کن.

نهم: ای خدائی که از دماغت دود بیرون می‌آید و از دهانت آتش و از نفست یخ منجمد می‌شود دود از دماغ ما بیرون نیاوری.

دهم: ای خدائی که هم قادری و هم عاجز و هم قوی هستی و هم ضعیف و هم عالمی و هم

جاهل بر ضعف ما رحم کن.

یازدهم: ای خدائی که گاهی نهی از قتل و زنا می‌کنی و گاهی اجانب را از هر جانب جمع

می‌کنی برای قتل پسران و زنانی با دختران خود در شهر خاص خود ما را از این صفت دور بدار.



دوازدهم: ای خدائی که پیغمبر
مخصوص مبعوث می‌کنی برای زنای با زانیه از
ما به جهت زنا مؤاخذه مفرما.

سیزدهم: ای خدائی که هم یکی هستی و
هم سه بندگان گناه کردند پسر یگانه خود را
عذاب نمودی به قتل و صلب به سبب گناه
دیگران از ما مواخذه فرمائی».

کسانی که با جملات تورات و انجیل آشنائی کامل دارند می‌دانند که
کلمات فوق اکثراً از آن کتب متخذ است.

یک تناقض از انجیل

(در انجیل یوحنا، عدد ۳۰، باب پنجم)
یوحنا به مسیح نسبت می‌دهد که فرمود: «اگر
من بر خود شهادت دهم شهادت من راست
نیست».

ولی در باب ۸، آیه ۱۴ می‌گوید: «هر چه
من برخود شهادت می‌دهم شهادت من راست
است».

این یکی از ده‌ها تناقضات انجیل است که برای نمونه آن را در اینجا
نقل نمودیم.

اینجاست که باید گفت بسی جای تأسف است که چرامردم مترقی
جهان به این مسلک خرافی توجه داشته و یهودیت یا مسیحیت را برای
تأمین سعادت خود قبول می‌کند. اگر چه یکی از دانشمندان بزرگ معتقد
بود که آنها اول دین یهودیت و یا مسیحیت را رها کرده‌اند و سپس



دانشمند شده‌اند، زیرا برای هر فرد عاقلی که در کتاب مقدس (مانند انجیل و تورات) دقت کند واضح می‌شود که این کتاب کاملاً با پیشرفت علم و دانش مخالف است و نباید پیروان این ادیان از علوم عقلی و مادی اطلاعی داشته باشد.

بنابراین از آنچه در بالا گفته شد واضح می‌گردد که خدای تعالی تنها، دین مقدس اسلام را اختیار کرده و تمام ادیان جهان را از بین برده و کسانی که به دروغ ادعای رسالت نموده‌اند مفتضح فرموده است. این بود شهادت قولی و فعلی خدای تعالی که ما آن را مختصراً بیان نمودیم.

شهادت «علی» (علیه السلام)

آقای «م-ح» فرمودند از این بیان و توضیح، فوق‌العاده استفاده کردم بفرمائید که: آیا شهادت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) برای اثبات رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) می‌تواند فایده‌ای داشته باشد که خدای تعالی آن را برای قانع کردن کفار به «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) تعلیم می‌دهد یا خیر؟!

پاسخ ما:

آری، زیرا تاریخ بشر معترف است که «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) در جهان انسانیت تنها نسخه‌ای بوده که شرق و غرب نظیر آن را به خود ندیده است. آنقدر معجزات و خوارق عادات به اقرار مورخین جهان از آن وجود مقدس دیده شده که تمامی مردم به شگفت عجیبی فرو رفته‌اند؛



در عین حال مکرر آن حضرت می‌گفت: من بنده‌ای از بندگان و شاگردی از شاگردان «محمد» (صلی الله علیه و آله) می‌باشم.^(۱)

واضح است که وقتی کفار این کرامات و خوارق عادات را ببینند و این شهادت را از آن حضرت بشنوند به رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) اقرار می‌کنند.

شهادت تاریخ

«علی» (علیه السلام) کسی بود که جمیع مورخین در باره او می‌گویند: «وقتی در میدان جنگ قدم می‌نهاد افرادی مانند «عمر بن عبدود» را به زمین می‌افکند و در هیچیک از غزوات مغلوب نمی‌شد».

حسن صدونویسنده نامی می‌گوید:

«شجاعت علی» (علیه السلام) در بدایت امر در حجاز چنان ولوله‌ای انداخت که وقتی «عمر بن عبدود» قهرمان نامی عرب را در نبرد تن به تن در غزوه خندق به خاک انداخت، خواهر عمرو در مقام رثاء بر مرگ برادر، شجاعت قاتل را تنها مایه تسلی خود خواند و گفت اگر جز به دست این پهلوان نوجوان کشته شده بودی مادام‌العمر بر تو می‌گریستم».

«جرج جرداق» نویسنده مسیحی تحت عنوان «شجاعت» می‌گوید:

۱ - «انا عبد من عبید محمد» (صلی الله علیه و آله).



«شجاعت در حد صحیح خود یک کار بدنی و جسمانی نیست بلکه خصلتی از خصال نفس و مزیتی از مزایای ایمان است. شجاعت امام از امام به مثابه بیان طرز فکر و به منزله عمل ناشی از اراده است، زیرا محور آن خصلت دفاع از حق و ایمان به نیکی است.

مشهور است که هیچ یک از قهرمانان در میدان به سراغ «علی» (علیه السلام) نیامد که پا بر جا بماند و هیچ اسب سواری، در برابر او نتوانست استقامت ورزد، او چون از مرگ نمی ترسید. از هیچ پهلوان و قهرمان مشهور در قدرت و زور و اهمه و باکی نداشت و بلکه مسأله مرگ اصولاً به ذهن امام هم در هیچ میدانی خطور نمی کرد. او به مبارزه هیچ قهرمانی نرفت، مگر آن که نخست او را نصیحت می کرد تا هدایت شود.

و مشهور است که او در حالی که جوانی بود که شاربش در نیامده بود بر سوار کار جزیره العرب و قهرمان خطرناک مشرکان بر ضد مسلمانان «عمرو بن عبدود» غلبه یافت و او را از پای در آورد و این پیروزی عجیب، بر این قهرمان، پیروزی هدایت بر غرور و خودپسندی و بر فخر و مباهاات بود.

هنگامی که در اوائل اسلام واقعه خندق پیش آمد، همین عمرو در پوشاکی از آهن بیرون آمد و سربازان مسلمان را به مبارزه



طلبید و گفت: کیست که به میدان من بیاید؟ این سخن بر «علی» (علیه السلام) گران آمد و تصمیمش او را برانگیخت و او فریاد زد: من حاضرم.

پیامبر بخاطر کمی سن از جهتی و به علت نیروی عمرو که در نظر دوست و دشمن با هزار سوار برابری می‌کرد از جهت دیگر به «علی» (علیه السلام) فرمود: او عمرو است بنشین!...

پس از رد و بدل‌های زیاد و بعد از آنکه عمرو سخن خود را چندین بار تکرار کرد و مسلمانان را ملامت و سرزنش نمود، «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) به «علی» (علیه السلام) اجازه فرمود و او به میدان رفت و در مقابل عمرو قرار گرفت عمرو به او نگاه کرد و او را کوچک شمرد و حاضر به مبارزه با او نشده و سپس بسوی او آمد و پرسید تو کیستی؟

«علی» (علیه السلام) فرمود: من «علی» هستم و چیزی نیافزود.

عمرو پرسید: فرزند عبدمناف؟

«علی» (علیه السلام) فرمود: فرزند ابوطالب.

عمرو نزدیکتر آمد و گفت: فرزند برادرم! من دوست ندارم که خون تو را بریزم، در بین عموهای تو بزرگتر هم پیدا می‌شود!

«علی» (علیه السلام) فرمود: ولی بخدا من از اینکه خون تو را بریزم ناراحت نیستم.

عمرو به خشم آمد و شمشیر بطرف «علی»



(علیه السلام) حواله کرد که می‌گویند مانند شعله
آتش بود.

«علی» (علیه السلام) سر خود را به جلو برد،
شمشیر، کلاهخود «علی» را دو نصف کرد و به
سر او رسید، سپس «علی» شمشیر برگردان او زد
که عمرو افتاد و برخاست و باز افتاد و
برخاست ... گرد و غبار فضا را گرفت وقتی گرد
و غبار برطرف شد عمرو را دیدند که کشته شده
است!».

کمپانی در کتاب «علی» (علیه السلام) کیست» می‌نویسد:

«مورخین عموماً معتقدند که شجاعت و
زورمندی «علی» (علیه السلام) در تمام عرب منحصر
بفرد بود، پدرش ابوطالب آن حضرت را با
جوانان عرب به زور آزمائی وامی‌داشت و
«علی» (علیه السلام) با آن که از لحاظ سن خیلی
کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها
را به زمین می‌زد.

از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد
کرد و گفت: «در هیچیک از جنگها از هیچ
شجاعی نترسیدم مگر مقابل «علی» (علیه السلام) که
از شدت وحشت خود را گم می‌کردم.

رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات
«پیامبر» (صلی الله علیه و آله) همه را متحیر و متعجب
نمود، کشتن عمرو بن عبدود و مرحب خیبری



و سائر قهرمانان جنگی که شرح آن در فصول سابق گذشت شجاعت آن حضرت را معرفی می‌کند.

خوابیدن او در شب هجرت در رختخواب «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) از یک قلب دلیر و روح بزرگ او حکایت می‌کند.

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و تعریف آن عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیر و هولناک، مظهر نام حقیقی این صفت وجود «علی» (علیه السلام) بود.

ثبات و پایداری «علی» (علیه السلام) در صحنه‌های کارزار در حملات عمومی دشمن برای اشخاص عادی محال و غیر ممکن است. معاویه برای اینکه عوام فریبی و لشگر آرایبی خود را به گوش «علی» (علیه السلام) برساند در یکی از نامه‌های خود به آن حضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرمّاح به معاویه گفت: ترسانیدن «علی» (علیه السلام) را از زیادی و انبوهی قشون مثل ترسانیدن مرغابی از زیادی آب است.

وقتی صدای «علی» (علیه السلام) در میدانهای جنگ بلند می‌شد دل و زهره قهرمانان آب می‌گردید و لرزه بر ارکان وجود آنها می‌افتاد شجاعت «علی» (علیه السلام) از قوه ایمان او به ظهور



می‌رسید و الا تن و پیکر جسمانی قدرت مقابله با چنین صحنه‌هائی را ندارد.

در جنگهای جمل و صفین غالب اوقات یک تنه خود را بر لشکریان مخالف می‌زد از وسط صفوف آنان کوچه و خیابان باز می‌کرد. پیروزی و فتح مسلمین در تمام غزوات «پیغمبر» (صلی الله علیه و آله) بسته به وجود او بود و آن حضرت نیز با حملات حیدرانه خود شجاعت را به سرحد کمال رسانید.

قوت قلب «علی» (علیه السلام) در هیچ بشری دیده نشده است. در جنگ صفین لباس خود را عوض کرده بود و بصورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز می‌طلبید، پس از آنکه عده‌ای از مبارزان نامی را بخاک هلاکت افکند معاویه به عمرو عاص گفت: این جنگجوی قوی دل کیست؟

عمرو گفت: یا عبدالله ابن عباس است و یا خود «علی» (علیه السلام) است، معاویه گفت چگونه می‌توان تشخیص داد؟

عمرو گفت: ابن عباس شجاع نامی است، ولی در مقابل حمله عمومی سپاه به این بزرگی نمی‌تواند مقاومت کند، تمام سپاهیان را فرمان حمله بده که از جای خود بجنبند و به این جنگجو حمله کنند، اگر روگردانید ابن عباس است و اگر ثابت و پا برجا ماند «علی» (علیه السلام)



است زیرا «علی» (علیه السلام) اگر تمام عرب به مقابله‌اش برخیزند از آنها رونمی‌گرداند چه رسد به سپاه شامیان.^(۱)

معاویه برای آزمایش، فرمان حمله عمومی داد و تمام قشون او به حرکت در آمد، ولی آن مبارز چون کوه آهنین در جای خود ثابت و برقرار بود، آنگاه فهمیدند «علی» (علیه السلام) است پیکار می‌کند، لذا فرمان عقب‌نشینی دادند.

در یکی از جنگ‌ها فرماندهان «علی» (علیه السلام) از آن حضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوف سربازان از هم پاشیده گردید ما شما را کجا پیدا کنیم؟ خوبست نقطه الحاقی برای این موضوع تعیین شود تا همه به آن نقطه گرد آیند، «علی» (علیه السلام) فرمود: شما مرا در هر کجا رها کنید من همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد.

دانشمندان اروپا می‌گویند: مانند «علی» (علیه السلام) شخصیتی پیدا نشده که مردم را به سؤال وادار کند و بتواند کاملاً برای آنان معارف

۱ - خود حضرت «امیر» (علیه السلام) نیز در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف می‌نویسد، می‌فرماید:

«والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها». یعنی: اگر تمام عرب پشت به پشت هم بدهند و علیه من قیام کنند، من از آنها روگردان نمی‌شوم.



و علوم را توضیح دهد ولی «علی» (علیه السلام) مکرر می فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی».

«علی» (علیه السلام) تنها نسخه ای بود که هر فرد محتاجی را فریادرسی می کرد. کفار آن زمان می گفتند اگر «علی» (علیه السلام) مسلمان است اسلام حق است و به این وسیله ایمان به «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) می آوردند.

دانشمندان قرون اخیر معترفند «علی» (علیه السلام) کسی بود که تمامی بشر احتیاج به علوم و راهنماییهای ارزنده او داشته اند».

دانشمند معروف و نحودان بزرگ و واضع دانش عروض «خلیل بن احمد فراهیدی» در باره «علی» (علیه السلام) می گوید:

«بی نیازی او از همه و نیاز همگان به او دلیل است که او امام و پیشوای همگان است».

ما در اوائل همین کتاب به چند نمونه از کلمات دانشمندان بزرگ روز در باره «علی» (علیه السلام) اشاره نمودیم و دیگر امروز عظمت «علی» (علیه السلام) نیاز به گفتار دانشمندان غرب ندارد.

«علی» (علیه السلام) بقدری با عظمت است که مورخین مسیحی کتابها درباره عظمت آن حضرت نوشته اند.

مترجم کتاب پر اهمیت «الامام علی» در مقدمه همان کتاب می گوید:

«در عصر ما نویسندگان مسیحی و یا

مستشرقین غربی زیادی پیدا شده اند در باره زندگی و افکار امام «علی بن ابی طالب» (علیه السلام)



بحث و تحقیق کرده‌اند؛ مثلاً یک نفر مسیحی لبنانی دیگر: «بولس سلامة» چندین سال پیش قصیده مفصلی تحت عنوان، «علی و الحسین» و بعد قصیده مفصل تری در ۳۵۰ بیت در یک کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای بنام «عید الغدير، اول ملحمة عریبه» منتشر ساخت که موجب تقدیر و تشکر بزرگان علمای شیعه از قبیل مرحوم آیه الله سید شرف‌الدین^(۱) قرار گرفت و مؤلف تقریظ‌های بی‌شماری از اطراف و اکناف عالم دریافت نمود.

کتاب «الامام علی» (علیه السلام)

کتاب الامام «علی» «صوت العدالة الانسانیة» بزرگترین کتابی است که مورخ معروف مسیحی «جرج جرداق» در باره عظمت «علی بن ابی طالب» نوشته و واقعاً «علی» (علیه السلام) را با چشم انصاف نگریسته است. من خود آن کتاب را مطالعه نموده‌ام و نمی‌توانم بگویم که کسی با حفظ مذهب مسیحیت بتواند بهتر از این در باره «علی» (علیه السلام) قلم فرسائی کند این کتاب در پنج جلد منتشر شده که:

۱ - مرحوم شرف‌الدین نامه‌ای را که برای «بولس سلامة» نوشته‌اند اینطور شروع می‌کند: «تو، ای بولس صلح خیز، و ای متمسک به لوای نبوت و امامت، ای جوان صلح و صفای مسیح و قهرمان شجاعت محمد (صلی الله علیه و آله) و ای عزاخوان شهیدان و علی و حسین (علیهما السلام) بخدا که حبیب قلب و نور چشم منی ...».

رجوع شود به مقدمه کتاب عید الغدير، تألیف بولس سلامة، صفحه ۱۳، چاپ لبنان.



جلداول تحت عنوان «علی» و حقوق بشر در ۲۵۶ صفحه است.
جلد دوم آن تحت عنوان «علی» و انقلاب فرانسه در ۲۵۶ صفحه
می باشد.

جلد سوم آن تحت عنوان «علی» و سقراط در ۲۴۰ صفحه است.
جلد چهارم آن تحت عنوان «علی» و عصر او در ۲۳۰ صفحه است.
جلد پنجم آن تحت عنوان «علی» و ملیت عربی در ۲۷۰ صفحه
است.

اینجا است که دانشمندان مسیحی و غیر مسلمان که وقتی به تاریخ
بشریت با چشم انصاف می نگرند با یک آهنگ فریاد می زنند «اگر «علی»
مسلمان است اسلام حق است».

نتیجه گفتار

از مطالب فوق (که در باره عظمت «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) مشروحاً
بیان شد) متوجه اهمیت معنی شهادت «علی» (علیه السلام) به رسالت حضرت
«محمد بن عبدالله» (صلی الله علیه وآله) و اسلام او می گردیم و معنی آیه شریفه را
متوجه می شویم.

لذا آن دانشمند یهودی علل اسلام خود را چنین اظهار می دارد:
«وقتی کلمات و مطالب علمی و پر اهمیت «علی» (علیه السلام) را دیدم
دانستم که اسلام حق است، زیرا ممکن نیست که یک بشر عادی با نداشتن
وسائل ظاهری در چهارده قرن قبل بتواند تا این حد از مطالب علمی مطلع
باشد.



اینجا است که ما می‌گوئیم شهادت «علی» (علیه السلام) به رسالت «خاتم انبیاء» (صلی الله علیه وآله) دلیل کاملی بر حقانیت اسلام است.

و باید کفار و مشرکین منصف را این دلیل معتقد به اسلام نماید. چنانکه در گذشته عده زیادی از منکرین اسلام به همین وسیله ایمان به خدا و قوانین دین مقدس اسلام آوردند، اگر بخواهیم به آمار جمعی از آنان اشاره‌ای کنیم خود کتاب مفصلی بوجود می‌آید، ولی از باب نمونه قسمتی از مناظره یک جوان مسیحی را که در «کانون بحث و انتقاد دینی» انجام گرفته و شاید طبق مقتضیاتی که لازم است پیش آید بتوانیم تمام آن مباحث را در یکی از شماره‌های (پاسخ ما) درج کنیم، بعرض می‌رسانیم.

چگونه یک جوان مسیحی مسلمان شد

در یکی از شبهای زمستان که وقت زیادی داشتیم و طبق وعده قبلی و وساطت یک جوان مسلمان آن جلسه بوجود آمد، پس از مذكرات مفصلی که درباره دین و آئین مسیحیت و مقایسه قوانین آن با قوانین اسلام انجام شده، آن جوان مسیحی اظهار داشت:

من وقتی در یکی از بیمارستانهای لبنان استخدام شده بودم رفیق مسلمانی داشتم که او در منزل کتابی بنام (نهج البلاغه) داشت، من گاهی آن کتاب را مطالعه می‌کردم و از مطالب علمی آن فوق‌العاده استفاده می‌نمودم.

یک روز که برای انجام وظایف مذهبی خود به کلیسا رفته بودم به



یکی از کشیشان گفتم چرا ما مردم مسیحی نباید یک کتاب علمی مانند نهج البلاغه مسلمانان از پیشوایان مسیحیت و یالاقل از حضرت عیسی داشته باشیم؟ او با تغییر عجیبی به من گفت جوان سبک مغز مگر کتاب نهج البلاغه را خوانده‌ای، آن کتاب انحراف دهنده است، این تغییر علاوه بر آنکه مرا مانع از مطالعه نهج البلاغه نشد، شوق زیادتری هم به مطالعه آن پیدا کردم ولی متأسفانه پس از چند روز از لبنان حرکت کردم و دیگر به آن کتاب دسترسی پیدا ننمودم.

من در پاسخ آن جوان مسیحی گفتم: امروز تنها یک فصل از کتاب نهج البلاغه را برای شما می‌خوانم تا بدانید که آن کشیش از ترس آنکه مبادا شما مسلمان شوید به شما تغییر کرده و نگذاشته این کتاب را مطالعه بفرمائید.

اینجا بود که کتاب نهج البلاغه را برداشته و باز کردم تصادفاً خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه که «علی» (علیه السلام) به اسرار زندگی خفاش اشاره می‌کند. باز شد، برای او آن خطبه را از اول تا به آخر خواندم،^(۱) در تمام این مدت او سر را به زیر انداخته بود و گوش می‌داد سپس رو به من کرد و گفت: «خلیفه و پیشوای اسلام که در محیط جزیره العرب در چهارده قرن قبل از چه راهی به مطالبی که امروز دانشمندان غرب مورد توجهشان واقع شده پی برده است؟»

شاید شما مردم مسلمان ندانید که پی‌بردن به اسرار زندگی خفاش چه

۱- این خطبه در آخر این بحث توضیح داده شده است.



نقش مؤثری در پیشرفت علم و دانش روز داشته و دارد و چگونه افکار دانشمندان جهان را متوجه خود ساخته است.

من عقیده دارم که اگر مسلمانان به این تعالیم عالیه توجه می کردند و یا لااقل همین مطالب را مورد مطالعه و دقت قرار می دادند ده قرن بر کاروان علم و صنعت پیشی گرفته بودند، آیا جانشین پیشوای اسلام که اینگونه از عالم غیب الهام می گیرد خود «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) چگونه بوده است؟!».

سپس از من تقاضا کرد که چند روز نهج البلاغه را در اختیار او بگذارم و پس از یک هفته به منزل ما آمد و چنین اظهار داشت:

«من امروز مسلمان می شوم و به این وسیله اعلام می دارم که تنها علت اسلام من کتاب نهج البلاغه و ایمان پاک «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) است.

اینجا بود که باز من متوجه به این آیه شریفه شده که شهادت «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) چگونه دلیل کاملی بر حقانیت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) بوده است.

نام «علی» (علیه السلام) به کنایه برده شده

آقای «م-ح» فرمودند: چرا در آیه شریفه نام «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) به کنایه برده شده و صریحاً نفرموده است که شهادت «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) کفایت می کند؟



پاسخ ما:

قرآن کتابی است که به فرموده خود او «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»^(۱) یعنی: بیان کننده همه معارف و قوانین مورد نیاز بشر است.

بنابراین اگر خدای تعالی بخواهد همه آن مطالب را در قالب ظواهر آیات بیان کند، تا در نتیجه تمام افراد بشر بدون مراجعه به «اهل ذکر» و مفسرین حقیقی آن کاملاً معارف قرآن را درک کنند، علاوه بر آن که مطلب طولانی شده (که خلاف فصاحت و بلاغت است) لازم می آید این کتاب مقدس صدها برابر حجم فعلی را داشته باشد.

و لذا خدای تعالی در اکثر آیات علاوه بر آن که در ظاهر آنها مطالب پراهمیتی را گنجانده در باطن آنها ده ها مطلبی که بوسیله مفسرین واقعی قرآن («پیغمبر اکرم» و دوازده خلیفه او) بیان شده و در نتیجه صدها کتاب از آن مطالب بوجود آمده درج گردیده است.

روی این اصل در اینجا هم خدای تعالی به چند منظور صریحاً اسم «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) را نبرده است.

اول: آفریدگار جهان می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^(۲). یعنی:

ما قرآن را از جانب خود نازل کرده ایم و خود مان، آن را نگه داری می کنیم.



و تردیدی نیست که باید همه آیات قرآن حفظ شود تا این آیه مصداق پیدا کند.

پر واضح است که یکی از راههای حفظ قرآن این است که خدای تعالی معارف و حکم آن را به نحوی بیان کند که دشمنان و منافقین نتوانند آن را از بین ببرند، اگر نام «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) صریحاً در این آیه برده می شد ممکن بود که دشمنان آن حضرت که بعد از پیغمبر کاملاً نیرومند شدند این آیه را بخاطر آنکه نام «علی» (علیه السلام) در آن ذکر شده از بین ببرند، لذا خدای تعالی نام مقدس «علی» (علیه السلام) را صریحاً نبرده بلکه به کنایه اکتفا کرده تا این آیه شریفه از شر دشمنان محفوظ بماند.

دوم: خدای تعالی می خواهد در این آیه شریفه علاوه بر آن که به این نکته علمی (شهادت «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) به رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله)) اشاره کند به مردم جهان و بخصوص به مردم مسلمان مقام علمی آن حضرت را هم معرفی نماید و به جهانیان بگوید که ما یک مرد عادی را به شهادت رسالت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) نطلبیده ایم بلکه کسی که در باره پیغمبر ما شهادت می دهد به جمیع علوم کتاب احاطه کافی دارد.

زیرا جمیع مفسرین در تفسیر این آیه می گویند: کلمه «الکتاب» که در این آیه شریفه ذکر شده با کلمه «الکتاب» که در قصه «سلیمان» نقل گردیده فرقی ندارد.

و اهل بیت «عصمت و طهارت» (علیهم السلام) آن آیات را مفسر این آیه شریفه قرار داده اند.



گوشه‌ای از قضیه سلیمان و بلقیس

ما در اینجا به منظور شرح مطلب فوق به گوشه‌ای از سرگذشت حضرت سلیمان و بلقیس اشاره می‌کنیم.

سلیمان نبی، در دربار خود، هدهد را ندید، از اینکه او بدون اجازه غائب شده سخت ناراحت گردید و گفت:

«هدهد را نمی‌بینم! مثل اینکه او غیبت کرده است، او را مجازات سختی می‌کنم، یا او را خواهم کشت؟! مگر آنکه دلیل روشنی برای غیبت خود بیاورد!»

چیزی نگذشت که هدهد حاضر شد و گفت: خبری که حقیقت دارد از مملکت «سبا» برای شما آورده‌ام و آن این است.

در آنجا زنی حکومت می‌کند و همه چیز دارد و بخصوص به تخت بزرگ فوق‌العاده عجیبی تکیه زده است.

قابل توجه آنکه او و اهل مملکتش در مقابل خورشید سجده می‌کنند!! و آفریدگار جهان را عبادت نمی‌نمایند!! و بقدری شیطان اعمال آنها را برایشان جلوه داده که راه حق و سعادت را بر آنها بسته (و من گمان نمی‌کنم) که آنان هدایت شوند.

آنان چرا پروردگار عالم را سجده نکنند؟! آن خدائی که آسمان و زمین را ظاهر



می سازد!

و کارهای علنی و پنهانی شما را می داند!
خدائی جز خدای یکتا وجود ندارد و تنها
اوست که آفریدگار جهان است.

«سلیمان» گفت: به فوریت تحقیق خواهم
کرد که آیا تو راست می گوئی و یا تو هم از
دورغگویان شده ای.

این نامه مرا ببر و نزد آنان بینداز و زود
برگرد تا ببینم چه جواب خواهند داد.

«هدهد» فوراً نامه را گرفت و نزد «بلقیس»
ملکه سبا برد وقتی او نامه را باز کرد و خواند رو
به درباریان خود کرده و گفت:

نامه نیکو و پر ارزشی برایم آمده آن نامه
از «سلیمان» است.

نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحيم»^(۱)

سپس بلقیس رو به اطرافیان خود می کند و
می گوید: شما بگوئید من با این نامه چه کنم،
زیرا بدون نظر شما من تصمیمی نخواهم
گرفت. آنها گفتند: ما قهرمانانی هستیم که نیرو و
ارتش فوق العاده ای در اختیار داریم و می توانیم
آنان را نابود کنیم ولی هر چه شما فرمان دهی
همان را انجام خواهیم داد.



«بلقیس» گفت: پادشاهان وقتی با قهر و غلبه وارد شهر و یا قریه‌ای شوند آن را فاسد خواهند کرد و عزیزان را ذلیل می‌کنند و این جمعیتی که هدهد به فرمان آنها است با ما همین عمل را انجام خواهند داد.

من برای اینها هدیه‌ای می‌فرستم تا ببینم فرستادگان من چه پاسخ می‌آورند.

وقتی هدیه «بلقیس به سلیمان» رسید در پاسخ آنان گفت:

شما می‌خواهید با این مال جزئی به من کمک کرده باشید؟ آنچه را که خدا به من داده است بهتر از آن چیزی است که شما آورده‌اید. شما با این هدیه خود خوشحالید (که مرا راضی خواهید کرد) سپس گفت این هدیه را بسوی آنان برگردانید و بدانید که ما با ارتشی که در مقابل آن نتوانید مقاومت کنند می‌آئیم و آنان را از مملکتشان با ذلت بیرون می‌کنیم. آنجا است که سر افکنده می‌گردند.

در اینجا حضرت «سلیمان» متوجه می‌شود که آنان تسلیم شده و برای ملاقات او حرکت کرده‌اند، رو به اطرافیان خود می‌کند و می‌گوید: ای لشکریان من کیست از شما که تخت بلقیس را قبل از آنکه او تسلیم شده نزد من بیاورد.

یکی از پریان که آنجا حاضر بود گفت:



من قبل از آنکه از جای خود حرکت کنی تخت
او را حاضر می‌کنم و من امین و دارای این
قدرت می‌باشم.

«آصف بن برخیا» کسی که بعضی از علوم
کتاب را می‌دانست گفت: من قبل از آنکه
چشم‌ت بهم بخورد تخت بلقیس را حاضر
خواهم کرد.

و فوراً حضرت «سلیمان» دید تخت بلقیس
حاضر شد گفت: این نیرو و قدرتی که در اختیار
دارم از لطف خدا است، به من می‌خواهد
بفهماند که آیا من شکر خواهم کرد یا کفران آن
نعمت را خواهم نمود، هر کس شکر خدا کند به
نفع خود قدم برداشته و هر که کفران نعمت کند
خدا بی‌نیاز و کریم است.

نتیجه سرگذشت

در قصه فوق می‌خوانیم که «آصف بن برخیا» دارای آنچنان نیروئی است
که می‌تواند در یک ثانیه تخت عظیم بلقیس را از شش ماه راه برای
حضرت سلیمان حاضر کند ولی در عین حال خدای تعالی در باره او
می‌فرماید: «بعضی از علوم کتاب را بیشتر نمی‌دانست».

اما در آیه مورد بحث آفریدگار جهان درباره «علی بن ابی طالب»

(علیه السّلام) می‌فرماید: شاهد «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) کسی است که علم



جميع کتاب را داراست.

وقتی ما با راهنمایی اهل بیت «عصمت و طهارت» (علیهم السّلام) این آیات و آیات سرگذشت سلیمان و بلقیس را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم متوجه مقام علمی حضرت «علی بن ابی طالب» (علیه السّلام) می‌شویم که اگر نام «علی» (علیه السّلام) به صراحت برده می‌شد دیگر آیه شریفه برای آن حضرت گویای این فضیلت نبود.

سوم:

اگر نام «علی بن ابی طالب» (علیه السّلام) در آیه شریفه به صراحت برده می‌شد ممکن بود توهم شود که در میان خلفای پیغمبر تنها «علی بن ابی طالب» (علیه السّلام) علوم کتاب را می‌داند و حال آنکه وقتی با جمله «ومن عنده علم الكتاب» یعنی: کسی که در نزد او علم کتاب است، ادا شده شامل «علی» (علیه السّلام) و سائر پیشوایان اسلام که در علم و دانش هم پایه با «علی بن ابی طالب» (علیه السّلام) بوده‌اند می‌گردد.

لذا «شعبی» از «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) در تفسیر این آیه شریفه نقل می‌کند که: «آن حضرت فرمود:

هیچ فردی داناتر به کتاب خدا از «علی بن ابی طالب» (علیه السّلام) و فرزندان معصوم او نیست».

و از «امام باقر» و «امام صادق» (علیهما السّلام) نقل شده است که آن حضرت فرمود خدای تعالی



در قرآن از جمله «ومن عنده علم الكتاب». یعنی:
 کسی که در نزد او علم کتاب است، ما را قصد
 کرده و «علی» (علیه السلام) اولین فرد ما است.^(۱)
 آقای «م-ح» فرمودند: بسیار استفاده کردم
 و واقعاً اگر نام «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) به
 صراحت در این آیه برده می شد اشکالات فوق
 پیش می آمد و فوایدی را که بیان فرمودید از
 بین می رفت.

سؤال دیگر بنده این است که چرا در این
 آیه دو شاهد برای اثبات رسالت معرفی شده
 است، مگر شهادت یکی از این دو شاهد مهم
 کفایت نمی کرد!!

پاسخ ما:

تردید نیست که با بیان فوق ثابت شد که هر یک از شهادت‌های
 قولی و فعلی خدای تعالی به رسالت «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) به تنهایی
 کفایت می کند، تا چه رسد به مجموع شهادت قولی و فعلی پروردگار، ولی
 ضمیمه شدن شهادت «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) (که باز آن هم به تنهایی با
 بیان فوق کفایت می کرد) به شهادت خدای تعالی چند فائده دارد.

اول:

آفریدگار جهان با ردیف کردن شهادت «علی» (علیه السلام) بوسیله «واو»



عاطفه به شهادت خود به آن حضرت عظمتی داده است که فوق آن تصور نمی‌شود، زیرا درست است که در حقیقت بشر نمی‌تواند در چیزی با خدای بزرگ شرکت کند و یا ردیف ذات اقدس حق واقع گردد، ولی خدای تعالی در موارد متعددی برای اهمیت دادن به افراد با عظمتی اعتباراً آنها را ردیف خود کرده و یا در حکم، آنان را با خود برابر نموده است.

ما در اینجا به منظور توضیح و اثبات این مدعی به چند نمونه از آن موارد اشاره می‌کنیم.

یک

خدای تعالی می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ
السَّبِيلِ»^(۱).

یعنی: بدانید که آنچه از منافع و غنیمت از چیزی بدست می‌آورید پنج یک آن مال خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمها و فقیرها و آوارگان از وطن است.

در این آیه شریفه خدای بی‌نیاز خود را در خمس شریک «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) و اولاد او کرده که شخصیت آنان را به مردم جهان معرفی کند، و الاّ تردیدی نیست که خدای تعالی احتیاجی به خمس



ندارد.

دوم

خدای جهان فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».^(۱)

یعنی: فرمان برداری از خدا کنید و اطاعت «پیغمبر و ائمه اطهار» (علیهم السلام) را بنمائید.

اگر چه خدا باید اطاعت شود، ولی در این آیه اطاعت «پیغمبر و ائمه اطهار» (علیهم السلام) را با اطاعت خود هم ردیف کرده که مردم را با عقل و وجدان اهمیت اطاعت «پیغمبر و ائمه» (علیهم السلام) را درک کنند.

سه

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ».^(۲)

یعنی: صاحب اختیار شما «خدا و رسول» او و کسانی می باشند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

در آیه فوق هم مانند آیات گذشته خدای تعالی ولایت حضرت «محمد بن عبدالله» (صلی الله علیه و آله) و «علی ابن ابی طالب» (علیه السلام) را ردیف ولایت مطلقه خود کرده که اهمیت ولایت پیشوایان اسلام را به مردم معرفی کند.

چهار

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَبْيِّنُكُمْ

۲ - سوره مائده، آیه ۵۵.

۱ - سوره نساء، آیه ۵۹.

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱)

یعنی: بگو هر چه می خواهید بکنید «خدا و رسول و ائمه» (علیهم السلام) اعمال شما را می بینند و سپس باز گردیده می شوید بسوی آن کسی که دانا به غیب و علن است، در آن هنگام شما را آگاه می سازد به آنچه کرده اید.

در این آیه هم خدای تعالی نظارت «پیغمبر و ائمه» (علیهم السلام) را ردیف نظارت خود نموده تا اهمیت نظارت پیشوایان اسلام بر اعمال مردم واضح گردد.

دوم:

چون قرآن باید به تمام معنی مربی بشر باشد و یکی از دستورات قضائی اسلام در اکثر اوقات این است که مدعی برای اثبات ادعای خود باید دو شاهد عادل بیاورد، در اینجا هم خدای تعالی دو شاهد برای اثبات ادعای نبوت «پیغمبر» (صلی الله علیه و آله) آورده و به این وسیله این قانون قضائی را در باره «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) اجرا کرده است تا مردم مسلمان نتوانند از این دستور سرپیچی کنند.



خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه

آقای «م-ح» فرمودند: اگر ممکن است در پایان بحث خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه را که در ضمن سخنانتان به آن اشاره فرمودید برایم توضیح و شرح دهید و بفرمائید که چگونه «علی» (علیه السلام) در این خطبه متوجه اسرار زندگی «خفاش» بوده و آیا از نظر اکتشافات روز نظرات آن حضرت صحیح است یا خیر.

پاسخ ما:

من ابتدا نهج البلاغه را باز کردم و آن خطبه را از اوّل تا به آخر



خواندم و اینک ترجمه آن را می نویسم:

ستایش خدائی را سزا است که توصیف
وصف کنندگان از کنه شناسائی او عاجز است.
عقلها در مقابل عظمت او خاضع و
گذرگاهی به نهایت سلطنت او وجود ندارد.
او است خدای بحق و پادشاه مطلق و او
است که ظاهر و آشکار است.

آن خدا آشکارتر و ظاهرتر از آن چیزی
است که چشمها می بیند، عقلها قدرت ندارند که
حد او را درک کنند تا تشبیه به مخلوقات خود
شود.

اوهام نمی توانند اندازه او را بفهمند تا
مانند مخلوق خود بوده باشد.

مخلوق را خلق کرد بدون آنکه نظیرش را
در جائی دیده و یا از مشاوره مشورت کرده و
یا کمکی برای خود گرفته باشد.

پس تنها به امرش خلقت مخلوق به پایان
رسید و آنها در مقابل فرمان او اطاعت او را
اعتراف کردند، خدا اعتراف آنها را اجابت کرد
و با خدا به مبارزه حرکت نکردند و بلکه
خضوع نمودند.

و از لطایف ساختمان و عجایب خلقت او
که به ما از حکمت عالیه خود نشان داده است
ایجاد همین شب پره ها «خفاشها» است.

نوری که همه چشمها را باز و تمام



جانداران را راهنمایی می‌کند چشمهای او را می‌بندد.

و ظلمتی که تمام جانداران را در فشار می‌گذارد، چشمهای خفاش را باز می‌کند. چگونه ضعیف شده چشمهای آنها که نمی‌توانند از روشنائی خورشید کمک بگیرد. تا به این وسیله به راه و شناسائی موارد احتیاج خود هدایت شوند.

خدای بزرگ آنها را مانع شده بوسیله همان نور خورشید از آنکه وارد آن روشنائی شوند.

و آنها را در جاهائی که آفتاب نتواند وارد شود مخفی نمود و از راه رفتن در روشنائی محفوظ نگاه داشت.

خفاشها در روز پلکهای چشم خود را روی یکدیگر گذاشته‌اند و در شب تاریکی را راهنما برای تحصیل رزق خود قرار داده‌اند.

تاریکی شب چشمهای آنها را از دیدن باز نمی‌دارد و آنها را از رفتن متوقف نمی‌سازد ولی وقتی که خورشید جهان افروز از رخ نقاب ظلمت را برداشت و او ظاهر شد و نور او در خانه سوسمارها هم پرتو انداخت خفاشها چشم برهم نهند و به همان غذائی که در شب بدست آورده‌اند اکتفا کنند.

پاک و منزّه است خدائی که شب را برای



خفاش مانند روز قرار داده که به این وسیله کسب معاش کند و روشنائی روز را برای او مانند شب تار موقع استراحت و خواب گردانیده است.

پروردگار متعال برای خفاش بالی از گوشت او خلق کرده و او با همان بال گوشتی بطرف آنچه می‌خواهد از طعمه و غیره حرکت می‌کند آری بالهای او شبیه به پرده‌های گوشهای بشر است.

و هم بال او برخلاف سائر حیوانات پر و استخوان ندارد، ولی اگر دقت کنی جای رگها، بال او را آشکارا خواهی دید.

خفاش دو بال دارد که نه آنقدر نازک است که در موقع حرکت پاره شود و نه آنقدر ضخیم است که از سنگینی نتواند حرکت کند.

خفاش نوزاد خود را همیشه همراه خود برمی‌دارد و فرزندان او به او چسبیده‌اند، با او فرود می‌آیند هر کجا که او فرود می‌آید و با او حرکت می‌کنند و همچنان با او هستند تا آنکه بعد رشد برسند و بتوانند پرواز کنند و راه زندگی خود را بپیمایند و بطرف آنچه برای ادامه حیات آنان نیکو است بروند. پس (باز هم باید گفت) پاک و بی‌نقص است خدائی که می‌تواند بدون نمونه‌ای که از غیر خود دیده



باشد همه چیز را بیافریند.^(۱)

این بود آنچه در کتاب نهج البلاغه از احوال خفاش دیده می شود.

۱ - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْحَسَرَ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ، هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَبْنَى مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ.
لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحَدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا، وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونُ مُمَثَّلًا.
خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمَثُّلٍ، وَلَامَشُورَةٍ مُشِيرٍ، وَلَامَعُونَةٍ مُعِينٍ.
فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَادْعَنَ لِبَاطِنِهِ، فَاجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ، وَأَنْفَادَ وَلَمْ يُنَازِعْ.
وَمِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ وَعَجَائِبِ خَلْقَتِهِ مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَيَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَاطِضُ لِكُلِّ حَيٍّ، وَكَيْفَ عَشِيتُ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُورًا تَهْتَدِيَ بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا وَتَتَّصِلَ بِعِلَاقَتِهِ بِزُهَانَ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا، وَرَدَعَهَا بِتَلَالُؤِ ضِيَائِهَا عَنِ الْمَضِيِّ فِي سُبُحَاتِ إِشْرَاقِهَا، وَآكَنَهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلُجِ اتِّتِلَاقِهَا، فَهِيَ مُسَدَّلَةٌ الْجُفُونَ بِالنَّهَارِ عَلَى حِدَاقِهَا، وَجَاعِلَةٌ اللَّيْلَ سَرَجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي اتِّمَاسِ أَرْزَاقِهَا، فَلَا يَزِدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ وَلَا تَمَنُّعُ مِنَ الْمَضِيِّ فِيهِ لِعَسَقِ دُجْنَتِهِ.
فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا، وَبَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا وَدَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الضُّبَابِ فِي وَجَارِهَا، أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانُ عَلَى مَا قَبِهَا، وَتَبَلَّغَتْ بِمَا أَكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَايِشِ فِي ظُلْمِ لَيَالِهَا.
فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا وَمَغَاشًا، وَالنَّهَارَ سَكْنًا وَقَرَارًا وَجَعَلَ لَهَا أَجْنَحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرِجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ كَانَتْهَا شَطَايَا الْأَذَانِ غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ وَلَا قَصَبٍ إِلَّا أَنْتَكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَعْلَامًا.

لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقَا فَيَنْشَقُّا، وَلَمْ يَغْلُظَا فَيَنْقَلَا.
تَطِيرُ وَوَلَدَهَا لَاصِقٌ بِهَا، لِأَجَىءِ إِلَيْهَا يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَبِرْتَفَعُ إِذَا أَرْتَفَعَتْ، لَا يَفَارِقُهَا حَتَّى تَسْتَدَّ أَرْكَانُهُ وَيَحْمِلَهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ وَيَعْرِفَ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَمُصَالِحَ نَفْسِهِ.
فَسُبْحَانَ الْبَارِئِ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ.



و نیز «امام صادق» (علیه السلام) پیشوای ششم ما مردم مسلمان در ضمن مطالبی که به یک فرد مسلمان «مفضل بن عمر» در موضوع توحید فرموده بحالات این حیوان اشاره کرده و می گوید:

راستی پروردگار عزیز خفاش را مخلوق عجیبی آفریده است؛ حد متوسطی بین پرندگان و چهارپایان او را قرار داده و بلکه در عین آنکه پرواز می کند به چهارپایان شبیه تر است. خفاش بر خلاف پرندگان دیگر دوگوش پهن و دندانهای متعدد و پشم دارد.

و نیز بخلاف اکثر پرندگان حامله می شود و می زاید و نوزاد خود را شیر می دهد و بول می کند و به روی زمین با چهار پا حرکت می کند خفاش از آن حیواناتی است که از لانه خود در شب خارج می شود و از حشرات آسمان می خورد.

جمعی گمان می کنند که خفاش غذا نمی خورد و بلکه تنها از هوا استفاده می کند. این گمان از دو جهت باطل است.

اول: آنکه از او بول و غایطی خارج می شود که ممکن نیست با خوردن هوا اینگونه فضولات از حیوانات خارج شود.

دوم: آنکه خفاش دندان دارد و مسلم اگر خوراک او تنها هوا می بود به دندان احتیاج نداشت و بی فائده بود با آنکه (علم بر ما ثابت



کرده) که در عالم خلقت عملی که بی معنی و بی فائده باشد انجام نخواهد شد...».

این بود دو نمونه از گفتار پیشوایان اسلام در باره اسرار زندگی خفاش.

و اینک دو مقاله هم از آخرین نظرات دانشمندان زیست شناسی (بیولوژی) را از نظر شما می گذرانیم تا بتوانیم بهتر به عظمت گفتار «پیشوایان اسلام» پی ببریم.

مقاله اوّل

این مقاله از کتاب دانش اقتباس شده است.^(۱)

در آن کتاب تحت عنوان: «چگونه خفاش می تواند در تاریکی

پرواز کند؟»

می نویسد:

مشاهده خفاشانی که در غروب آفتاب با سرعت ولی بی سر و صدا، مانند سایه های متحرکی از غاری خارج می شوند منظره مخوفی را تشکیل می دهند.

این جانوران با مهارت کاملی در تاریکی

۱ - کتاب دانش که در بیست مجله و هزارها صفحه نوشته شده و مجموعه گرانبهای از معارف

بشری (به عقیده اروپائیان) می باشد.



پرواز می‌کنند و بطور شگفت‌انگیزی از برخورد با هر گونه مانعی اجتناب می‌ورزند و اگر آنها را نترسانند، هیچوقت با یکدیگر تصادف نمی‌کنند.

با آنکه کوچکترین صدائی از آنها شنیده نمی‌شود، معذالک در حقیقت خفاشها در حین پرواز، جیغهایی می‌کشند، منتهی صدای این جیغها به اندازه‌ای بلند است که گوش انسان قادر به شنیدن آن نیست، دانشمندان این صداها را بوسیله دستگاههای بسیار دقیق ضبط نموده‌اند و این نوع اصوات را به علت آنکه گوش بشر قادر به درک آن نیست اصوات «ماوراءِ شنوائی» نام نهاده‌اند و به کمک این صداهای ماوراءِ شنوائی خفاش می‌تواند در موقع پرواز از برخورد و تصادف با اجسام اطراف خود اجتناب ورزد، بدین معنی که جیغهای بلند خفاش با برخورد به اجسام جامد منعکس می‌گردد و انعکاس آنها خفاشها را از وجود مانع آگاه می‌سازد و بدین ترتیب جانور مذکور از برخورد با موانعی که سر راهش وجود دارد احتراز می‌جوید.

محققین به منظور آزمایش، خفاشانی را پس از بستن چشمهایشان در اتاقی که در داخل آن سیمهای متعددی به فواصل یک قدم از یکدیگر نصب شده بوده است، رها کرده و



مشاهده نموده‌اند که این جانوران بدون آنکه به مانع برخوردند به آسانی پرواز می‌نمایند. ولی هرگاه گوش و دهان آنها را می‌بستند، خفاشان دیگر در حین پرواز به سیمها و حتی به دیوار اطاق تصادف می‌نمودند.

تا مدت‌ها عقیدهٔ عمومی بر این بود که بالهای خفاش دارای حس مخصوصی می‌باشد که او را از وجود مانع آگاه می‌سازد ولی امروز ثابت شده است که وسیلهٔ اطلاع خفاش از موانع، مربوط به استعدادی است که این جانور از تشخیص انعکاس اصوات ماوراء شنوائی دارد.

و این وسیله در حقیقت یک نوع «رادار» طبیعی بشمار می‌رود.

مقاله دوم

این مقاله از دانشمند زیست شناس (ناشنال حبئو گرافیک) ترجمه حسین میرحیدری است.

این دانشمند در این مقاله تحت عنوان «خفاش چگونه با استفاده از صدا و انعکاس امواج صوتی شکار می‌کند؟!» می‌گوید:

ساختن راداری که دقت عملش حتی نزدیک به عمل خفاش باشد هنوز جزء آرزوهای بشر است.



و نیز می‌گوید: «مطالعه طرز زندگی و عکس‌العملهای روحی حیوانات و بررسی غرائز حیوانی که به فرانسه Imstlmet گفته می‌شود از سرگرمی‌های شیرین است که علمای زیست‌شناسی را همیشه بخود مشغول می‌سازد. خفاش از جانوران بسیار جالبی است که مطالعه زندگی و طرز تغذیه و بالاخره سائر عکس‌العمل‌های آن دستانهای شیرین و در عین حال شنیدنی را نشان می‌دهد.

در این مقاله مطالعاتی که توسط دانشمندان تحقیقاتی، «ماساچوست آمریکائی» که یکی از معروفترین مجامع تحقیقی بین‌المللی است، در مورد زندگی خفاش بعمل آمده که ما آن را از نظر خوانندگان محترم کتاب «پاسخ ما» می‌گذرانیم.

خفاش حیوانی است که در عرض ۵ میلیون سال اخیر هیچ تغییری در ساختمان بدنش داده نشده، عیناً مانند دستگاه رادار که اخیراً بشر اختراع کرده است شکار خود را می‌گیرد، طرز عمل آنها این طور است که مرتباً در حال پرواز صداهای مخصوصی از خود بیرون می‌دهند و از برخورد امواج صوتی این صداها با شکار خود و برگشت آن امواج یعنی به اصطلاح اصوات منعکسه پی می‌برند که شکار آنها در چه فاصله‌ای از آنها قرار دارد و



به همین دلیل برای یافتن طعمه خود هیچ نیازی به چشم و روشنائی برای دیدن ندارند و غالباً در شبها که سائرها حیوانات در حال استراحت بوده و شکار فراوان است دنبال طعمه خود دستگاه رادار صوتی خود را در حین پرواز بکار می‌برند.

تجهیزات صوتی که در ساختمان بدن خفاش بکار رفته، در مدت این چند میلیون سال زندگی این حیوان و در اثر احتیاج برای بردن آن بقدری دقیق و کامل گردیده است که علمای (مؤسسه تکنولوژی ماساچوست) در صددند با مطالعه آنها ابتکار تازه‌ای برای تکمیل ابزار «الکترونیک» که مورد استفاده بشر هستند بنمایند.

در این بررسی دانشمندان آمریکائی به کمک دوربین‌هایی که با سرعت فوق‌العاده زیاد فیلم بر می‌دارند و همچنین با بکار بردن دستگاه‌هایی برای ثبت و ضبط و تجزیه اصوات کلس‌هایی سعی می‌کنند که اسرار و طرز زندگی خفاش را تحقیق نمایند و ببینند که چگونه یک خفاش بین صدها خفاش دیگر که همه جیرجیر می‌کنند انعکاس صدای خود را می‌شناسد و از سائرها تمیز می‌دهد و همین‌طور چرا و چگونه وجود حشره شکار خود را از فاصله چندین متر با یک جسم دیگری که



به کار طعمه او نخواهد آمد تشخیص می دهد.

برای این کار در اطاقی دوربین فیلم برداری مخصوصی که با سرعت خیلی زیاد فیلم برداری می کند تهیه کرده و ضمناً در قسمت وسط کف اطاق فنر و ابزار پرتاب کننده ای مثل تفنگ قرار دارد که با کمک آن می توان کرم مخصوصی که برای غذا مورد علاقه خفاش است پرتاب نموده و در عین حال دستگاه ضبط صوت نیز در کنار اطاق قرار دارد و دو نفر ناظر نیز با کمال دقت مجموعه حرکات را تحت نظر دارند و خفاش در داخل اطاق رها شده در حال پرواز است به محض پرتاب کرم خفاش که مرتب جیرجیر می کند امواج صوتی به بدن کرم برخورد کرده و منعکس شده و بطرف خفاش برمی گردد، از انعکاس امواج فوراً خفاش در مئی ابد که طعمه لذیذ در کدام جهت و در چه فاصله ای در اختیار اوست، فوراً بطرف آن حمله کرده به کمک پرده های بالا و همچنین پنجه هایش آن را گرفته در دهان قرار می دهد و می خورد و صداهای امواج صوتی - تغئی رات امواج صوتی - حرکات و خلاصه همه چیز در آن مدت توسط دستگاههای مختلفه ثبت شده و برای مطالعه در اختیار دانشمندان قرار می گیرد.

بطوری که گفته شد حرکات و اصوات همه



با دستگاهائی با سرعت زیاد ثبت می‌شوند و پس از آن در موقع مطالعه دوربین و ضبط صوت که با سرعت کمتری به حرکت در می‌آید جزئیات حرکات و اصوات کاملاً دیده و شنیده می‌شود و مطالعه تغئی رات آنها برای دانشمندان آسان می‌شود مطالعات دقیقی که بعمل آمده نشان می‌دهد که بتدریج خفاش به طعمه خود نزدیک می‌شود، طرز جیرجیر کردن و شدت اصوات آن تغئی ر می‌کند و این تغئی ر بطور اتوماتیک متناسب با فاصله حیوان و طعمه انجام می‌گیرد.

این مطالعه در اثر قرار دادی که توسط تحقیقاتی لینگولن وابسته به مرکز مطالعات تکنولوژی «ماساچوست» منعقد گردیده انجام می‌شود و هزینه‌های این مطالعات را نیروی هوائی آمریکا تقبل کرده و در عین حال سائر سازمانهای ارتشی نیز برای انجام آن کمک می‌نمایند:

اینکه امواج صوتی هادی خفاش است از دیر زمانی در قرن هیجدهم مورد توجه دو نفر از علمای معروف زیست شناسی اروپائی بود، طبق آزمایشاتی که آنها بعمل آوردند خفاشهای کور بخوبی راه خود را پیدا می‌کنند و هدایت می‌شوند، ولی اگر خفاش را کر کنند و قوه سامعه‌اش لطمه‌ای ببیند دیگر نمی‌تواند



خود را هدایت کند، ولی کم‌کم پس از مدتی این مطالعه جالب از نظرها محو شد. تا مدتها علما قائل به وجود حس ششم برای خفاش بودند و اصولاً توجهی به رل عمده گوش در هدایت خفاش نداشتند، ظاهراً هم حق داشتند، زیرا خفاش بطرف اجسامی دقیقاً هدایت می‌شود که کوچکترین صدائی از آنها بر نمی‌خیزد. ولی بعداً در سال ۱۹۳۸ یکی از دانشجویان دانشگاه «هاروارد» به کمک وسایل الکترونیکی ثابت کرد که خفاش در حال پرواز اصواتی با امواج کوتاه از خود منتشر می‌کند و با کمک انعکاس صداهاى خود بطرف طمعه هدایت می‌شود و از برخورد به مانع خودداری می‌کند.

بعدها علما و استادان «دانشگاه کونل» نیز با انجام آزمایشاتی نشان دادند که انسان هم می‌تواند وجود موانع را در فاصله‌ای از خود توسط انعکاس صدایش تشخیص دهد (البته انسانهای کور در اثر تمرین زیادی که دارند در این کار بیشتر وارد بوده و استفاده از انعکاس صوت برای تشخیص موانع برای آنها محسوس‌تر است).

وسائلی که اخیراً برای پیدا کردن محل زیر دریائیه‌ها و مرکز تجمع ماهی و غیره ساخته شده همه بر اساس این اصل یعنی استفاده از انعکاس امواج صوتی درست شده‌اند، ولی



موضوع استفاده از انعکاس صوت و هم چنین امواج صوتی خفاش از تمام این وسائل که ساخته شده دقیقتر است و کار دقیق تری هم انجام می دهد.

حنجره بسیار ظریف خفاش می تواند در حدود ۱۰۰ موج در ثانیه منتشر کند.

پس از آن گوشهای نسبتاً بزرگ خفاش انعکاس این امواج را ضبط کرده و تحویل مغز فوق العاده کوچک آن که دارای وزنی کمتر از ۲ گرم می باشد داده و در آن جا است که مهمترین و دقیق ترین محاسبات انجام شده و مشخص می شود که این انعکاس از برخورد صدا با جسمی که در چه فاصله ای و در چه جهتی وجود دارد و چه نوع می باشد ایجاد شده و مهمتر از همه این محاسبات و استنتاج در ظرف زمانی در حدود یک لحظه انجام شده و خفاش را آماده برای تغذی ر جهت و پرواز به سمت طعمه با احتراز از برخورد به مانع می نماید.

مانند یک دستگاه پخش صدای رادیو و شاید خیلی دقیقتر، منظم تر، با توجه به احتیاج خود خفاش شدت اصواتش را تغذی ر داده و تنظیم می نماید. معمولاً در بدو شروع اصواتی با امواج ۱۰۰/۰۰۰ دور در ثانیه پخش می کند ولی بلافاصله آن را تغذی ر داده و به ۴۰۰/۰۰۰ دور



در ثانیه می‌رساند و با استفاده از نتیجه انعکاس این اصوات متغیر دقیقاً محاسبات خود را در مورد موانعی که سر راه دارد انجام می‌دهد در نزدیکیهای هدف اصواتی با $40/000$ دور در ثانیه شروع کرده و بلافاصله آن را به $200/000$ دور در ثانیه می‌رساند.

برای تشخیص جهت نتیجه شنیدن انعکاس اصواتش با یک گوش را با آنچه که گوش دیگرش می‌شنود مقایسه می‌کند و بلافاصله از قیاس آنها سمت و جهت وجود مانع یا طعمه را تشخیص می‌دهد.

خفاشهایی که فقط یک گوش آنها بشنود و گوش دیگر کر باشد در مورد موانع بزرگ به اشکالی برخورد نکرده و راه را پیدا می‌کنند، ولی در مورد موانع کوچک قادر به تشخیص نبوده و با آن برخورد می‌نمایند. برای تشخیص فاصله یا طعمه یا مانع، خفاش عیناً مانند رادار از فاصله زمانی که برای پخش امواج صوتی و وصول انعکاس آنها لازم است استفاده می‌کند، طبق محاسبه‌ای که شده طعمه‌ای که در فاصله ۱۵ سانتی متری خفاش قرار دارد زمان لازم برای این که امواج صوتی خفاش از خفاش به طعمه برسد و انعکاس آنها دو مرتبه به خفاش برگردد. در حدود یک هزارم ثانیه است!

و بطور خلاصه دستگاه مغزی و گوش و



ساختمان جهاز صوتی خفاش بقدری ظریف و دقیق است که در کمال وضوح انعکاس امواج صوتی اش را که در فاصله چند سانتی متری به پشه کوچکی برخورد می کند با کمال دقت تشخیص می دهد و از شدت و ضعف آن و فاصله و جهت و همه چیز آن را پیدا می کند، بطوری که بلافاصله می تواند حمله کند و آن را بگیرد.

کاری که بشر با همه قدرت و ابتکارات و اکتشافات و وسائل الکترونیکی هنوز آرزوی انجامش را دارد.^(۱)

ما در اینجا به منظور اثبات اعجاز پیشوایان اسلام به چند نکته قابل توجه اشاره می کنیم و قضاوت آن را بعهده خوانندگان محترم می گذاریم. **یک:** از نظر افراد عادی خفاش فرقی با حیوانات دیگر ندارد و کسانی که از اسرار عالم اطلاعی در دست ندارند متوجه زندگی عجیب خفاش نمی باشند.

ولی پیشوایان اسلام متوجه اهمیت رموز زندگی خفاش بوده اند و بلکه «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) با ذکر آن خطبه و «امام صادق» (علیه السلام) با نقل آن مطالب مردم مسلمان را به گوشه ای از اسرار زندگی خفاش متوجه ساخته و آنان را وادار به تفکر در زندگی این حیوان نموده اند.



زیرا پیشوایان اسلام می‌دانسته‌اند که اگر مردم عالم در باره خفاش و زندگی او فکر کنند به پیشرفتهای علمی فوق‌العاده‌ای موفق می‌شوند.

دو: هدف تمام ادیان زنده جهان این بوده که مردم دنیا را به معارف الهی و علوم معنوی راهنمایی کنند و پیشوایان ادیان بیشتر از حد ضروری اصراری نداشته‌اند که مردم عالم در علوم مادی فرو روند و در نتیجه نتوانند از علوم معنوی استفاده کاملی بنمایند.

ولی از این خطبه و حدیث و صدها آیات و روایات دیگر که از پیشوایان اسلام به ما رسیده استفاده می‌شود که چون مردم آخرالزمان و پیروان «خاتم انبیاء» (صلی الله علیه و آله) دارای استعداد بیشتری می‌باشند و باید دین اسلام رهبر سعادت جمیع افراد بشر تا روز قیامت باشد؛ و خواهی نخواهی افکار آنها متوجه علوم مادی خواهد شد و می‌توانند در ضمن تعقیب هدف معنوی و معارف الهی از علوم مادی هم اطلاع کافی داشته باشند. لذا برنامه معرفت خدا و انجام وظایف دینی را به نحوی تنظیم کرده‌اند که در راه رسیدن به معنویات از علوم مادی هم کمال اطلاع را داشته باشند.

چنانچه مشاهده می‌کنید که «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) و «امام صادق» (علیه السلام) برای شناسائی پروردگار، خفاش را مورد بحث قرار داده‌اند و به زندگی پرماجرای او اشاره می‌کنند، با آنکه پرواضح است حیوانات زیبا تر و در دسترس تر از خفاش که نشانه عظمت آفرینش باشند زیاد است.

بنابراین باید معتقد شویم که یکی از مهمترین هدفهای پیشوایان



اسلام از طرح حالات و شرح زندگی خفّاش این بوده است که مردم به اسرار زندگی این حیوان متوجه شوند و از علوم مادی هم در ضمن خداشناسی اطلاع کافی پیدا کنند. و به مسأله حیاتی شناختن طرز کار راداری خفّاش پی ببرند و از آن در ساختمان رادارها استفاده کنند.

سه: همانگونه که از نظر دانشمندان زیست شناسی طرز تغذیه خفّاش مورد توجه بوده و از پرتاب کرمها در محیط تاریک و حرکت او بطرف طعمه استفاده‌های علمی نموده‌اند.

پیشوایان اسلام هم همین موضوع را مورد بحث قرار داده‌اند و «علی» (علیه‌السلام) می‌فرماید: «پاک و منزّه است خدائی که شب را برای خفّاش مانند روز قرار داده که به این وسیله کسب معاش کند».

و «امام صادق» (علیه‌السلام) فرمود: «خفّاش از آن حیواناتی است که از لانه خود در شب خارج می‌شود و از حشرات آسمان می‌خورد».

چهار: چون در گذشته مردم طرز تغذیه خفّاش را نمی‌دیدند گمان می‌کردند که او چیزی نمی‌خورد، ولی اخیراً علمای زیست شناسی متوجه شدند که خفّاش بوسیله بالهای گوشتی و پنجه‌هایش از حشرات آسمان که در شب با خیال راحت (از شر پرندگان روز) در حرکت می‌گیرد و تغذیه می‌کنند.

اما اسلام در چهارده قرن قبل بدون داشتن وسائل زیست شناسی متوجه این نکته بوده و چنانچه در خطبه و روایت ملاحظه می‌فرمائید بر



رد منکرین این عقیده استدلال هم فرموده‌اند.

چنانکه «علی» (علیه‌السلام) می‌فرماید: «و در شب تاریکی را راهنما برای تحصیل رزق خود قرار داده‌اند».

و «امام صادق» (علیه‌السلام) فرمود: «جمعی گمان می‌کنند که خفاش غذا نمی‌خورد و بلکه تنها از هوا استفاده می‌کند، این گمان از دو جهت باطل است اول: آنکه از او بول و غایط خارج می‌شود. دوم: آنکه خفاش دندان دارد».

این بود گوشه‌ای از آنچه که ما می‌توانیم از اسرار زندگی خفاش برای شماییان کنیم و اهل فکر و خرد متوجه‌اند که زندگی اسرارآمیز این حیوان چگونه می‌توان نشانه‌کاملی برای وجود صانع حکیم بوده باشد.

آقای م - ح فرمودند: از این شرح و توضیحی که در باره خفاش بیان فرمودید فوق‌العاده تشکر می‌کنم.
این جلسه در این جا پایان یافت.



بخشی از تألیفات آیة الله سید حسن ابطحی

انوار وحی

رسول اکرم ﷺ

امیر المؤمنین ﷺ

انوار زهرا ﷺ

امام مجتبیٰ ﷺ

حضرت امام حسین ﷺ

پرواز روح

مصلح آخر زمان

مصلح غیبی

ملاقات با امام زمان ﷺ

در محضر استاد (جله اول و دوم)

عالم عجیب ارواح

شبهای مکه

عوامل پیشرفت

اتحاد و دوستی

راه خدا

پاسخ ما

دو مقاله

پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی

سیر الی الله

حل مشکلات دینی

سؤال شما پاسخ ما

توضیح آیات قرآن کریم

انوار صاحب زمان ﷺ

جواب مسائل دینی



شابک: ۹۶۴-۹۴۸۹۵-۸-۲

ISBN: 964-94895-8-4

تلفن: ۷۷۴۹۲۶۱ - ۹۱۲۳۵۱ ۹۱۳۵